

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228396

UNIVERSAL
LIBRARY

کتاب سوم

ابتدائی

از طرف وزارت معارف

ضبع و نشر شده

۱۳۰۸

طهران

حق طبع محفوظ و منوط با اجازه وزارت معارف است



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

بر طبق تصویبنامه هیئت وزراء عظام مورخه نهم تیر ماه ۱۳۰۸ کتاب سوم ابتدائی که از طرف وزارت معارف تألیف و طبع شده باید در تمام مدارس ذکور و اناث منحصر آتدریس شود. قیمت آن با جلد در تمام مملکت ۴ ریال است. بعنوان کرایه و حق الزحمه فروشنده در هیچ نقطه چیزی علاوه نخواهد شد.

وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه یحیی

مطبعة مجلس

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ز ما خدمت آید خدائی تراست
 همه نیتند آنچه هستی تویی
 زدانش قلم رانده بر لوح خاک
 گهرهای روشن تر از آفتاب
 سرشتی باند از او یکدگر
 تو دادی دل روشن جان پاک
 تو دانی حساب کم و بیش را
 تو خشنود باشی و ما رستگار

قد ایا جهان پادشائی تراست
 نیاه بلند ی وستی تویی
 تویی برترین دانش آموز پاک
 تویی کافریدی زیک قطره آب
 ز گرمی و سردی و از خشک و تر
 مراد غبار خنسن تیره خاک
 سپردم تو بویایم خویش را
 مدعی شیم آدر که فسر جام کا

بگفتار پنجم برت‌اه جوی

سرا نذر نیاری بدام بلا	چو خواهی که یابی زهر بدرها
نگونام باشی بر کردگار	بوی درد و گیتی ز بد رستگاری
دل از تیر گیمها بدین آب شوی	بگفتار پنجم برت‌اه جوی
ره رستگاری بیایدت جت	ترا دین و دانش نماند دست
ترا دشمن اندر جهان خود دل است	دلت گمراه خطا مایل است
که با نیکان مان شوی هم نبرد	همه نیکت باید آغاز کرد
نکوئی گزین دزدی شرم دأ	نکوئی بهر جا چو آید بکار

از شاهنامه فردوسی

شش حق

اولش حق واجب مطلق	واجب آمد بر آدمی شش حق
و ان استاد و شاه و پهنمبر	بعد از آن حق مادر است و پدر
رحمت در خانه خدا آری	اگر این چند حق بجا آری

از جام جم اوصدی

گناهان بزرگ

انسان با شرافت هرگز گناه نمیکند

کسی که مرتکب گناه شود در دنیا مجازات می بیند و در آخرت^(۱) بعد از
الهی گرفتار^(۲) میشود

دزدی و شراب خوردن و قمار کردن از گناهان بزرگ است و همچنین
سخن چسبانی و غیبت کردن

قمار آدمی را بقتل و بدبختی گرفتار میکند غیبت و سخن چینی سبب رنجش و دشمنی
مردم میشود

ولی از همه گناهان بدتر دروغ است دروغ گو دشمن خداست

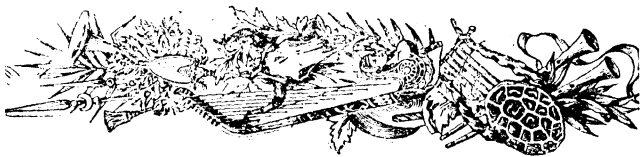
۱- سزا ۲- روز قیامت ۳- خدای ۴- پشت سر کسی که بوی کردن

— ۵ —
ایران

غریزترین قطعات زمین برای ما ایران است
ایران قسمی از برتر آسیاست

ما باید خاک آب کوه و دشت و رود و جلگه و دریاچه های مملکت خود را خوب بشناسیم
زبان ما فارسی است

زبان فارسی را در هندوستان و عراق عرب و قفقازیه و افغانستان و
ترکستان هم بسیاری میدانند و بدان تکلم میکنند
ما باید سرزمین ایران را که وطن ماست دوست داریم و تا بتوانیم در آبادی آن کوشش کنیم





روزی بغرور جوانی بانگ بر مادر زد م دل آزرده کلبجی نشت و گریان همگفت
مگر خردی فراموش کردی که درشتی میکنی

چه خوش گفت زالی بغرور ز خویش
چو دیدش پلنگ افکن و پلین
گراز عهد خردیت یاد آمدی
که بیچاره بودی در آغوش من^(۴)
نخردی در این روز بر من جفا^(۵)
که تو شیر مردی و من پریزن

در باب ششم گلستان سعدی

۱- کوچکی ۲- پسران ۳- زمان ۴- نفس ۵- بی وستم



سلسلہ پشیدان کیومرث

نخستین خدیوی کہ کشور گشود
سرپادشاہان کیومرث بود

از او گشت پیدائش گستری
رعیت نوازی و دین پروری

بداود، ہمش خلق را وعده کرد
جهان را بنام نکوزندہ کرد

بازردن کس نیاورد را^(۳۲)
برون از خط عدل ننہا دپا

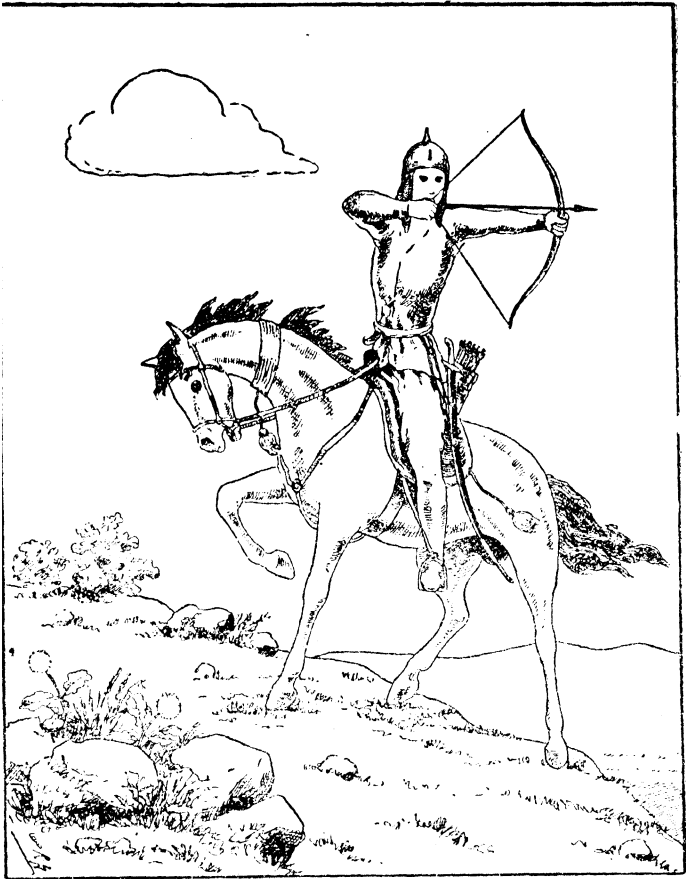
بنا بر آنچه تاریخ نویسان قدیم آورده اند نخستین شہریاری کہ آئین پادشاہی
بجہان آورد کیومرث بود

گویند کیومرث لباس دوختن و خوراک پختن مردم آموخت

پسر کیومرث سیامک نام داشت کیومرث اورا بجنگ دیوان فرستاد

سیامک در آن جنگ کشته شد .
اشارہ تاریخ بمعنی نقل شد است

سواران ایران



خردش سواران ایران شنید

چو از دور خاقان چین بنگرید

پسند آمد و گفت اینت سپاه
سواران مردافکن ز رخخواه^(۲)
پسندار پیران دگر گونه گفت^(۳)
هنرهای مردان نشاید^(۴) نهفت
هنر نزد ایرانیان است و بس
نذارند شیر ریان را بکس^(۵)
همه یکدلانند بزوان شناس^(۶)
به نیکی نذارند از بدهر اسس^(۷)
نذیم سواران دگر و نمشان^(۸)
بگردوی و مردانگی زین نشان^(۹)

از شاهستان فردوسی

۱- فریاد و بانگ - ۲- جنگجو - ۳- نام پهلوانی است تورانی که سرشکوه از اسباب بود

۴- نباید پنهان داشت - ۵- آرزو و تمنا آلود - ۶- خدا - ۷- ترس

۸- دلوری - ۹- برین گونه



اصطلاحات جغرافیا

“سطح زمین بجهت قیمت^۲ میشود سه قیمت آب و یک قیمت خشکی
آبهای روی زمین را بجهت^۳ اقیانوس و خشکی ها را قاره یا برگویند
خلیج شیرفتگی آب است در خشکی مانند خلیج فارس که در جنوب ایران واقع است
و مانع شیرفتگی خاک است در آب
بندر آبادی است که در کنار دریا واقع باشد و کشتی ها در نزدیکی آن
لنگر بینند ازند

تنگه یا باب آبی است که بین دو خشکی باشد و دریا را بهم وصل نماید
ترمه مجرانی است که بین دو دریا کنده باشند تا آب آنها بیکدیگر متصل
شود و عبور کشتی از این دریا بان دریا ممکن باشد

پند و اندرز

درخت کا پہلی کفہ آورد بار

حافظ

در یاب ضیعغان را در وقت توانائی

حافظ

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

سعدی

یا سخن دانسته گوای مرد بخرد یا نموش

حافظ

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

سعدی

قناعت تو آنگر کند مرد را

سعدی

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

سعدی

عبادت بجز خدمت خلق نیست

حافظ

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

سعدی

صبر تنخ است و لیکن بر شیرین دارد

سعدی

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

شیر و موش



پساکس انباید تخمیر شود

موشی بچک شیری گرسنه افتاد شیرخواست او را بخورد موش گفت من لقمه
 بیش نیستم آنهم نه لقمه شیر مرا آزاد کن شاید روزی ترا بکار آیم شیر خنید و گفت
 ترار لایمکنم ولی برای بچمنی از تو چه کاری ساخته است موش را آزاد کرد
 و بدنبال شکاری به پیشه درآمد اتفاقاً صیاد^{۱۲}ی در آنجا دامی گسترده^{۱۳}
 در آن طعمه^{۱۴} نهاده بود شیرخواست طعمه را بخورد بدام افتاد با همه زور و توانا^{۱۵}
 که داشت هر چند کوشید نتوانست بندها را پاره کند و از دام بیرون
 رود ناگاه همان موش نزدیک آمد و پرسید ای شیر در چه حالی گفت
 چنین که می بینی موش بی درنگ بجویدن طلباها مشغول شد و گفت اکنون آزاد
 شدی شیرکانی بخورداده از دام بیرون جست دانست که در این دنیا گاهی
 از موش ناتوان کاری ساخته است که از شیر توانا ساخته نیست

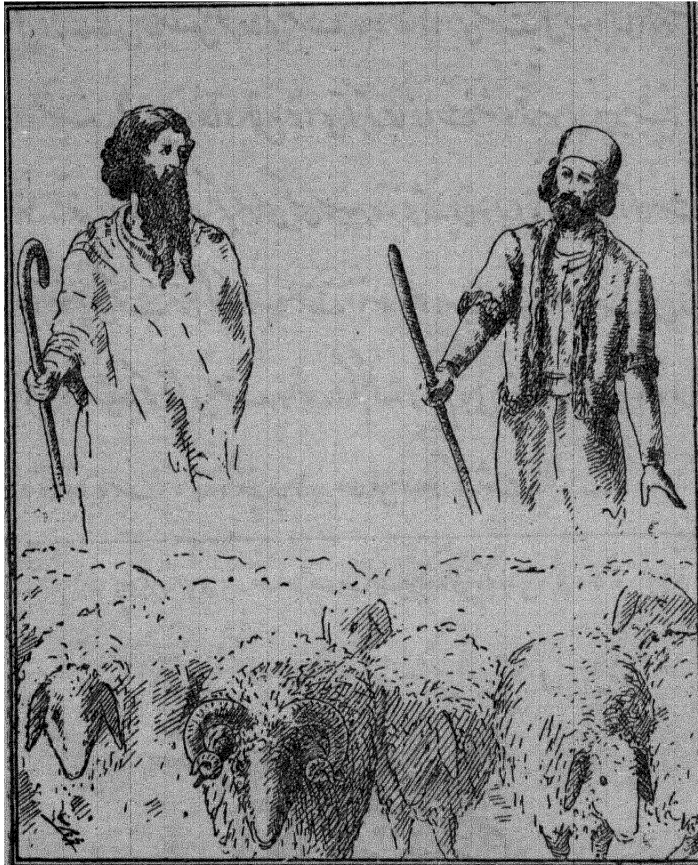
فجان نقره در تیه دریا

یکی از ملاخان در کشتی طرفهای نقره‌ها ناخدا آرامی شت یکی از آنها از دست
او نقره بدریا افتاد ملاح برای آنکه مجازات نشود تبسیری اندیشید و
نزد ناخدا آمده گفت اگر چیزی بکسی سپرده باشند و او بداند آن چیز در کجاست
ایا میتوان گفت آنرا گم کرده است ناخدا جواب داد نه ملاح گفت پس خاطر
جمع باشید که فجان نقره‌ها شمارا گم نکرده ام ولی از دستم نقره بدریا
افتاده است ناخدا خندید و از خطای او درگذشت

۱- دریا نوردان ۲- صاحب کشتی و رئیس قایمان اینرگونند



حکایت حضرت موسیٰ و شبان



گوتهی گفت ای خداوای امه

دید موسیٰ یک شبانی را براه

تو کجائی تا شوم من چاکرت
دشکت بوسم بالم پاکیت
گر ترا بسیارنی آید به پیش
ای خدای من فدایت جان من
ای فدای تو همه بزلهای من
زین نبط سهوده میگفت آن شبان^{۴۲}
گفت با آنکس که مار آفرید
گفت موسی های خیره سر شدی
گر فندی زین سخن تو حلق را
گفت ای موسی دهانم دوختی
جامه را بدرید و آبی کردت گفت^{۴۳}
و حی آمد سوی موسی از خدا

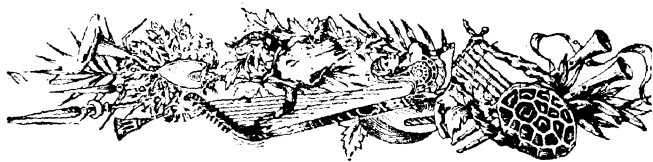
چا زقت دوزم کنم شانه سرت
وقت خواب آید بروم حاکیت
من ترا غنوار باشم همچو خویش
جمله فرزندان و خان و مان من^{۴۴}
ای بیادت هی هی بهیامی من
گفت موسی با کیستت ای فلان
این زمین و صرخ از او آید پید
خود سلمان نشده کافر شدی
اتشی آید بسوزد خلق را
وز پشیمانی تو جانم سوختی
سر نهاد اندر بیابانی و رفت
بنده مار اچسب اگر دی جدا

تو برای وصل کردن آمدی
نی برای فصل کردن آمدی
ما بدون را نسکریم و قال را
ما درون را بسکریم و حال را
چونکه موسی این عجب از حق شنید
در بیابان از پی چوپان دوید
عاقبت دریافت او را و بدید
گفت مرده ده که دستوری یسد
هیچ آدابی و تیرتبی مجوی
هر چه میخواهد دل تنگت بگویی

از شنوی مولوی

۱- گداو - ۲- کشتی استیک و بتغان برپای بسند - ۳- غاذا و اسباب غاذا - ۴- از اینجا
۵- مستخاف و بی ادب - ۶- گرم - سوزناک - ۷- پزند کردن - ۸- جدا ساختن - ۹- گفتگو - سخن

۱۰- سرزنش - ۱۱- اجازه



حیوانات

حیوانات را بدو طبقه تقسیم میکنند ذی فقار و غیر ذی فقار

بدن حیوانات ذی فقار دارای استخوان میباشد مانند انسان و اسب و ماهی و گوسفند

بدن حیوانات غیر ذی فقار استخوان ندارد مثل زنبور و کرم و خرچنگ و عنکبوت

حیوانات ذی فقار پنج دسته تقسیم میشود پستاندار پرندة خزنده دوجا^{۲۱} ماهی

حیوانات غیر ذی فقار چهار قسمت میشود

حیوانات حلقه دار حیوانات نرم تن حیوانات نباتی حیوانات ذی^{۲۲} منی

در درسهای بعد تفصیل حیوانات ذی فقار را خواهیم دید

۱- دارای ستون فقرات ۲- دارای دوزندگانی مثل قورباغه که جسم در آب و هم در خشکی زندگانی میکنند

پند و اشمال

ارزان بافته خوار باشد

همان هدیه خداست

سنگ بزرگ علامت نزدن است

خدا خراب را شناخت شاخش نداد

موش و گربه که بهم ساختند دکان بقالی خراب میشود

چراغ دروغ بی فروغ است

مار گزیده از ریمان سیاه و نیفد میترسد

سری که در نمیکنند شمال میند

مشک آنست که خود بویید نه آنکه عطار بگوید

یک سوزن بخود برزن یک جواله دزد بگریان

با یک دست دو بهند و آنه نمی شود برداشت

هوشنگ

از سده پیشه او یان

پس از کیو مرث هوشنگ پسر زاده او بر تخت پادشاهی نشست
جاندار هوشنگ بارای و داد
بجای نیاتاج بر سر نهاد
چونشت بر جایگاه بنی
که بر هفت کشور نم پادشا
بهر جای سپه وز و فرمانروا
وزان پس جهان کجیر آبا کرد
همه روی گیتی پر از داد کرد
گویند اول کسی که آهن را از سنگ بیرون آورد و آیین کشت و زرع نهاد
هوشنگ بود

هوشنگ چهل سال پادشاهی کرد

چون سده از یادگارهای این پادشاه است

گرفتن جشن سده در دهم بهمن ماه سنوزمین پارسیان معمول است

پس از هوشنگ پسرش لهورث که اوراد یونند گویند پادشاهی یافت

اندرزهای نیکو

چو در نیکی رضائی کردگار است
به از نیکی ننگ کن تا چه کار است

زینکان باش و اندز نیکوئی کوش^۲
مکن نیکی کس از دل فراموش

مشغله^۳ بزور بازوی خویش
که باشد زور و بازو با از این پیش

ببر از جاهل ارچه خویش باشد
که رنج و می ز راحت بیش باشد

بمطف و مرحمت دلهما نگمدار^۴
کس از دست و زبان خود میازا

چو مرهم خسته را راحت رسان باش^۵
بسختی چاره بیچارگان باش

بپویی اندر جوانی راه یزدان^۶
جوان بستر خدا ترس و خدا دان^۷

بیا موز آنچه شناسی تو ز نهار
که بر کس نیست از آموختن عار^۸

بشاگردی هر آنکوشا دگرود
بود روزی که هم استاد دگرود

از سادت نامه ناصر سرد

۱- حسودی ۲- کوشش کن ۳- مشغله ۴- بهسه بانی ۵- مجسه و ج و زخم خورده
۶- بود ۷- خداشناس ۸- ننگ

بهترین جامه



اردشیر با بکان نخستین پادشاه ساسانی که بدانش و خرد معروف است
روزی فرزند خود را دید که جامه گرانبها در بردارد گفت ای پسر شایسته
پادشاهان جامه ایست که در هیچ خزانه مانند آن نباشد نظیر این جامه که تو
پوشیده پیدا میشود و دیگران هم بدان دسترس ندارند
پسر پرسید جامه که در هیچ خزانه یافت نشود کدام است اردشیر گفت آن
جامه نیکوکاری و عدل است که دست هر کسی بدان نرسد

از خلاق محسن نقل شده است

۱- عقل ۲- برکت ۳- مانده



گفتار و خاموشی

از اذ و بک این از چنگال باز است	خموشی پاسبان اهل راز است
از آن شد طعمه باز شکاری	نشد خاموش بک کوهساری
نه خود را در قفس دیدی نه در دام	اگر طوطی زبان می بست در کام ^(۳)
خموشی آورد صد نقص در کار	ولی آنجا که باشد جای گفتار

از بیلی و حسن وحشی

چو بسینی خموشی از آن خوش تر است	سخن گر چه هر لحظه دلکش تر است ^(۵)
که از پای تا سر همه گشت گوش	صدف ز انب گشت گوهر فروش

ایر خسر دهلوی

۱- کلایان ۲- درمان ۳- دغان ۴- کمی و عیب ۵- دم

حیوانات ذمی فقار

حیوانات ذمی فقار به پنج دسته تقسیم میشوند :

۱- حیوانات پستاندار

دسته از حیوانات ذمی فقار پستان دارند و بچه های خود را شیر میدهند
بدن آنها از پشم یا مو پوشیده شده است مانند گاو و شتر و فیل

۲- مرغان یا طیور

مرغ خانگی و گنجشک و بلبل و کبک طیور یا پرندگان میگویند بدن طیور
از پرستور است طیور تخم میگذارند

۳- حیوانات خزنده

خزندگان حیواناتی هستند که هنگام حرکت خود را روی زمین میکشند مانند مار

پوست بدن خزندگان نه پر دارد و نه پشم و نه مو

خزندگان دست و پا ندارند و یادست و پای آنها با اندازه کوتاه است که نظر

فی آید مانند سوسمار

۴ - حیوانات ذو حیاتین

ذو حیاتین حیواناتی را میگویند که هم در آب زندگی میکنند هم در خشکی مانند وزغ (غوک)

۵ - حیوانات فلس دار

بدن ماهی ها از فلس پوشیده شده. ماهی در آب زندگی میکند بعضی از آنها در آب شیرین پیدا میشوند مانند قزل آلا و بعضی در آب شور مانند شاه ماهی و ماهی آزاد.



حکایت

چوپانی دروغگو نگاهه بی سبب فریاد میکرد گرگ آمد گرگ آمد مردم برآ
 تجات چوپان دگو سفندان بسوی او میدویند ولی چوپان میخندید و آه
 میدانستند دروغ گفته است

اتفاقاً روزی گرگ بگله زد و چوپان فریاد برآورد مردم گمان کردند باز
 دروغ میگوید هیچ کس بیاری او زفت چوپان تنها ماند و گرگ او را دید
 این است نتیجه دروغ و سناری دروغگو

سعدی فرماید

کسی را که عادت بود راستی	خطا نکند در گزارند از او
و گرنه مورث بنا راستی	و گرنه راست باورند از او

کایت



سگی پای صحرائشینی گزید
شب از دردیچاره خوابش نبرد
پدر را بچفا کرد و تندی نمود
پس از گریه مرد پراکنده روز
مرا گر چه هم سلطنت بود و نیش
مجال است اگر تیغ بر سر خورم
به خشمی که زهرش ز دندان چکید
به خیل اندرش دختر می بود خرد
که آخر تو را نینسزد دندان نبود
بخندید کامی ما مک و لفروز
دریغ آمد کام و دندان خویش
که دندان بپای سگ اندر برم
از بوستان سدی

۱ - طایفه و جماعت ۲ - پریشان ۳ - قدرت و توانائی



حالت اجسام

اجسام بر سه گونه اند یا جامد مانند سنگ یا مایع چون آب
پاره از اجسام تغییر شکل می یابند مانند آب که مایع است و چون یخ می بندد
جامد میشود و اگر روی آتش بجوشد بخار میگردد و همچنین بخار در هوای سرد آب
میشود و شکل باران فرود میریزد و اگر بخار در هوای بسیار سرد باشد یخ میشود .
نفته آنکه سه مایعی را که حرارت دهند بخار میشود و بخار چون سرد شود
مایع میگردد .

قسم دوم : ۲ - گرمی



جمشید از سد پشید اوبان

چون لهورث از دنیا برفت جمشید بجای او بر تخت شاهی نشست

چو رفت از جهان نامور شهراً پسر شد بچای پدر نامدا
گرا نمایه جمشید فرزند او کمر بسته و دل پر از پند او
بر آمد بر آن تخت فسخ پدر بر سم کیان بر سرش تاج زر
کمر بست با فر^(۱) شاهنشی جهان سر بسر گشته او را رهی^(۲)
گویند جمشید را جامی بود که همه جهان در آن نمایان میگردد و آنرا جام جم می گفتند
جشن نوروز را که بزرگترین عید ایرانیان است جمشید معمول داشت

بنامی تخت جمشید که اکنون خرابه های آن در فارس باقی است منسوب باوست

شماره شانزدهم فردوسی

نصایح

که فردا نگیسر و خدا بر تو سخت	تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت
چو حقی با تو باشد تو باینده باش	جو انرد و خوش خوی و بخشنده باش
کفن زور بر مرود و پیش و عام	چو میلین و جا هست بود برودام ^(۲۱)
بر و مرغ دوان دانه از پیش مر	مروت نباشد بر افتاده زور ^(۲۲)
که بر خوشه چین سرگران میکند	خداوند خرمین زیان میکند ^(۲۳)
بماند بر او لعنت کردگار	نماند تمسکار به روزگار
چو بد پروری خصم جان خودی ^(۲۴)	کمو کار پرور نبینند بدی
دل در و مندان بر آوز زبند	نخواهی که باشد دلت در و مند
ز روز فرو ماند گے یاد کن	فرو ماندگان ادر و ن شاو کن ^(۲۵)

از بوستان سعدی

۱- کفن قدرت ۲- قدر نزلت ۳- پیوسته - همیشه ۴- جو انردی ۵- پست

۶- صاحب ۷- پرورنده مرغان کموکار ۸- دشمن ۹- حاجز

پند و امثال

سعی هر کس بقدر همت او است

بزرگی بایدهت بخشندگی کن

اتش که گرفت خشک و تریسوزد

هر که بامش بیش برفش بیشتر

کلوخ اندازر ا پاداش سنگ است

جانی که نمک خوری نمکدان بشکن

یک مرده بنام به که صد زنده به سنگ

مرد آخربین مبارک بنده ایست

زیر پای مادران باشد جنان

سگ از مردم مردم آزار به

انگس که نگو کرد و بدی دید کدام است

ایستاد



پادشاهی دوازده سپرداشت چون اجل او برسد فرزندان خود را بخواند
و فرمود چندین چوبه تیر نزد آنها گذاشتند آنگاه یکی از ایشان گفت یکی
از این تیرها را بشکن او بشکست سپس بفرمودد تیر برسم نه و بشکن سپرد
تیر برهم نهاد و شکست چون شماره تیرها بسه رسید شکستن نتوانست پس پادشا
گفت شماره ادران بر بشال این چوبه‌های تیر می‌باشد اگر همدست گردید
بچکس بر شما دست نیابد و اگر از هم جدا شوید دشمن باسانی بر شما چیره شود
صد هزاران خطی که تا رانها شدتی چون بهم بر تاقی اسفند یارش^(۷۱)

۱- یگای ۲- بگام رک ۳- ماند ۴- غاب ۵- نخ در بیان ۶- تاب آو



آب

آب خوب آن است که صاف و پاک باشد ریختن خاک روبرو به شستن لباس در آبی که مردم از آن می آشناند گناهی است بزرگ زیرا کسانی که از آن آب میخورند مبتلا برض های گوناگون و خطرناک میشوند

گروهی از مردم آب را میجو شانند و می آشناند نوشیدن آب جوشیده با احتیاط نزدیک است ولی چون آب از جوشیدن سنگین میشود بهتر است که بجای آن آب صاف و پاکیزه بیاشایم

در کوهستان چشمه های آب صاف بسیار است که آب آنها خنک و گوارا^(۲) و بعضی آنها مواد معدنی مانند گچ و لوگرد و آهک بیش از اندازه موجود میباشد اینگونه آبها برای آشامیدن خوب نیست

نشانه آب خوب این است که سبزی در آن زود پسند و صابون در آن بخوبی کف کند

در بعضی نقاط آب معدنی یافت میشود آب معدنی برای معالجه پاره‌ای از امراض
مفید است

در کوه دماوند نزدیک طهران چشمه‌های آب معدنی بسیار است و بیماران
برای معالجه بد آنجا میسر وند و در آن آبها خود را شست و شویید دهند

۱- زپار - ۲ - خوش

پند و امثال

دو صد گفتم چون نیم کرد ایست

پدر خویش باش اگر مردی

دل شکستن هنر نمیباشد

آنچه خواهی که نشنویش گوی

بزرگی سراسر بگفتار نیست

گردن آن پدر چه میگری

تا توانی دلی بدست آور

آنچه خواهی که نذر ویش مکار

پنج بروج محیط

خجکهای بسیار بزرگ کره زمین، ابریا قاره میگویند
در روی زمین پنج قاره بزرگ است قاره آسیا قاره اروپا
قاره افریقا قاره استرالیا قاره امریکا
ایران مایک قسمت از آسیاست از این دو ماباید خبر ایفای بسیار آنچه
بخوئیم و از همه بهتر بدانیم

دریا های بزرگ را اقیانوس می نامند و چون بر خشکی با حاطه دارند آنها را محیط
نیز میگویند در روی زمین پنج اقیانوس است اقیانوس منجمد شمالی
اقیانوس منجمد جنوبی اقیانوس کبیر اقیانوس اطلس اقیانوس هند



حکایت

میس دبی با پس در ربی	گذشتند در قلب شاهنشی
پسر چاوشان دید و تیغ و تبه	قبای ای اطلس کمرهای زر
یلان ^(۲۲) کاغذار ^(۳) نجبیر زن	غلامان با ترکش ^(۴) تیسر زن
یکی در برش پرنیانی قبا ^(۵) ه	کلی بر سرش خسر ^(۶) وانی نگاه
پسر کاغذ شوکت و پایه دید	پدر را بغایت فس ^(۸) و مایه دید
که حالش بگردید و رنگش بر سخت	ز هیبت ^(۱۱) به بنغوله ^(۱۰) در گمر سخت
پسر گفتش آخر بزرگ دبی	بسر داری از سر بزرگان نمی
چه بودت که از جان بریدی امید	بمزییدی از تاب هیبت چو بید
پدر گفت سالار و فس ماند هم	ولی عزتم هست تا در دم

ز بوستان سعدی

۱- میان کز ۲- پهلوانان ۳- شکار ۴- تیردان ۵- و بر شین ۶- شاهانه و بزرگ
 ۷- قدر و مرتبه ۸- هیبت دار و ناپسند ۹- رنگش برید ۱۰- ترس ۱۱- گوشه و کنار

دو حرکت زمین

اگر فرضه را در سینی چرخ در آوریم و خوب نگاه کنیم می بینیم هم دور خودش
میچرخد و هم روی سینی میسرد و پس فرضه دو قسم حرکت میکند
زمین هم مثل فرضه دو حرکت دارد یکی حرکت بدور خودش و یکی حرکت بدو
خورشید

زمین در یک شبانه روز که میت چهار ساعت است یک مرتبه بدور خودش میچرخد
و این حرکت حرکت شبانه روزی یا حرکت وضعی زمین میگویند از این حرکت
شب روز پیدا میشود

زمین که بدور خودش میچرخد همیشه یک طرف آن رو بخورشید و طرف دیگر
در تاریکی است آن طرف که رو بخورشید است روز و طرفی که در تاریکی است
شب است

زمین در یکسال که سیصد و شصت و پنج روز است یک مرتبه دور خورشید میگردد
این حرکت زمین، حرکت سالیانه یا حرکت انتقالی میگویند از حرکت سالیانه
چهار فصل پیدا میشود بهار تابستان پاییز زمستان



ضحاک

در اواخر سلطنت جمشید ضحاک تازی بایران لشکر کشید و بر ایرانیان غلبه کرد
جمشید از ایران بگریخت و ضحاک پادشاه ایران شد و بنای جورد
بیداد نهاد

ندانست خود جز بد آموختن
بخرخارت و کشتن و سوختن
آورده اند که دو برآمدگی شکل مار بر شانه های وی پیدا شد و از این رو
او را ضحاک مار دوش گفتند

ایرانیان از ستم وی بجان آمدند آهنگری کاوه نام که از بیداد ضحاک
بتنگ آمده بود روزی چرم پاره خود را بر سر چوبی نصب کرده میان مردم
و آنها را بجنک ضحاک تازی دعوت کرد مردم دور او جمع شدند و با ضحاک
جنگیدند و او را گرفته در کوه دماوند حبس کردند و فریدون ابجای او بر تخت
شاهی نشاندند

فریدون چهرم پاره کاوہ را بجو ابر بیار است و ایرانیان آنرا درفش
کاویانی نامیدند و ہمیشہ در صف لشکر آرا می افراشتند .
شہر شہادت رفوردی است

۱ - عرب - ۲ - عم

اندر زبانی نیکو

آن دیو بود نہ آدمی زاد	کز اندوہ دیگران شود شاد
صحبتِ ابلهان چو دیک تھی آ	از درون خالی از برون سیی آ
با بدان کم نشین کہ در مانی	خو پذیر است نفس انسانی
در نو میدی بسی امید است	پایان شب سیه سپید است
راستی موجب رضای خداست	کس ندیدم کہ گم شد از ره راست
بدست آہن تفتہ کردن خمر	بہ از دست بر سینه پیش امیر

باران برف

وقتیکه آب میجوشد بخار از آن برمیخیزد بخار اگر کجپس سردی برسد دوباره آب میشود چنانکه اگر ظرف سردی را روی بخار آب بگیریم قطره های آب در آن پیدا میشود

آب دریاها و دریاچه ها و رودخانه ها از تابش خورشید بخار شده بالا میرود و بخار آب چون زیاد شد در هوا شکل ابر نمودار میشود ابر در هوای سرد باران میگردود و بزرگترین میبارد و اگر هوا بسیار سرد باشد قطره های باران یخ میزنند و شکل برف یا تگرگ فرود میآید

باران و برف برای زراعت فایده بسیار دارد و از این روی بزرگترین وقتیکه باران یا برف بهنگام میبارد خرسند میشوند تگرگ غالباً بموقع میآید و شگوفه دیوه درختان آسیب میسرساند

فيل



فیل حیوان بزرگی است که در هند وستان بسیار یافت میشود و او را برای حمل و نقل بارهای سنگین و کارهای دیگر تربیت میکنند و این حیوان با هوش سخجی از عهدہ آن کارها برمیآید

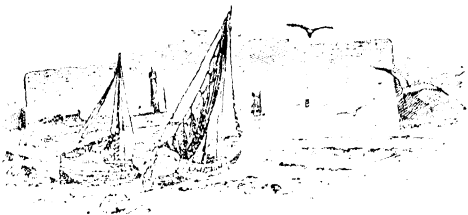
گویند روزی دیک سوراخ شدہ را بفیل دادند کہ برای مرمت بدان مگرمی برد فیل دیک از د مگرمی برد مگرمی دیک ادرست کرد و فیل دیک را برداشته بمنزل برگشت چون مگرمی سوراخ دیک انخب گزفته بود آب در آن بندیشد این عیب بفیل فماند حیوان هوشیار باز دیک را برداشته بطرف دکان مگرمی روان شد و چون بانجا رسید دیک از آب پر کرده با خرطوم بالای سر مگرمی نگاه داشت آب از سوراخ دیک بہر مگرمی ریخت مگرمی مطلب ادیافت و دیک انجونی درست کرده پس دوفیل در حالی کہ آثار خرسندی از چشمهایش ہوید ابو دیک انجانہ باز آورده نزد صاحبش گذاشت

چشمه و رود



باران و برفی که میبارد زمین فرو میرود و از چشمه ها بیرون میآید
آب چند چشمه که بیکدیگر متصل گردند منسجم میشود و چندین نهر که بهم پیوسته و میگرد
رود از دره ها جاری شده از جلگه ها گذشته بدریا میسریزد یا در رگیزا فرو میرود
برف در زمستان در کوه جمع و در تابستان رفته رفته آب میشود و از دامنه
کوه سرازیر میگردد سرچشمه رودخانه های بزرگ غالباً همین کوههای پر برف است
اگر باران بکوهستان نیارد بسالی و جلگه گردد خشک و دوی
شورسده ای است

۱- نام رودی است که از جبال سیکنند



فلزات

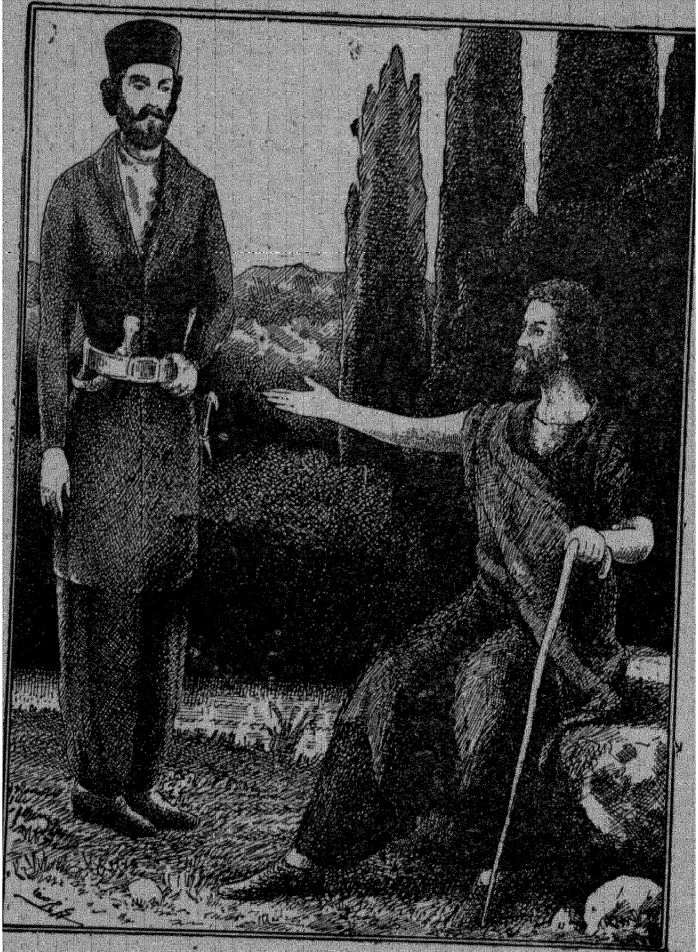
سرب - قلع - روی - برنج - نیکل

سرب فلزی است خاکستری رنگ و نرم از سرب گلوله و ساچمه میسوزند
سرب با نذک حرارتی آب میشود حروف چاپ از سرب میسازند
قلع فلزی است سفید رنگ شبیه به نقره با قلع فلزات را لحیم و مس سفید
میکنند

جلی ورقه آهن نازکی است که روی آن از قلع کشیده اند از قلع ورقه های
نازک میسازند

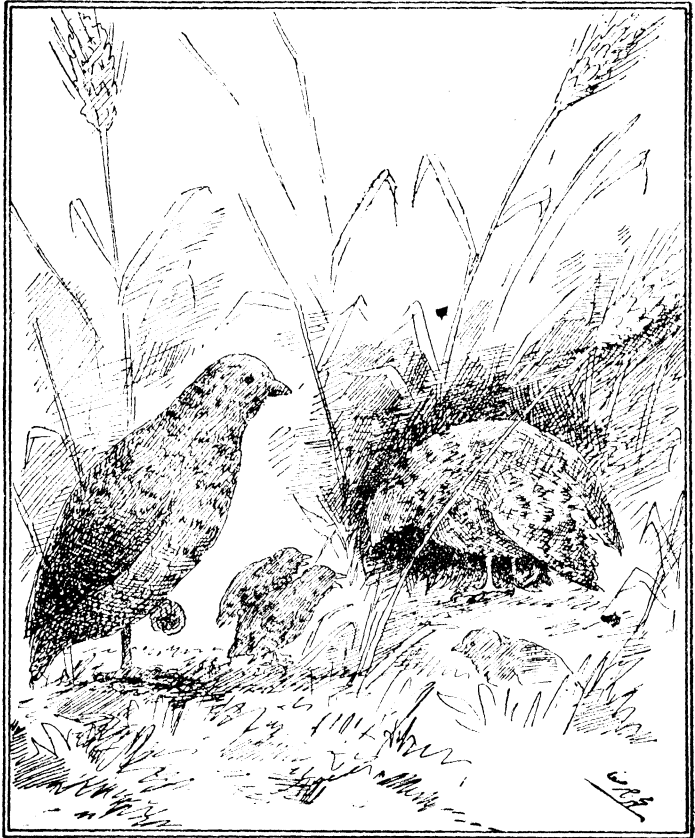
روی و مس که بهم مخلوط کنند برنج میشود و از آن سما و روئینی میسازند
نیکل فلزی است خاکستری رنگ از آن طرف و پول خرد و چیزهای دیگر
میسازند .

حکایت



حکیمی دعا کرد بر کیتباد
بزرگی در این خُرده برومی گرفت
کِرادانی از خسروانِ عجم
که در بخت و ملکش ناید زوال
چنین گفت فرزانه هوشمند
من اورانه عسر ابد خواستم
که گر پارسا باشد و پاک رو
از این ملک روزی که دل بر کند
پس این سلطنت را نباشد زوال
زمرگش چه نقصان اگر پارساست
که در پادشاهی زوالت مباد
که دانا نگوید محال می شکفت^(۵)
ز عهدِ سیدون و ضحاک و جم
ز فرزانه مردم نرید محال
که دانا نگوید سخن ناپسند
بتوفیق خیرش مدد خواستم
طریقت شناس و نصیحت شنو
سرا پرده در ملک دیگر زند
ز ملکی بملکی کند انتقال
که در دُنی و آخرت پادشاست
از بوستان سعدی

گرگ



دو کرک در کشتاری آشیمن داشتند روز با بصر امیر قند و شبها با ایشان بر میخستند
بجوجه های خود سپرده بودند که آنچه در نبودن مایشنود شب با بگویند
روزی دهنقان با پسر گفست برو همسایگان بگو هنگام در وریده است فردا بیاید
بمایاری دهید چون وقت درویدن کشت شمارید ما نیز شمار ایا را می کنیم
جوجه ها آنچه در روز شنیده بودند شبها نگاه پسر و مادر خود باز گفتند پد گفست
مترسید فردا با کزندی نمیرسد روز دیگر باز دهنقان کشته را آمد و از پسر پرسید
همسایگان چه گفتند پسر گفست هر یک بهانه پیش آوردند دهنقان گفست من
میدانم که از آنها برای ما به حققت سودنی نیست اشب بجان و خویشان
ما بگوفردا بیایند و با ما همراهی کنند جوجه ها این سخن نیز پسر و مادر گفتند پد
گفست فردا نیز باز یاتی نخواهد رسید خویشان و کان دهنقان نیز از همراهی
در تع کردند

روز سوم دهمقان به پسر گفت و اسرار تیرکن فردا خود بدرو خواهم رفت جویده
آنچه شنیده بودند شب باز گفتند پدر گفت فرزندان دیگر جای درنگ نیست
چون مرد دهمقان این بار خود بدرو کردن کشت خویش کمر بسته است فردا ناگزیر^۶
ایشان را ما ویران خواهد شد باید هم امشب کشتزار دیگر برویم

بنخوارگی جز سرانگشت من نخار و کس اندر جهان شست من

۱- رعایت که آنرا بسته کی بدر پیچ گویند ۲- آید یعنی ۳- نسی ۴- ضهری ۵- تاخیر



حکایت

باطایفه بزرگان درشتی بودم زورتی در پی ما غرق شد و برادر بگردابی در افتاد
یکی از بزرگان ملاح را گفت بگیر این هر دو را که بھریک پنجاه دینار ت میدم
ملاح خود را در آب افکند تا بگیرا بر بانید دیگری هلاک شد گفتم بقت عمرش^(۲)
مانده بود از این و در گرفتن او تا خیر افتاد ملاح بخنجد و گفت آنچه تو گفتی
یقین است و سببی دیگر در این است گفتم آن چیست گفت میل خاطر من بانید
این بیشتر بود بکلم آنکه وقتی در بیابان مانده بودم این مرا بر اُشتر نشاندا و از
دست آن دیگر تا زیانه خورده بودم در طفلی

تا توانی درون کس مخراش کا ندرین راه خار با باشد
کار درویش مستمند بر آ که تر اینسه کار با باشد
از باب اول گلستان سدی

پند و امثال

چشم پسنر بین بود از عیب پاک

بزد گنج همسه که رنج برد

حسد در وی است کانه است در مان

بد خواه و بد آموز بد اندیش باش

بد اندیش را بد بود روزگار

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

بصبر از غوره حلوائیست توان ساخت

چیزی بخور چیزی بد چیزی بنه

به بیو ده گفتن مبر قدر خویش

جانی نشین که بر نخرانندت

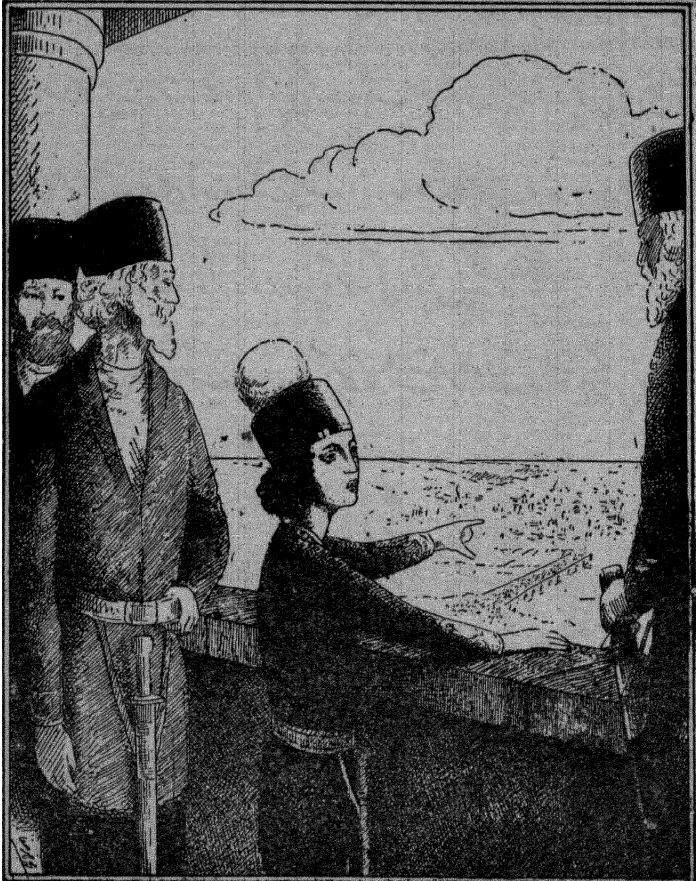
بالا تر از سیاهی رنگ دگر نباشد

فریدون و زیند پیشه اویان

فریدون که از دودمان جمشید بود بعد از ضحاک پادشاه شد
فریدون چو شد در جهان کامگار ندانست جز خوشیستن شهیار
بروز خجسته سر^۴ بسر بر نهاد آن کیانی کلاه
برسم کیان تاج و تخت می بیار است با کاخ شاهنشی
زمانه بی اندوه گشت از بدی گرفتند مردم ره ایزدی
فریدون سپه داشت ایرج و سلم و تور در پایان زندگانی کشور خویش را به بخش کرد
و هر بخشی را به پسر داد

چون ایرازا با ایرج که کوچکتر بود و گذار کرد سلم و تور بر ایرج رشک بردند و او را کشتند
منوچهر پسر ایرج بکین پدر با سلم و تور جنگ کرد و آنها را مغلوب ساخت
فریدون پادشاهی را بمنوچهر و گذار داشت و خود پس از چند می در گذشت و پسرانش پنهان

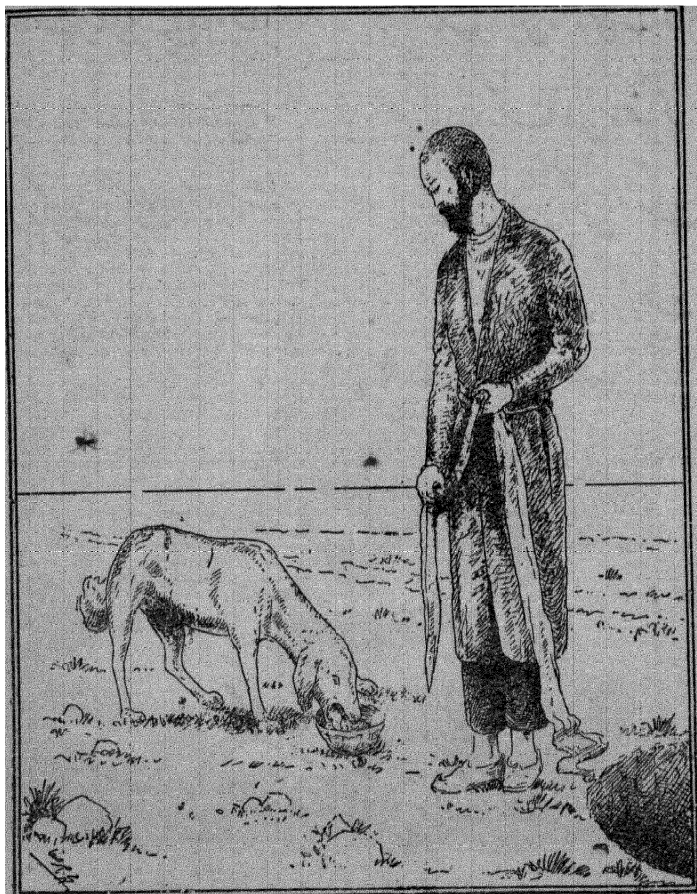
حکایت



شاپور در حدود سالی به سلطنت ایران رسید در زمان کودکی روزی با بزرگان
مملکت در قصر خود نشسته بود همه و غوغائی از بسرون قصر گلویش رسید پرسید
این میا هو چیست گفتند مردم از پل می که نزدیک قصر است میگذرند چون پل می است
و مردم از دو سوی آمد و رفت میکنند از دحام آنها سبب غوغا و همه میشود
شاپور پرسید چه باید کرد که مردم با سودگی از پل بگذرند یکی از وزراره در جواب
گفت باید تنی چند از سپاهیان در آنجا گماشت تا مواظب باشند هر کسی نبوه خویش
از پل بگذرد

شاپور خندید و گفت شاید کسی را کاری باشد که در آن شتاب نکند بر او زیانی داد
اید پس باید چاره دیگر اندیشید هیچ یک از بزرگان را تدبیری بنحاطر نرسید
شاپور گفت بگوئید پل دیگر بسازند تا مردم از یک پل بیایند و از پل دیگر بروند
همه بر هوش شاپور آفرین گفتند و چنانکه فرموده بود پل دیگر ساختند

تو بر خلق سگی کن ای سگخفت



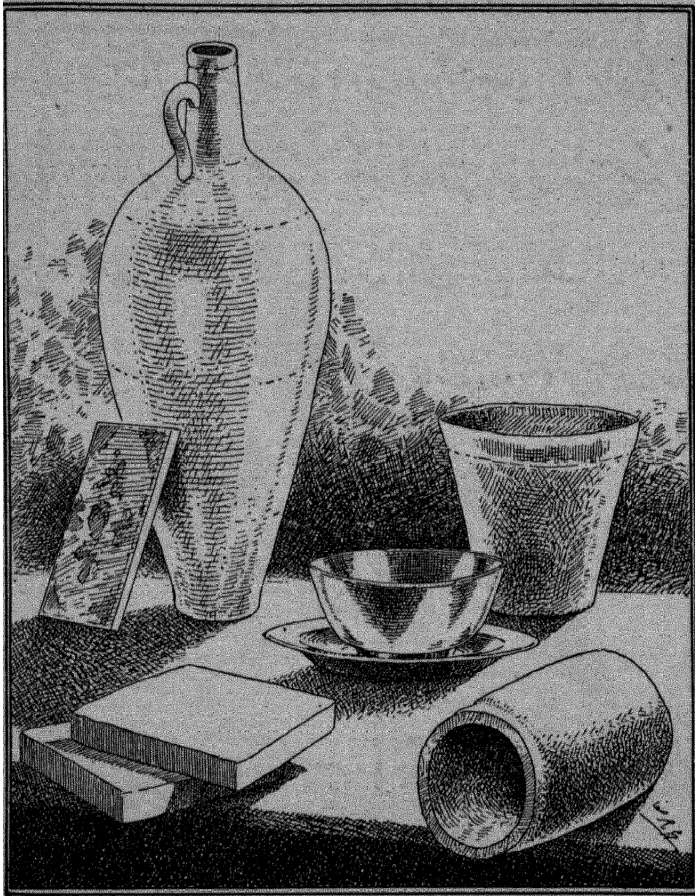
یکی در میان سگی شنه یافت
کله دلو کرد آن پسندیده گیش
برون از رتم در حیات شایف
بخدمت میان بست و بازو گشاد
چو چهل اندر آن بست دستار خویش
خبر داد پنجمی بر از حال مرد
سگ ناتوان را آدمی آب داد
کرم کن چنان گیت بر آید ز دست
که داؤر گنایان او عفو کرد
تو بر خلق سگی کن ای نیکیخت
جهان بان در خیر بر کس نبست
که فردا نگیرد و خدا بر تو سخت

ز بوستان سده

۱- آبن ۲- بسمن ۳- مار ۴- کر ۵- خداوند ۶- کونورا



طرفِ نکالین و چینی بدل چینی



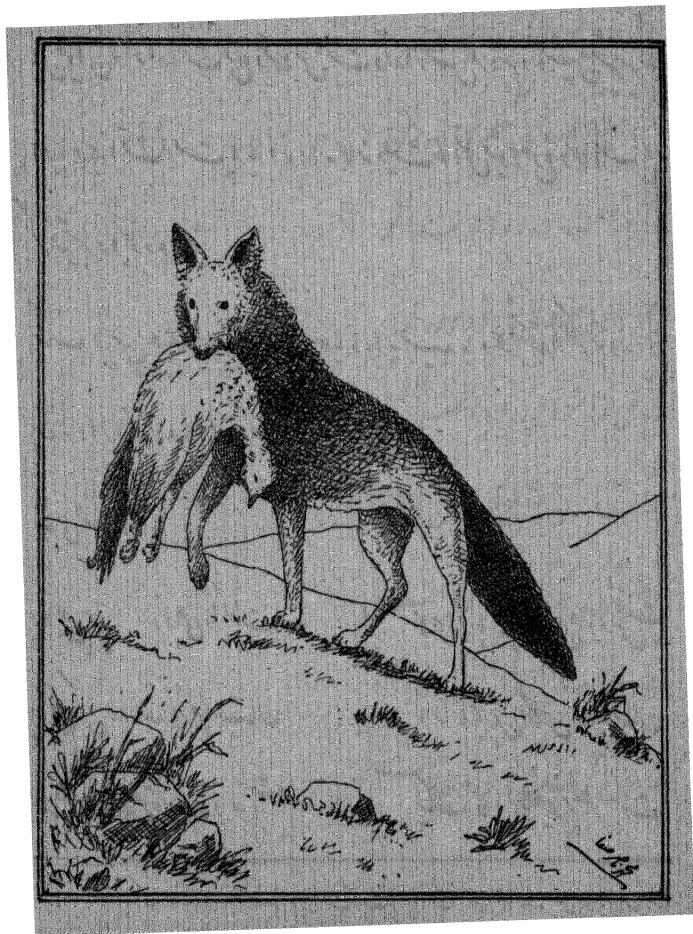
کاسه و کوزه و مگدان و تنبوشه سفالین را از گل میسازند
برای ساختن آنها گل را مالش میدهند تا خوب نرم شود پس آنرا شکل هر ظرفی که بخواهند
در میآورند و در کوره گذارده میسوزند اینگونه ظروف اطروف سفالین میگویند
گاهی روی ظرفهای سفالین لعاب میدهند تا آب از آن تراوش نکند

این لعاب از شیشه و سرب ساخته میشود آجر لعاب آورده را کاشی و ظرف سفالین
لعاب آورده را بدل چینی مینامند

ظرف چینی را از خاک مخصوصی میسازند که در همه جایافت نمیشود و با خاک ظرفهای
سفالین فسق دارد

ظرف چینی و بدل چینی را در کوره میسوزند و بعد بیرون آورده لعاب میدهند
و دوباره بکوره میسوزند

روباه



روباہ حیوانی است اندکی از سگ کو پخترو بکر و بکر و حیدہ معروف
این حیوان کو شخوار آفت^(۱) مرغ و خردوس است و آزارش بر دم دہ نشین بیشتر میرسد
روباہ ہر وقت فرصت یابد دزدانہ بخانہ رعیت داخل میشود مرغ و خردوس اورا
گرفتہ میبرد و میخورد

سگ دشمن روباہ است ہر کجا روباہ را ببیند با وحلمہ میکند و اگر بتواند اورا
میدرد و از اینجہ روباہ از سگ بسیار میرسد
سنائی فہرہ ماید

کامی تو با علم و عقل و دانشت	رو بھی پر
نامہ ما بدین گمان برسان	چاکلی کن دو صدہ ^(۲) دزمستان
لیک کاری عظیم پر نظر است	گفت اجرت ^(۳) فروزن ز در و سرات

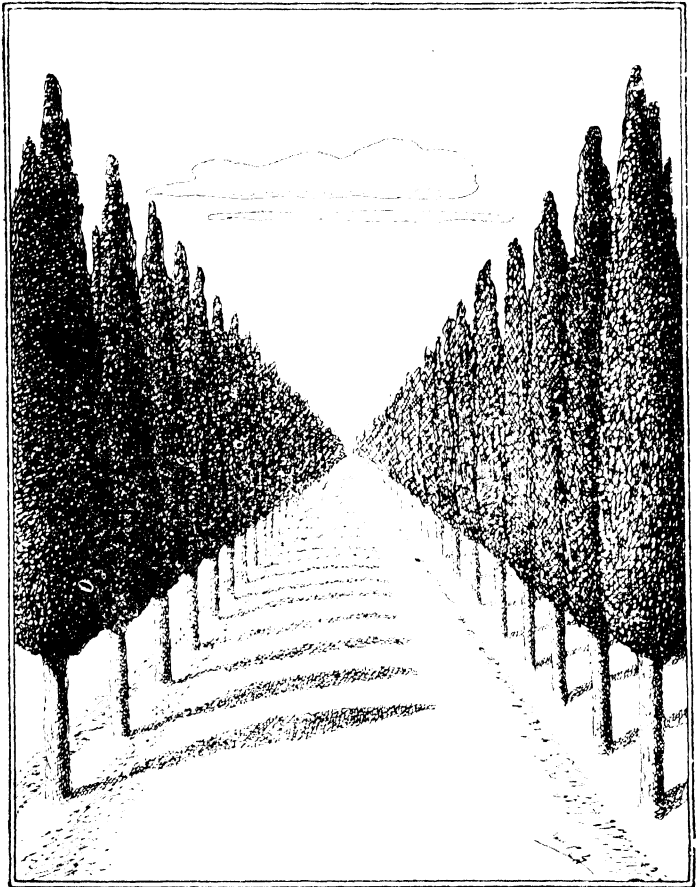
۱- بلا ۲ - بند و پانک ۳ - درم یاد بسم نام پوئی است کہ در حدیث و احادیث ۴ - فرد ۵ - بیش ۶ - بزرگ بسیار

پند و امثال

با کریمان کارها دشوار نیست^(۱)
پُرسان پرسان کلبه بتوان رفتن
او صاحب درد را باشد اثر
بهر کس هر چه لایق بود دادند
اومی فریب شود از راه گوش^(۲)
برکنده بنه آن چشم که بدین باشد
با من آن کن که اگر با تو رو دپسندی
تا توانی میگریز از یار بد
بسامراد که در ضمن نامراد بھاست^(۳)

۱- مردمان بزرگوار ۲- سخت ۳- یعنی روح انسان بشیندن آن بودند پرورش میابد ۴- کام و آرزو

دورنمای خیابان

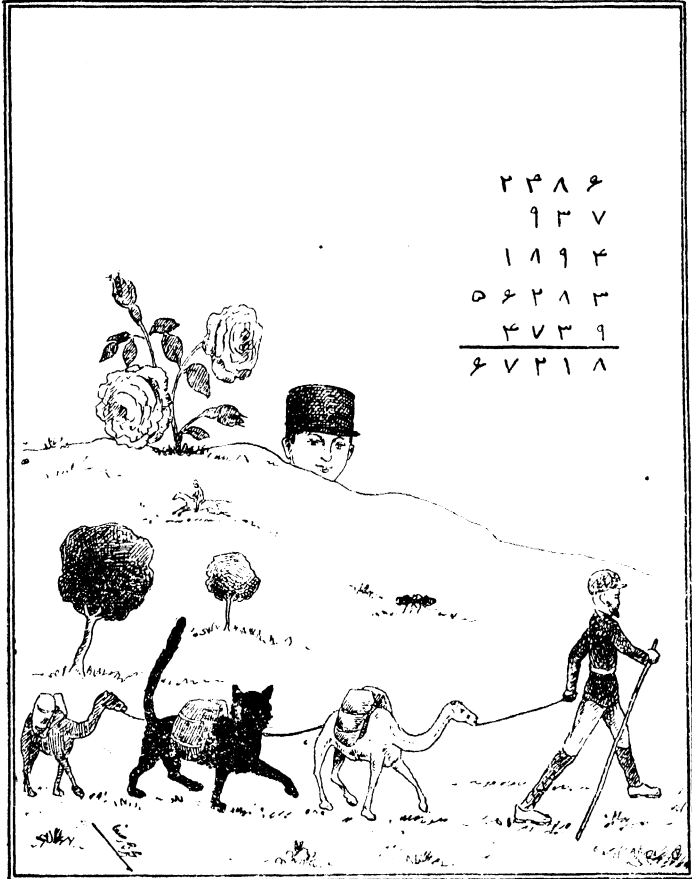


هر چه ما از اجسام دور تر باشیم آنها را کوچکتر می بینیم مثلاً کتو بر چند برابر کوچک است
ولی اگر از ما دور باشد آنرا بختی که نزدیک ماست کوچکتر نظر می آید

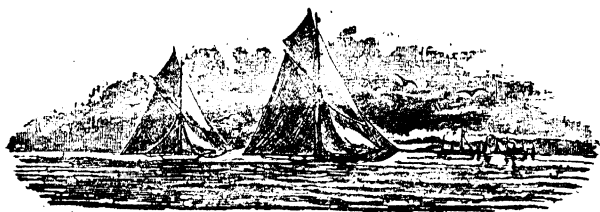
پنجمین اگر در اول خیابانی طولانی بایستیم آخر آن را بسیار تنگ می بینیم
فنا شده کشیدن تصویر این نکته را رعایت میکنند و هر چیزی را با اندازه دوری و
نزدیکی کوچک یا بزرگ میکنند

شکل که در این صفحه می بینید خیابانی را نشان میدهد که در دو طرف آن درخت کاشته
تصویر درختهای اول خیابان را بزرگ کشیده اند و هر چه دور تر می رود کوچکتر شود
تا آخر خیابان که درختها هر کدام با اندازه یک نقطه چسبیده بهم نظر می آید

غلط عمدی برای آزمایش^(۱)



در هر یک از این شکلها غلطی است که مخصوصا گذارده شده تا شاگرد از ابیاز تا
و پیرینه تلفت آن غلطها میشوند یا نه مخصوصا گاهی این امتحانات را میکنند
که شاگردان با هوش در کتاب و در شکل و در حساب و در نقشه و در گفتگو
غلطها را پیدا کرده بگویند و این آزمایش خوبی است
حالا باید غلط هر یک از این شکلها را پیدا کنید و روی کاغذ بنویسید و
از معلم نشان دهید تا معلوم شود کدام یک از شما با هوش تر هستید



اصطلاحات جغرافی

جزیره قطعه زمینی است که آب از همه طرف بر آن احاطه داشته باشد
شبه جزیره زمینی است که از یک طرف متصل خشکی و دیگر اطراف آن آب احاطه
کرده باشد

چند جزیره نزدیک بهم را مجمع الجزایر گویند

بلندیهایی سطح زمین را کوه می‌نامند مانند کوه دماوند و الوند
برآمدگی‌های خاک را تپه گویند

از قلعه بعض کوهها دود و آتش بیرون می‌آید اینگونه کوهها را آتش‌فشان می‌نامند

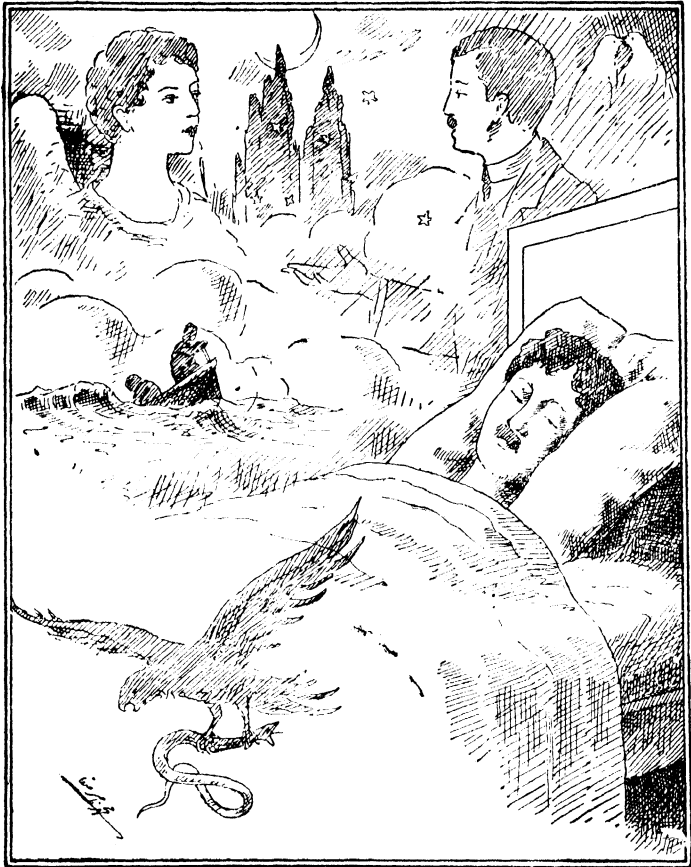
جلگه زمین وسیعی است که در آن کوه و تپه نباشد

زمین وسیع بی آب و علف بیابان است

مملکت قسمت بزرگی از زمین است که بچند ایالت و ولایت تقسیم شود هر ولایتی دارای

چندین ملوک می‌باشد

کایت



که ابلیس را دید شخصی بخواب	ندانم کجا دیده ام در کتاب
چو خورشیدش از چهره تیافت نو ^(۲)	ببالا صنوبر بیدار حور
فرشته نباشد بدین نیکوئی	فرافت ^(۳) و گفت ایجب این توئی
چرا در جهانی بزشتی ^(۴) سمر ^(۵)	تو کاین روی داری بحسن ^(۶) قمر ^(۷)
بگرما به در زشت نگاهشتند ^(۸)	ترا سگمین روی پنداشتند ^(۹)
بزاری بر آور دبانگ وغیر ^(۱۰)	شیند این سخن بخت برگشته دیو
دلیکن قلم در کف دشمن است	که ای نیکبخت این نه شکل من است
کنونم بکین ^(۱۱) مینگارند زشت	براند احم بخیمان از بهشت

از بوستان سعدی

۱- تدفقات ۲- میدرخشید ۳- پیش ۴- نیلوی ۵- با ۶- شور ۷- ترس آور

۸- حمام ۹- نقش کردند ۱۰- فریاد ۱۱- دشمنی

پند و اشمال

کار امروز را بفرود میسند از
کار نگرده فرزند دارد
برای کور شب و روز یکی است
تتا بقاضی زقه خوشحال بر میگردد
جواب ابلهان خاموشی است
از نموده را از نمودن خلاست
بزرگی بقل است نه بسال
اگر کل نیستی خار هم مباش
جنگ اول به از صلح آخر است
چوب کج را تا با تش نبرند راست نمی شود
حرف حق تلخ است

زراعت

محصول بردو قسم است دی و آبی
محصول آبی آنست که از قنات یار و دخانه آبیاری شود و دی آنکه از باران
مشروب گردد

هر زمینی برای نوعی از زراعت خوب است بزرگتر آن زمینها را می شناسند
و میدانند در هر زمینی چه باید کاشت و کدام زمین برای چه محصول بهتر است
مثلاً برنج را که آب فراوان لازم دارد در زمین مرطوب میکارند
بعضی خاکها برای کشت و زرع خوب نیست اینگونه خاک بزرگتر آن کار در آن
کوچک داده برای زراعت آماده میسازند

دل زیر دستمان نباید شکست

در دین پر اکنندگان جمع دوا	که جمعیتت باشد از روزگار
نخواهی که باشی پر اکنده دل	پر اکنندگان راز خاطر قبل
دل زیر دستمان نباید شکست	مبادا که منم داشوی زیر دست
غم زیر دستمان بخور زینهار	بترس از زبردستی روزگار
مکن خیزه بر زیر دستمان ستم	که دستی است بالای دست تویم
چه خوش گفت فردوسی پاکر ادا	که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است	که جان دارد و جان شیرین خوش است
مزن بر سر ناتوان دست زو	که روزی در افتی بیایش چو مور
گر قسم ز تو ناتوانت بسی است	تو اناترا ز تو هم آخر کسی است
خدا را بر آن بنده بخشایش است	که خلق از وجودش در آسایش است

سلسله کیان کیقباد و

اول پادشاهی که از زاده منوچهر تخت کیان نشست کیقباد بود

بشاهی نشست از زمان کیقباد
همان تاج کوهر بر سر بر نهاد

زگردان و نامش آوران یاد کرد
بداد و دوش کیتی آباد کرد

بر اینگونه صد سال شادان برت
نگر تا چنین در جهان شاه کیت

کیقباد با افراسیاب و تورانیان جنگ کرد

رتم که پهلوان لشکر ایران بود در جنگ با تورانیان دلاوری و مردانگی بسیار نمود

و افراسیاب را شکست سختی بداد

فردوسی فرماید

یکی گرزده گاو پیکر بچنگ

زمین کرده بدست رتم بچنگ

چو برک خزان سر فرد ریختی

بهر سو که مرکب بر این گنجی

بشمیر زبان چو گدازت دست
بر سه فرازان همی کرد پست



بروز نبسته دآن میل ارجسته^(۱)
بُرید و درید و شکست و پست
برفتند ترکان ز پیشِ مُغان^(۲)
وز انجا بجهنم نهادند روی
گشته سیلج و شکسته سپر
همه پهلوانان ایران سپاه
بجای آمدند آن سپاه بهمان^(۳)
بی تیغ و بپتیر و بگرز و کند
یلان را سر و سینه و پای و دست
کشیدند لشکر سومی و امنان
خلیقه دل و باغم و گفتگوی
نه بوق و نه کوس^(۴) و نه تاج و کمر
زره بازگشتند نزد یک شاه
شدند آفرین خوان بشاه جهان

شاهزادگان بنام رسته دوی

۱ - سران سپاه و بزرگان گت ۲ - زندگانی کرد ۳ - خفت بود ۴ - گرز ۵ - آب

۶ - جنگ ۷ - عسکر ۸ - نام رودی است در کرمان ۹ - تیغ یعنی آتش بزرگ و جنگ

تصویر ایرانیان سیستان ۱۰ - مجروح ۱۱ - جبل بزرگ ۱۲ - بزرگان

بدن انسان

بدن انسان از گوشت و پوست و استخوان درگ و پی درست شده است

روی بدن از پوست پوشیده شده است

پوست دارای سوراخهای بسیار کوچکی است که از آنها عرق بیرون میآید

این سوراخها را مسامات میگویند

رگ لوله باریکی است که خون در آن گردش میکند

خون از قلب بیرون میآید و قلب بر میگردد

قلب در طرف چپ سینه قرار دارد

رگ برود قسم است شریان و ورید

شریان رگی است که خون را از قلب تمام بدن میرساند

شریان بزرگ را شاه رگ میگویند

شریان بزرگ از قلب بیرون میآید و شاخه شاخه میشود و از آنها شریان های کوچک

شعب میگردد

خون بوسیده شرماینها در تمام بدن جبریان پیدا میکند
وریدرگی است که خون را بقلب برمیگرداند

۱- پی را برنی محصب گویند

پند و امثال

چوپانِ خان بدتر از گرگ است

ارمنسانِ مورپایِ طخ است

از تنگِ خالی دو نفر میترسند

باد آورده را باد میبرد

اسبِ نجیب را یک تازیانه بس است

تا جای ندانی پای منبسه

چاه کن همیشه تیره چاه است

انوشیروان معلم

گویند انوشیروان را در کودکی معلمی دانشمند بود روزی معلم بی تقصیر او را بیازرد
انوشیروان از اینکار بسیار خشمگین شده کینه معلم را در دل گرفت چون بر تبه سلطنت رسید
روزی آن معلم را بنخواست و از او پرسید زمانی که بتعلیم من سپرد اختی چرا بگیناه مرا
بزدی و بدان سخمی بیازردی گفت ای ملک^(۱) چون امید داشتم که بعد از پدر پادشاهی
رسی خواستم ظلم ظلم را چشیده باشی تا در ایام سلطنت بظلم اقدام نمائی و بشیوه عدل
و شفقت با مردم رفتار کنی

انوشیروان چون این سخن بشنید او را تحمین بسیار فرمود و خلعت و نتمش ارزانی

داشت

خروس و روباه



رو باهی از نزدیک دهی میگذشت خروسی را دید که دانه برمی چسبند پیش رفته
سلام کرد و زبان تملق کشود گفت پدرت خروسی بسیار خوش آواز بود و من
هر وقت از اینجا میگذشتم و آواز او را می شنیدم خوشدل میشدم
خروس گفت من هم در آواز کتر از پدرم نیستم و بعبادت خروسان چشمهای
خود را بسته بالهارا برهم زده و بنای خواندن گذارد رو باه فرصت را غنیمت
شموده بجهت او را بگرفت گهای ده خبر شدند و رو باه را دنبال کردند
خروس بر دباه گفت اگر میخواهی از دست گهار پائی یابی فریاد کن و بگو
خروسی که من گرفته ام از ده شانیست از ده دیگر است رو باه فریب خوره
همینکه دهان خود را برای فریاد باز کرد خروس پرید
رو باه از روی حسرت نگاهی بخروس کرد و گفت لعنت بر آن دانی که
بموقع باز شود خروس گفت لعنت بر چشمی که بموقع بسته شود

خدا کن ز آنچه دشمن گوید آن کن
که بر زانوزنی دست تغابن^{۲۳۱}
گرت راهی نماید راست چون تیر
از او برگرد و راه دست چگیر

۱- پابوسی ۲- تبرس ۳- زیان و ضرر

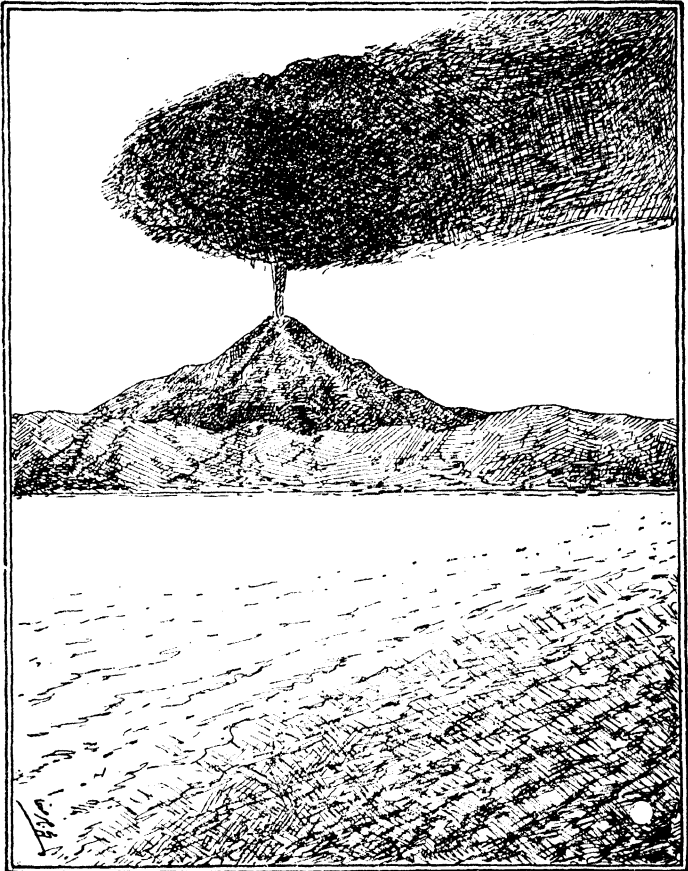
نیکوکاری

نباشد همی نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار
هر آنکس که اندیشه بد کند
بفسر جام بد با تن خود کند
بپاداش نیکی بیسابی بهشت
نخاک آنکه جز تخم نیکی نکشت
از شاهناز فردوسی

راستی

به از راستی در جهان پیشه نیست
ز کز شمی تبر هیچ اندیشه نیست
فردوسی

کوه آتش نشان



معلوم است یحیی از شما کوه آتش فشان اندیده اید اما کوزه آتش بازی را
تماشا کرده اید که چگونه از سر آن آتش بیرون میجهد همچنان از قله بعض کوهها
آتش و سنگ مواد که انقبه بیرون میآید

سبب آتش فشانی کوه ها آن است که در درون زمین موادی هست که از شدت
حرارت که انقبه و ذوب شده است آن مواد که انقبه از هر جا رخنه پیدا کرده

خارج میشود

کوه دماوند در قدیم آتش فشان بوده اکنون خاموش است اما گاهی بخار و
دود از دانه آن بیرون میآید

حکایت

یکی بر سر شاخ ^(۱) بن میسرید - خداوند ^(۲) بستان نظر کرد و دید



بگفتا که این مرد بد میکند
نه بر کس که بر نفس خود میکند

بهضم و تنفس

بهضم غذا پس از این که در دهان جویده و نرم شد از راه حلق و مری که آزار
گلو سمخ نیز میگویند وارد معده میشود

معده مانند کینه است که از یک طرف گلو سمخ و از طرف دیگر برودهاست
غذا پس از آنکه از معده گذشت بروده میرود

تنفس انسان از بینی و دهان و مسامات بدن تنفس میکند هوا از دهان
و بینی و نانی میگذرد و داخل ریه میشود

انسان دوریه دارد یکی در سمت راست و دیگر در سمت چپ بنحیث تنفس
از هوا پر و خالی میشود

پوست بدن باید همیشه پاک باشد تا بتوانیم از مسامات آن نیز تنفس کنیم

همت

پشه‌بی بال‌بمبائی کند	همت اگر پایه‌فشارائی کند
مور تواند که سلیمان شود	همت اگر سلسله‌جنبان شود

از خلد برین دوشی باقی

از همت بلند بجائی رسیده‌اند	همت بلند دار که مردان دوزگا
-----------------------------	-----------------------------

مانظ

اگر خاری بود گلدسته کردد	بهر کاری که همت بسته کردد
--------------------------	---------------------------

بچوگانِ همت توان بردگویی

۱- در تبسه و درجه ۲- فردون یعنی زیاده کردن ۳- نام مرغی است شوره ۴- رشته از پنجر ۵- پنجر

۶- پادشاه بنی اسرائیل که بخت جاو نمودن است ۷- دستمل

پندواندرز

بمان به که نامت به نیکی برند	بدونیک چون هر دومی بگذرند
از فضلِ پدرتورا چه حاصل	گیرم پدرتو بود فاضل
کز ونیکوئی دیده باشی بسی	مروت نباشد بدی با کسی
که دوزاد میزاده بدید ^(۳) است	نه براد میزاده از دود ^(۱) است
بس بگردستی نباید داد دست	ای بس ابله ای آدم رو که هست
دشمنِ دانا به از نادانِ دوست	دوستی با مردمِ دانا نکوبست
پیر در خشتِ خام آن بسیند	آنچه در آینهٔ جوان بیند
که دلِ مردمان بسیار دارد	نگ بر آن آدمی شرف دارد
سخنِ چین بد بختِ هیزم کش است	میان دو کس جنگ چون آتش است
کلوگو اگر دیر گوئی چه غم	مزن بی تا مل بگفتار دم

فلزات عمدہ

آہن و پولاد و مس

آہن فلزی است سخت و تیره رنگ که از معدن استخراج میشود و از آن میل و چکش و قفل و تبر و مانند آن میسازند

در فرنگستان معدن آہن بسیار است هر سال مقدار زیادی آہن از معدن آنجا بیرون میآورند و بعضی نقاط ایران معدن آہن یافت میشود

پولاد از آہن سخت تر است آنرا برای ساختن کار و شمشیر و غیره بکار میسازند مس فلزی است سرخ رنگ که آنرا مانند آہن از معدن بیرون میآورند از مس دیگر کاسه و بشقاب و قاشق و پنیرهای دیگر میسازند

خرف مس اباقه سفید میکنند که ترشی در آن اثر نکند و رنگ نرند

زنگ مس سبز رنگ و زبره گین است در ایران معدن مس بسیار است از همه مہتر معدن مس سبزوار و زنجان و کرمان و آذربایجان است

سحر ماه رمضان



داود دوازده ساله بود چون خواهرانش روزه می گرفتند او هم هوس کرد و روزه نگرفت
 همه اهل خانه سحر بر بنیاستند سما و راتش میگزیدند میگذارند گوشه اطاق غلغل
 میجویشید هوا هم قدری سرد بود انسان از آتش سما و بخار آن بدش نمی آید
 بچها دور سما و جمع میشوند مادرشان پای سما و نرمی نشست بر کد ام یک فغان
 چای سیداد که خواب از سرشان برد و بعد سحری میخوردند و مشغول دعای سحر میشوند
 اینجا میدان میدان داود بود که دعای سحر را از برداشت داود و عار ابله
 میخواند دیگران با او هم آواز میزدند نزدیک اذان صبح همه یکبار دیگر اب میخوردند
 و نیت میگردند بعد از اذان نماز میخواندند بزرگتران مشغول خواندن قرآن و دعایشند
 و بچها با میخواندند

حکایت

چار نفسه نماز میخواندند یکی از ایشان سخن گفت دیگری ملامتش کرد که سخن
گفتی و نمازت باطل شد سومی بخندید و گفت نماز هر دو شکست که سخن گفتید
چار می گفت خدارا شکر که من هیچ نگفتم

از پیران آملی نقل نمیشود است

جای پای شیر

صیاد می در جنگل میزوم سنگی را دیده و از او پرسید آیا میتوانی جای پای شیر را بمن نشان دهی
تا او را شکار کنم میزوم سنگن جواب داد من در این نزدیکی شیری دیدم شتاب کن الان باو
میرسی صیاد بیچاره زنگش پریده بر خود لرزید و گفت من جای پای شیر را نمیخوام

نه خود او را

حکایت

ربا خواری از زردبانی فتاد
پسرخیز روزی گریستن گرفت
شینه‌م که هم در نفس جان بداد
بغراب اندرش دید و پرسید حال
دگر با حریفان نشستن گرفت
بگفت ای پسر قصه بر من بخوان
که چون رشتی از خشم و شر و سوال
بدون زخ در افتادم از زردبان

۱. روستان سعدی

۱ - ربا خواری کسی است که پول بقرض دهد و با نفع پس گیرد ۲ - ددم ۳ - گریه کردن ۴ - تنه بی نجات یافتن

۵ - زنده گردیدن و جانشین مردم در قبایع برای سوال اساس

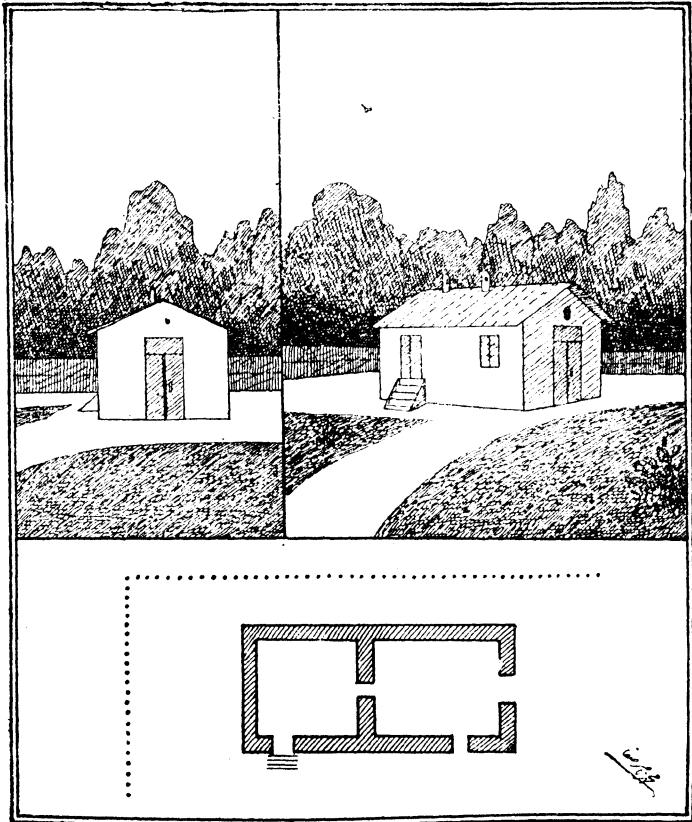
پند و امثال

یار خوب را روزی باید شناخت

یک دست بی صداست

انصاف نصف دین است

دورما و نقش خانه



اگر خانه یا چیزی دیگر از دور بر بسینیم و تصویر آنرا چنانکه دیده میشود در روی کاغذ بکشیم آن
تصویر را دور نما گویند

در این صفحه تصویر خانه ایست که دو دیوار و یک طرف شیشه‌روانی آن دیده میشود اینخانه
یک در و دو پنجره دارد و طرف چپ اطاق کوچکی است که پهلوی دیوار آن پله چوبی
پیدا است در دو طرف خانه زرده کشیده اند پشت زرده با درخت کاشته اند
تصویری دیگر نیز در این صفحه می بینند این دورنمای همان خانه است که از دور
کشیده اند و بدین جهت جزئیات طرف آن دیده نمیشود

معماران وقتی میخواهند خانه بسازند پیش از شروع بکار بجای اینکه تصویر خانه را بکشند

محل دیوارهای خانه را روی صفحه کاغذی رسم میکنند و آنرا نقشه خانه میگویند

در این صفحه نقشه خانه را هم کشیده ایم خطهای سیاه پهن جایی دیوارها و

قطعه‌های سیاه جایی زرده‌ها است

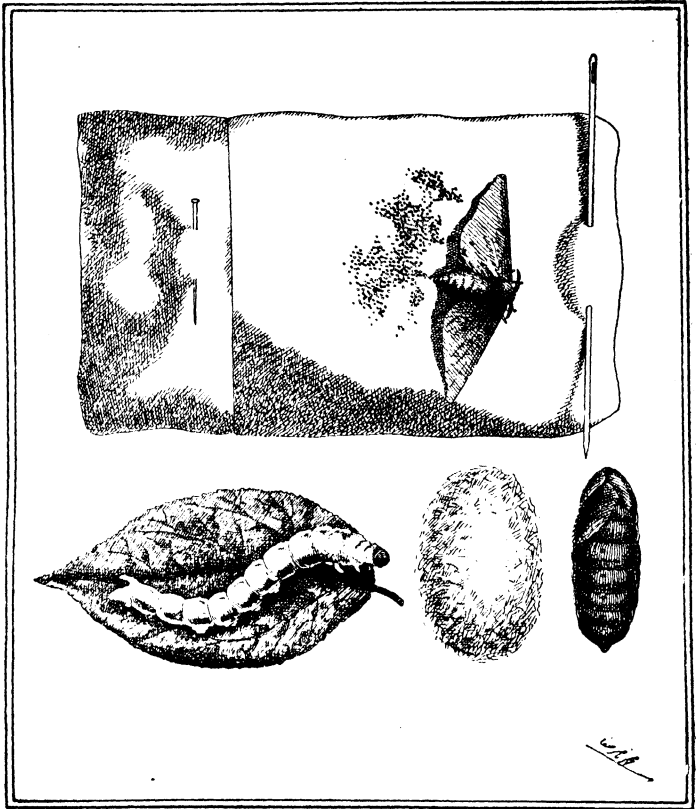
حکایت

گروهی از علما در بارگاه کسری^{۳۱} مصلحتی سخن می گفتند بود جبر که مستر ایشان بود خاموش بود
سوال کردندش که با مادر این بحث چرا سخن نگویی گفت وزیران برشال اطلبند
و طبیب داروند بدگر تعقیب^{۳۲} چون می بینم که رأی شما برضو^{۳۳} است مرا بر سر آن سخن گفتن حکمت نباشد
چو کاری بنفیض^{۳۴} من براید^{۳۵} مراد روی سخن گفتن شاید
وگر بسیم که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است
از باب اول گلستان سعدی

۱- دانشندان ۲- لقب نوزیران پادشاه ساسانی ۳- بزرگتره ۴- گفتند ۵- بیار

۶- راست و درست ۷- زیاده گویی ۸- بگماید ۹- کوما

کرم ابریشم



سازگار

کرم ابریشم نخست در چین بوده است و از چین آنرا بمالک دیگر برده اند
در فصل بهار کرم ابریشم از تخم بسیار بیرون میآید در آن هنگام برگ درخت توت را
نزدیک او می‌ریزند کرم ابریشم برگ توت را میخورد و رفته رفته بزرگ میشود پس از آنکه
بزرگ شد تاری دور خود می‌تند آنرا پسلیه گویند

پسلیه کرم ابریشم اشکال مختلف دارد و رنگ آن سفید یا زرد است و رنگ کلی
و نبش کم رنگ هم دیده شده است

پسلیه را با بخار آب حرارت میدهند تا کرم آن میرد بعد پسلیه را در آب جوش می‌کشند
و تا آنرا از هم باز میکنند و می‌بندد و از آن پارچه ابریشمی می‌بافند
پارچه ابریشمی از همه پارچه لطیف تر است

در مملکت ایران مخصوصاً در گیلان و مازندران و خراسان ابریشم حاصل میآید
ابریشم مال التجاره سبک وزن گرانبانی است

چو استاد دست افتاده گیر

که دیگر مخسر زمان ز بقال کوی ^(۳)	بزارید وقتی زنی پیش شوی ^(۴)
که این جو فروشت و کند نامی	ببازار کندم من و شان گری ^(۵)
بزن گفت ای روشنائی باز	بدلاری آن مرد صاحب نیاز
نه مردی بود نفع از او اگر گرفت	بایمید ما کلبه اینجا گرفت
چو استاد دست افتاده گیر	رو نیک مردان آزاده گیر

بوستان سعدی

۱- زاری کرد - ۲- شوبه - ۳- محله - ۴- برد - ۵- منی عبارت این است که ای پادشاه عمر مبرک

۶ - - دکان

پند و امثال

حرف حساب یک کلمه است

چشم بنیاهن بر از سیصد عصا

آبشار



جانی را که آب از بلندی به پستی میریزد آبشار گویند
آبشارهای بزرگ در کوهستان است
آبشار هر کجا باشد بر صفا و طراوت آنجا میافسند
در پس قلعه که نزدیک طهران است آبشار با صفا میباشد و مردم تهران
تا بستان برای گردش و تفریح تماشای آن میروند
بلندی بعضی آبشارها زیاد است
بزرگترین آبشارهای روی زمین آبشار نیلگارا است که در امریکا میباشد

تازگی



کیکاوس

از سعدی

پس از مرگ کیتباد پسرش کیکاوس بجای او نشست

چو کاوس گرفت گاه پدر مراد را جهان بنده شد سر بر

چنین گفت کاندرا جهان شاه کیت گذشته زمن در خورگاه کیت

گویند یک روز گروهی نزد کیکاوس بودند یکی از آنها زبان بوصف ما زندان گشود

و گفت

که ما زندان شاه را یاد باد همیشه برو بومش آباد باد

که در بوستانش همیشه گل است زمینش پر از لاله و سنبل است

هوا خوشگوار و زمین پر نگار نه گرم و نه سرد و همیشه بهار

نوازنده نوبل باغ اندرون گرازنده آهو براغ اندرون

دی و آذرو بهمن و فسرودین همیشه پر از لاله بسینی زمین

کیکاوس چون این وصف بشنید همت بگرفت آن دیار گاشت و با سپاهی گران

بدان سوی رفت با مردم آن ولایت در جنگ شد ولی از این لشکر کشی سودی نبرد
سگت خورد و با تنی چند از سران سپاه بدست دشمن گرفتار گردید چون رستم این
خبر شنید بسوی مازندران شتافت در راه با شیر و آرد و ما و زن جادوگر و دیوان
جنگید و آنها را بگشت همینکه مازندران رسید کیکاوس و بهرامانش را از بند
رهائی داد

کیکاوس، فرزندی جوانمرد و دلاور بود که سیادش نام داشت سخن چینیان از
او نبرد پدید گونی کردند کیکاوس بر او چشم گرفت سیادش دل آزرده شد و بتوران
نزد افرازیاب رفت افرازیاب دختر خویش فرنگیس ابوی داد
بر او افرازیاب بر سیادش رشک برد و بنای قنه انگیزی گذاشت تا افرازیاب
سیادش را بگناهِ بگشت

شاهزادگان و فرودین

۱- تخت ۲- نایب دین ۳- ستایش ۴- سزین ۵- نقش ۶- خواننده

۷- فرات ۸- رفاز و مو ۹- تخت فرودین ۱۰- بساکن

حکایت

دلی دردمندش با ذربافت ^(۳)	جوانی سرازاری مادر تباقت ^(۱)
که ای سست مهر فراموش عهد ^(۴)	چو بیچاره شد شیش آورد مهد ^(۲)
که شبها زد دست تو خوابم نبرد	نه گریبان در مانده بود می و خرد ^(۷)
مگس اندن از خود مجالست نبود	نه در مهد نیرومی و حالت نبود ^(۸)
که امروز سالار و مهر سنج ^(۱۱)	توان کودکی از مگس رنج ^(۹)
که نتوانی از خویش تن دفع مور ^(۱۳)	بجائی شومی باز در قفس گور ^(۱۲)

از بوستان سعدی

۱- بیچید ۲- آتش ۳- بوزاید ۴- گاهواره ۵- محبت ۶- چمان ۷- جابنه ۸- قوت

۹- آزرده ۱۰- بزرگ ۱۱- پر قوت بی باک ۱۲- تیر ۱۳- راندن

حکایت

یکی از بزرگان نزد انوشیروان شفاعت گناهکاری را کرد انوشیروان گفت
گناه او بزرگ است گفت من هم گناه بزرگ را شفاعت میکنم چه از گناه تو
توان درگذشت انوشیروان انوحش آمد و شفاعت او را قبول کرد و گناه

گناهکاری را بخشید
از غنا و خشنی نفسی شده است

پند و امثال

ابی که آبرو بسودد در گلو میریزد

او از ذل شنیدن از دور خوش است

توبه لرک لرک مرگ است

با خدا باش و پادشاهی کن

بوی گل از که جویم از گلاب

اگر بنیستی با بد مشویار

طلا

طلا که آن را زینسز گویند فلز می‌باشد و گرانهاست
از طلا پول سکه میزنند و اسباب زینت میسازند
بسیار دیده شده که پول و اسباب طلا قرنها بدو تنفسیر در زیر خاک مانده است
چونکه آب و هوا طلا را فاسد نمیکند

طلا را از معدن بیرون میآورند در بعض نقاط ریزه طلا در خاک یافت میشود
مردم خاک را میشویند و طلا را از آن جدا میکنند
در مملکت ایران خاک طلا در فارس و کرمان و همدان و عراق یافت میشود کوه
در بیت فرسنگی دامغان معروف است

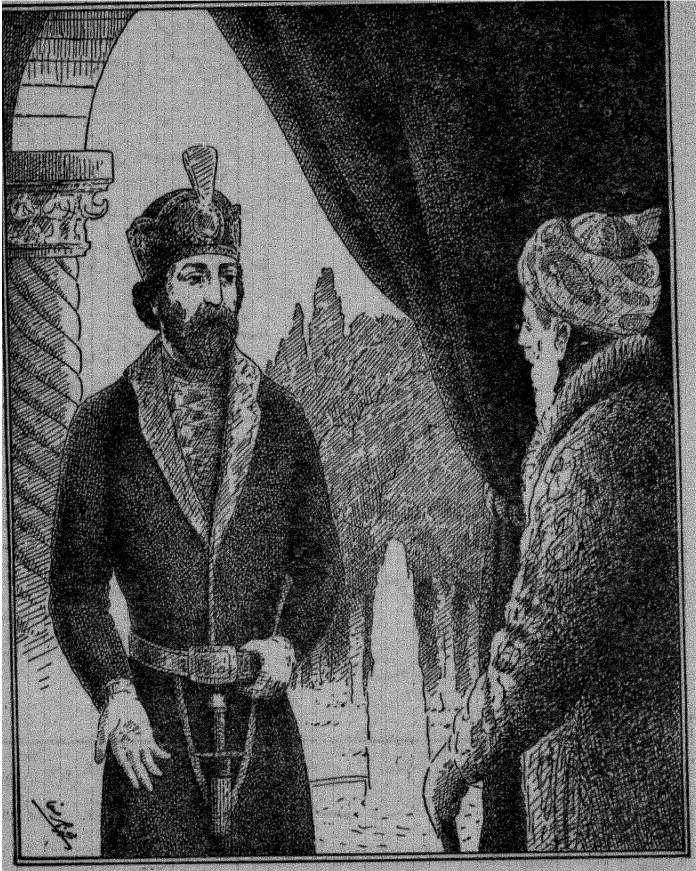
چون طلا نرم است هنگامی که بخوابند از آن چیزی بسازند قدری مس مانع شده داخل
آن میکنند تا سخت شود . پول طلا اندکی مس داخل دارد

پند و اندرز

بمان کرد گردیدن ماه و مه ^(۴)	خرامیدن لاجوردی سپهر ^(۳)
سرا پرده این چنین سرسری است ^(۵)	پسندار کن بهر بازگویی است
سزاوار تصدیق و تحسین بود	نخن گرچه هر محله شیرین بود
که حلوا چو یکبار خور و ندبس	چو یکبار گفتی ملو باز پس
با هنر تر ز خلق دانی کیست	را و مردوی بد همه دانی پست ^(۶)
انگه باد شمنان تو اندرست	انگه باد و ستان تو اندرست
دایمان طلب ز دوست ملذاز ^(۸)	میباش بجد و وجد در کار ^(۷)
گر جعد کنی بدست آید	هر چیز که دل بدان گراید ^(۹)
نقل از اخلاق محسنی	

۱- گردش ۲- رنگ ۳- آسمان ۴- خورشید ۵- پیوده ۶- جواری ۷- کوشش

سحر خیز نباش تا کامرو باشی



(۱) بودر جهر هر سه باد که بخدمت انوشیروان میرفت میگفت سخنر باش تا کامرو اباشی
انوشیروان این سخن را سرزنی می پنداشت و دلتنگ میشد روزی بغلامان خود
فرمود سحرگامان ناشناس در راه بودر جهر بایستید و بی آسیب جامه از تن او
بیرون آرید سحرگاه غلامان راه بر بودر جهر بستند و جامه از تن او در آوردند
بودر جهر بخانه بازگشت و جامه دیگر پوشید و آنروز ناچار اندکی دیرتر بخدمت رسید
انوشیروان پرسید موجب دیر آمدن چیست گفت میآدمم در راه تنی چند بمن رسیدند
جامه مرا کنند و بردند ناچار بخانه بازگشتم و جامه دیگر پوشیدم
انوشیروان گفت هر بادا در انصیحت میکردی که سخنر باش تا کامرو اباشی امروز
این آفت تو از سخنرزی رسید بودر جهر جواب داد سخنر کسانی بودند که پیش
از من برخاستند و کامرو شدند .

از زبان رنقل منی شده است

حکایت

بچین تپش پری مردِ بهیما^(۱) که ما از حقیقت کن خبردار
جوابش داد آن سرِ طرقت^(۲) که ده چیز است در معنی حقیقت
بگویم با تو گرنیکو نیوشی^(۳) یکی کم گفتن است و نه خموشی
چو چشمه تا بکی در جوشش باشی که دریا گردی از خاموشش باشی
شیخ عطار

۱. هم‌مکنی است دایما - ۲. مرد باهت - ۳. بریدن یعنی شیندن است

پند و امثال

ما در رادل سورد وایه را دمان
از یک گل بهار نمی شود
آدم خوش معامله شریک مال مردم است
دزد همیشه گرسنه است

شیر



شیر در جخل های آسیا و افریقا زندگی میکنند
زور مندی شیر چندان است که میتواند اسی را بیک ضرب دست خرد کند
انسان در پنجه شیر مانند موش در چکال گربه ناتوان و زبون است
شیر شباهت بسیار بگربه دارد

چون چکالهای شیر زیر پنجه های نرم او پنهان است هنگام راه رفتن صدای پای او
شنیده نمی شود

شیر دندانه های برنده دارد که طعمه خود را با آن پاره پاره میکند
بر و پلنگ مانند شیر شباهت بگربه دارند ولی از شیر وحشی ترند شیر را ممکن است
چنان رام کرد که هیچ کس آسیب نرساند و فرمان شیر بان را ببرد ولی بر و پلنگ
بسختی رام و مطیع میشوند^(۲)

شیر افریقا دارای یالهای^(۳) انبوه میباشد که دور گردن در وی شانها دوری می مانند

شیرِ ز سرِ بسیار بزرگ و میانِ لاغردارد ^(۵) جبهه شیر باندازه گاو است
شیر هنگام خشم چهره وحشت انگیزی پیدا میکند یا لههای او اطراف صورتش ایستاده
چشمش مانند آتش مَرخ شود و دندان و چنگال خود را نشان میدهد و دشمن را سخت
میجنبد باند چنان میغسرد که نعره او از راه دور شنیده میشود
شیر ماده یال ندارد و از شیرِ نر کوچکتر است ولی در زندگی او کمتر از شیرِ نر نیست
مخصوصاً در تسیله به بچه های او حمله کنند
در پیشه های ایران سابقاً شیر بود و حالا هم شاید باشد

۱ - بجاره ۲ - فرمانبردار ۳ - پرو بسیار ۴ - کر ۵ - تنه



طوفان



در فصلِ بهار و پاییز نگاه بگاہ ابرهای تیره آسمان را فرمایید باد های سُند
میوزد گردد و بخار هوای تیره و تار میکند این انقلابِ هوای طوفان می‌ماند
طوفان اگر شدت کند درختهای کهن را از رخ برمی‌کند خانه‌ها را خراب میکند
طوفان در دریا بسیار سنگین است

هنگامی که دریا طوفانی شود موجهای عظیم از هر سو جنبش در آمده بلند می‌پوشند
هوناک در میان آب پیدا می‌گردد و گردابهای ژرف پیدا می‌شود
کشتی بانان از بیم غرق کشتی‌های خود در اطراف ساحل می‌رانند و خلیج‌های آرام‌پناه
می‌برند

مرغان دریائی هنوز طوفان را از پیش در میانند و برای اینکه آسیبی نبینند
بخشکی می‌روند

حساب بدنیار بخش بزرگ

دو نفر برای گرفتن اعانه بدر خانه شخصی رفتند از پشت در آواز صاحبخانه را شنیدند که بانگ بلند بخد متکار خود میگفت چوب کبریت را چرادر انداختی میبایست آنرا نگاهداری شاید روزی بکار آید

آن دو نفر بهم نگاه کرده گفتند نزد چه کسی آمده ایم این مرد که برای یک چوب کبریت اینگونه محکمتری میکند هرگز اعانه نخواهد داد در این اثنا صاحبخانه در را باز کرد پرسید چه میخواهید مقصود خود را با دگفتند وی بید رنگ بدرون خانه رفت و هزار تومان پول آورده بانها داد آن دو نفر بسیار تعجب کرده از او پرسیدند شما که از چوب کبریت نمیکدرید چگونه از هزار تومان گذشتید صاحبخانه گفت من اگر آن گونه صرفه جویی نکنم اینگونه بدل و بخشش هم توانم کرد

کینخسرو

(سده کین)

کینخسرو پسر سیاوش پس از گشته شدن پدر بدینا آمد و چندین سال در ترکستان
 بزیت تمانیکه از ایران فرستاده بجهتجوی اورفته اورا با مادرش فرنگیس یاران
 نزد یکاوس آورد

کینخسرو پس از جدش یکاوس پادشاه شد

جهاندار گشت و شهنشاه گشت ملک حشمت آسمان جا به گشت

ببام نهم قلعۀ مینوی شد آوازه نام کینخسروی

نژاد از دوسوداشت آن نیک پی ز افراسیاب ز کاوس کی

کینخسرو در زمان جدش یکاوس بخواهی پدر چندین بار با افراسیاب جنگ
 کرد سرانجام افراسیاب در دست لشکر ایران گرفتار و بفرمان کینخسرو گشته شد
 کینخسرو در حیات خود تاج و تخت را به لهراسب که یکی از نواده های کیقباد بود و گداز
 کرده خود از سلطنت کناره گرفت

شماره تاریخ مجمل شده است

۱- بسوزنی آسمان است در او ز بام نهم قلعۀ مینوی بقیده و قد با آسمان نهم است که آواز عرش بزرگویند

راستی

از همه غم راستی اگر راستی	از بکجی انقی کلمه کاستی ^(۱)
نیسگر از راستی آن نوش یافت ^(۲)	محل ز کجی خار در آن غش یافت ^(۳)

نظمی

هنر

مگر از طریق هنر پروری	بخوید کسی بر کس برتری
هنر مند را پایه بالا بود	ز هنر پایگاه بی که والا بود ^(۴)

نظمی

بدی

که واجب شد طبیعت را مکافات ^(۵)	چو بد کردی مباشش امین ز آفات ^(۶)
که زد بر جان موری مرعلی راه ^(۷)	بچشم خویش دیدم در گذرگاه
که مرغ دیگر آمد کار او ساخت	هنوز از صید متقارش نپرداخت ^(۸)

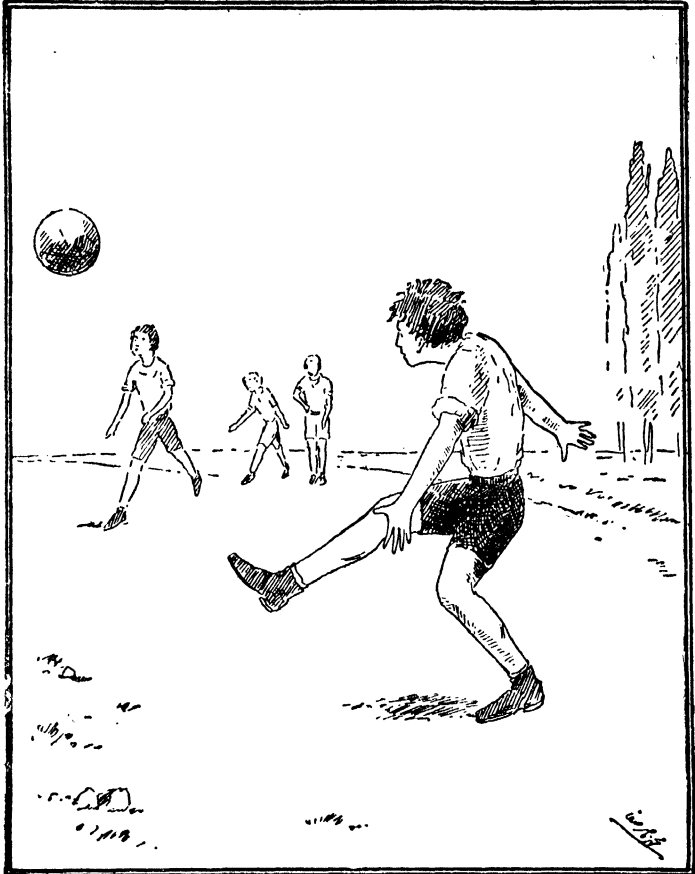
نظمی

۱- نقصان ۲- نجات یافتی ۳- بنی ۴- شد ۵- راه ۶- بند ۷- بلا ۸- پادشاه و سزا -

۹- فارع شده بود ۱۰- راه بر جان زدن کنایه از هلاک کردن است

بازی وگرددش

مطالعه



و نمان اگر تمام روز را کار کند و هیچ آسایش نداشته باشد باز که زمان رنجور
و ناتوان شده از کار خواهد افتاد

پس برای اینکه تندرست باشیم باید هر روز یک یا دو ساعت ورزش کنیم
بهترین ورزشها برای اطفال خردسال گردش در هوای آزاد است

بازیهایی که خطری در آن نباشد مانند گردش سفید است

کسانی که بیشتر روز را در اطاقهای در بسته و تاریک بسر میبرند یا در یک جا
نشسته هیچ حرکت ننمایند همیشه زرد رنگ و لاغرند اما مردمانی که در فضای باز

در روشن کار میکنند پیوسته با نشاط و تندرست میباشند

اطفال خوب جز با همسالان معقول و با ادب برخورد نمیروند و از بازی کردن

با بچه های بی ادب و شرور پرهیز میکنند

عسل

عسل خوراکی است بسیار لذیذ و شیرین

زنبور عسل روی گلها می نشیند و شیره آنها را می مکند بعد بکند و میرود و از آن شیره عسل درست میکند

عسلی که در کند و می باشد مقداری موم مخلوط دارد و غالباً زرد رنگ است

عسل آب کرده یا نصفاً عسلی است که موش را گرفته باشند

عسل غذای زنبور است که مقداری از آنرا می خورد و مقدار زیاد کند و برای رساندن

ذخیره میکند ما آن عسل ذخیره شده را برداشته بمصرف می رسانیم

هر کند و مسکن عده بسیاری زنبور است

زنبورهای هر کند و یک شاه دارند شاه از سایر زنبورها درشت تر و زیاده تر میباشد

بر در هر کند و دو زنبور عسل است ماده میگذارد زنبور بیگانه بکند و رود و همچنین اگر زنبوری

شیره گل بدبویی را یکیده باشد آن دو زنبور پاسبان او را میگذارد داخل شود

نصیاح

تأخذ زخماً نحواً ^(۲۲) منی	گستاخ سخن مباحش باکس
در جُستن آن غمان مکن ^(۳۱) سست	کاری که صلاح دولت تست
رأی دیگران ز دست ^(۳۲) مگردان	رأی تو اگر چه هست ^(۳۳) سوار
بیش از همه نیکبامی ^(۳۴) اندوز	از هر چه طلب کنی شب و روز
گزدانه سگفت ^(۳۵) نیت رستن ^(۳۶)	نویسد مشور چاره جستن
پایان ^(۳۷) شب سیه سپید است	در نویدی بسی امید است
دولت تو آید اندک اندک ^(۳۸)	گر صبر کنی صبر بی شک

نظای

۱- دیر - تند - بی ادب - ۲- زرش - ۳- غمان ست کردن کنایه از کوتاهی کردن و کار است - ۴- محکم

۵- ذخیره کن - ۶- عجب - ۷- رویدن بزم شدن - ۸- آینه و ابهام

حواصن بچکانہ

پانچ حس داریم

اول باصرہ (بینائی) با این حس ہمہ چیز از راه چشم می بینیم

دوم سامعه (شنوائی) با این حس ہر آوازی را از راه گوش می شنویم

سوم شامہ (بویدن) با این حس بو ہا را از راه بینی میابیم

چهارم ذائقہ (چشیدن) با این حس مزہ چہیز ہا را بوسیلہ زبان میچشیم

پنجم لامسہ (پسودن) با این حس از سردی و گرمی و دشتی و نرمی چیز ہا

اگاہ می شویم

حس لامسہ در ہمہ جای بدن بہت مخصوصاً در سرنگشتہا

این پنج حس را حواصن خمسہ نیز میگویند

شیراز

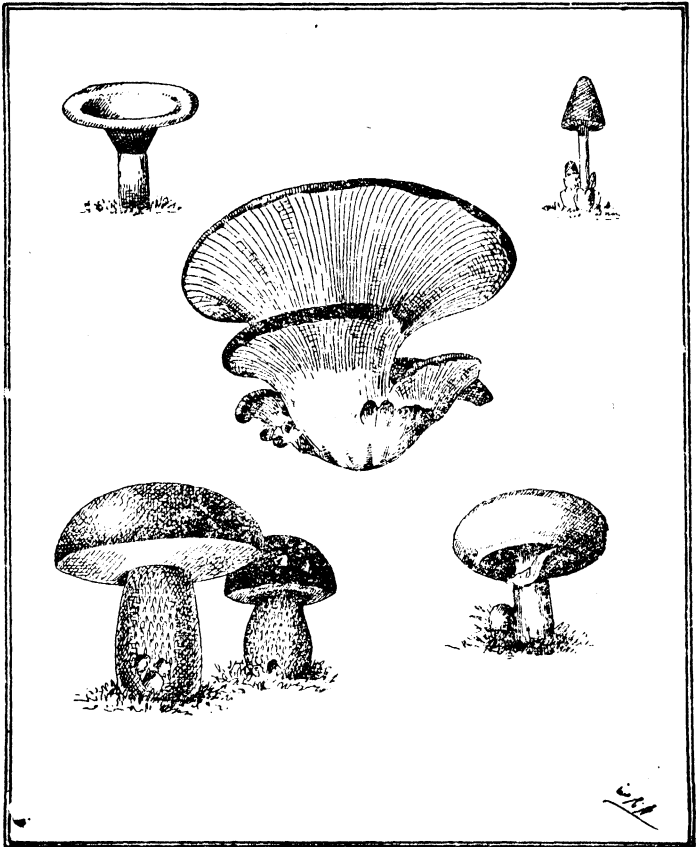
خداوند انگهدار از زوالش^(۱) خوشا شیراز و وضعِ بیتالش^(۲)
که عسکر خصر می بخشد ز لالش^(۳) زرکن آباد ماصد لوحش^(۴) الله
عبیر آینه میاید شمالش^(۵) میان حیف آباد و^(۶) مصلی
بجوی از مردم صاحب کمالش^(۷) شیراز آبی و فیض روح قدسی^(۸)

ماخذ

- ۱- بیانند ۲- نیستی نابودی ۳- نام نهر آبی است د شیراز ۴- کلمه ایست که در تمام حمیه و تحسین گفته میشود •
- نام کی پرنسپس ایران ۶- آب صاف ۷- نام دو محل است د شیراز ۸- نیم کرا از جانب شمال میوزد ۹- بخشش
- ۱۰- جان ۱۱- پاک



تفاح



قارچ که در کنار جویها و نقاط مرطوب می‌روید چندین قسم است
بیشتر قارچ‌ها زهر آگین است از خوردن آنها باید پرهیز کرد
بسیار اتفاق افتاده است که بعضی مردم از خوردن قارچ سمی ناخوش شده
یا مرده اند

پاره از نباتات صحرائی نیز مانند قارچ زهر آگین هستند پس ندانسته و شناخته
بجای گیاهی را نباید خورد

۱- ابراهیم ۲- گیاهها

معاشرت با فرومایگان

ابراک‌آبِ زندگی بارود هرگز از شاخِ بید بر نخوری
باش و مایه روزگار نبیره کز نی بُوریا شکر نخوری

ز دهستان سدی

۱- بیه ۲- معاشرت کن ۳- صیبر

حکایت

بازرگانی پارچه زر بفت و ظروف چینی بسیار بسیار بانی سپرد که بار کند و بشهری برد
و باو گفت چون بدان شهر رسیدی بارها را نزد خود نگاهدار تا من بیام
ساربان بارها را بمنزل رسانید و چندی منتظر ماند باز رگان نیامد ساربان
پنداشت^(۳) که او مُرده است پارچه و ظروف فروخت از قیمت آنها خانه و
باغی خرید

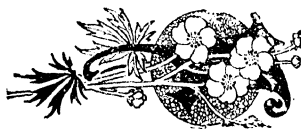
چندی گذشت که بازرگان آمد و پس از جستجوی بسیار ساربان را یافته گریبان
او را گرفت اموال خویش را از او بخواست

ساربان گفت تو کیستی و چه میخواهی مگر دیوانه شده من هرگز تو را ندیده و نمی شناسم
بازرگان چون کار را بدینگونه دید ناچار حکایت بقاضی برد

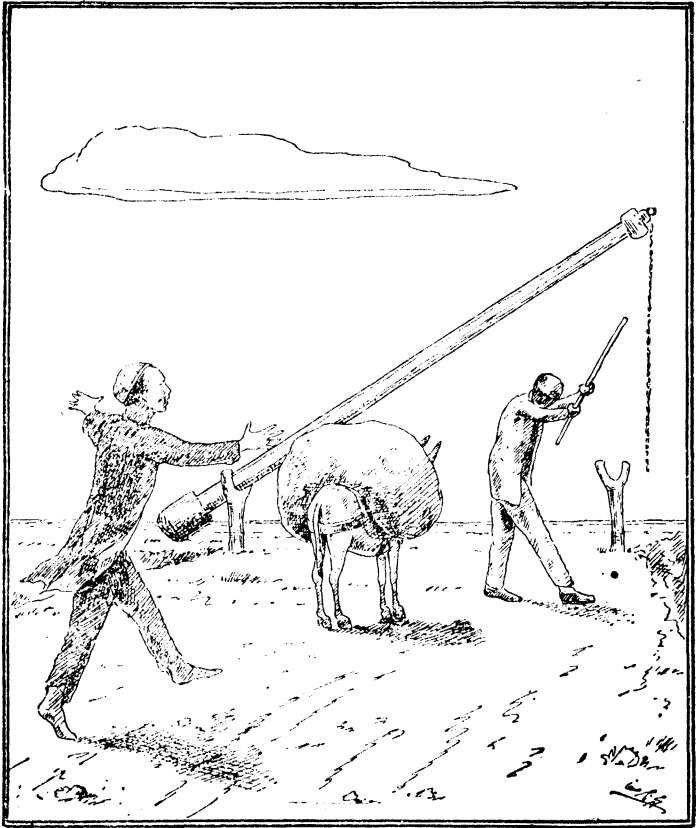
قاضی ساربان را بخواست و گفت اموال این مرد را چه کردی ساربان قسم خورد
که من مردی دهنم و هرگز ساربان را ندیده ام این شخص حیرتی من سپرده است

چون بازرگان برای اثبات ادعای خود نوشته و گواهی نداشت قاضی مایند
میدانست حق با اوست نتوانست حکمی بدیناچار تبیسری اندیشید و فرمود بخرید
بروید ساربان و بازرگان از جای برخاسته روانه شدند چون نزدیک
در رسیدند قاضی آواز داد ساربان برگرد ساربان دروغ بوی اختیار گشت
قاضی گفت اگر تو ساربان بودی چگونه دانستی که روی سخن با تو است
انگاه حکم کرد خانه و باغ را از او گرفتند و بازرگان دادند

۱ - نایب - ۲ - رری ۳ - گان کرد ۴ - شاه



کایت



سوداگر می باری آبلینه داشت یکی از باجگیران^(۳) غمان^(۴) بارگیرش^(۵) گرفت و بر آن
 بار آبلینه چوب^(۶) دست خویش محکم فروگذاشت و گفت ای رفیق چه در بار داری
 گفت اگر چوب دیگر زنی بیج

از پربان نمانی

حکایت

گرمیرفت استاد مهینه
 خرمی سیرد بارش آبلینه
 یکی گفت که بس آهسته کاری
 بدین آهنگی بر خسر چه داری
 بگفتا بیسج دل پرچ دارم
 اگر این خسر بنفید بیسج دارم

فردا زین مقام

۱- تا بر ۲- شیش ۳- کبره گان ایات ۴- دهنه ۵- جوان بکوش ۶- عصاب ۷- بزرگ

کتابت

(از مسدکمان)

له اسب و اسپری بود کتابت نام که بعد از او پادشاهی رسید

چو کتابت بر شد به تخت پدر که فرید پدر داشت بخت پدر

چو گیتی بر آن شاه نواست شد فریدون دیگر گهی خواست شد

بهر کشوری نام کتابت بود که پور شهنشاه لهراسب بود

گویند ز رشتت پیغمبر در زمان کتابت ظهور کرده ایرانیان اب اسین یزدان شناسی

دعوت نمود

کتابت کیش ویرا اختیار کرد از آنرومی دین ز رشتت در ایران رواجی نبرایا

پسر کتابت اسفندیار نام داشت و چون تیر و شمشیر بر بندش کارگر نبود در او زمین می گفتند

اسفندیار بادشمنان پدر جنگها کرد و دلاوریها نمود

چون رستم مدتی بود نزد پادشاه ایران میرفت کتابت اسفندیار را به سیستان

فرستاد تا رستم را بدرگاه او بیاورد

انفدیار با رستم چندین جنگ کرد و چون روئین تن بود حربه رستم بر بدن او کارگر نشید
عاقبت رستم بدبیری اندیشید و میرد و شاخه از چوب گز بساخت و آن تیر را بر رستم
انفدیار زد و انفدیار از آن زخم هلاک شد
داستان جنگ رستم و انفدیار را فردوسی در شاهنامه آورده است

۱- کیش و نوب ۲- ندا ۳- خوب و شایسته ۴- نام درختی است

جنگ رستم و انفدیار

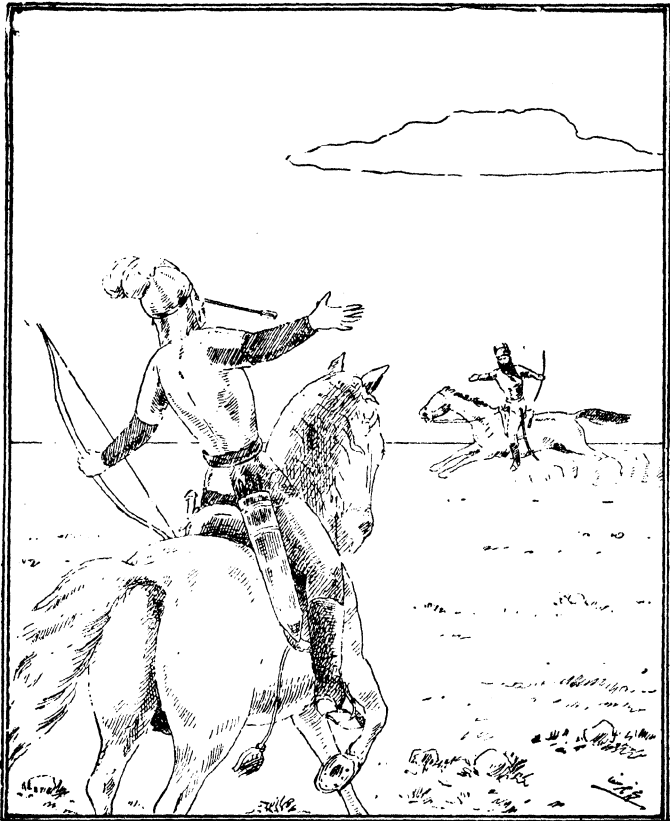
پوشید رستم	ییلخ نبرد	هسی از جهان آفرین یاد کرد
کمان را بزه کرد و آن چوب گز		که پیکانش ادا داده بود آب رز
بز تیر بر پیشم	انفدیار	جهان تیره شد پیش آن نادر
خم آورد بالای سروسهی ^۴		از او دور شد دانش و سنههی ^۵

از شاهنامه فردوسی

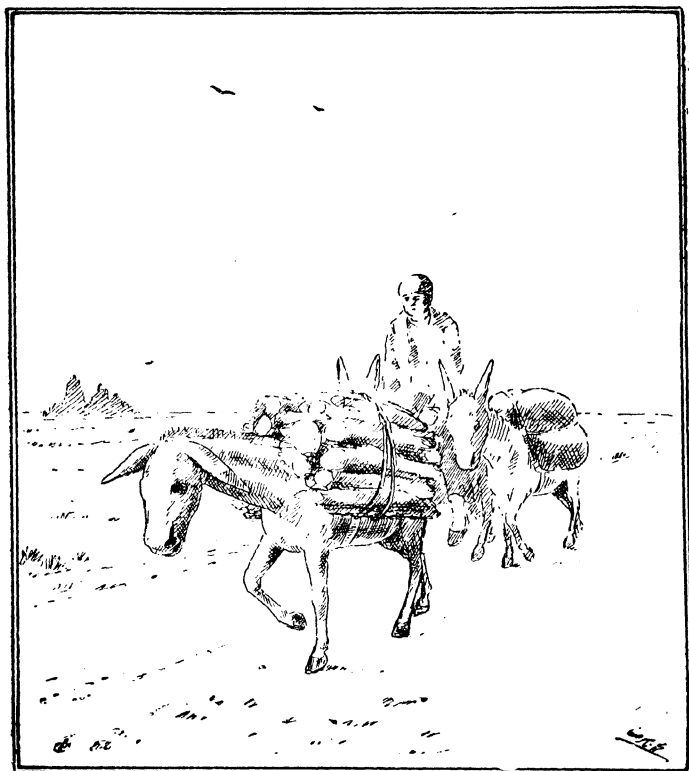
۱- سلاح و حرب جنگ ۲- مقصود خداوند است ۳- زهد ۴- راست ۵- مشکوه

بنیاد چاچی کانش زومت

گون شد سر شاه یزدان پست



مردم آزاری
چون بارهی کشد عزیز است
مسکین خراگر چه بی تیز است



کاوان و حسدانِ بار بردار
به ز آدمیان مردم آزار

آدب

تقاضا گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان که هر چه از ایشان در نظم

نایبند آمد از فضل آن پر بسیر کردم

مرد باید که گیسو داند رگوش
در نوشته است پند بر دیوار

از باب آتم هفتاد و سه

بر و باری

ز مرد است آن بزد یک خردمند
که با پس و مان پیکار جوید

بلی مرد آنکس است از ردی تحقیق
که چون خشم آید شش باطل نگوید

یکی را ز شخونی داد و شنام
تعل کرد و گفت ای نیک فرجام

بتر زانم که خواهی گفتن آنی
ولیکن عیب من چون من ندانی

سی

۱- نام کلبی است معروف ۲- بدنامی است ۳- کردن ۴- مقل ۵- شکیلی خردشان ۶- جنگ

۷- من بود ۸- ناسزا ۹- مایه ۱۰- بدر

اصطلاحات جغرافیا

مملکت قسمتی از قاره یا بَر است که دارای یک حکومت باشد
 ایران قطعه از قاره آسیاست و چندین ایالت و ولایت قسمت میشود
 هر ولایت دارای شهر و چندین بلوک میباشد
 هر بلوک مشتمل است بر قصبه و چندین دهکده نزدیک بهم
 شهر آبادی بزرگی است که خانه و مسجد و مدرسه و حمام و تجارتخانه و دکان جمعیت
 بسیار داشته باشد
 شهر کوچک را قصبه مینامند
 دهکده عبارت است از قلعه و چندین خانه که دور هم ساخته شده مردم آن
 بزراعت یا گله داری مشغول باشند

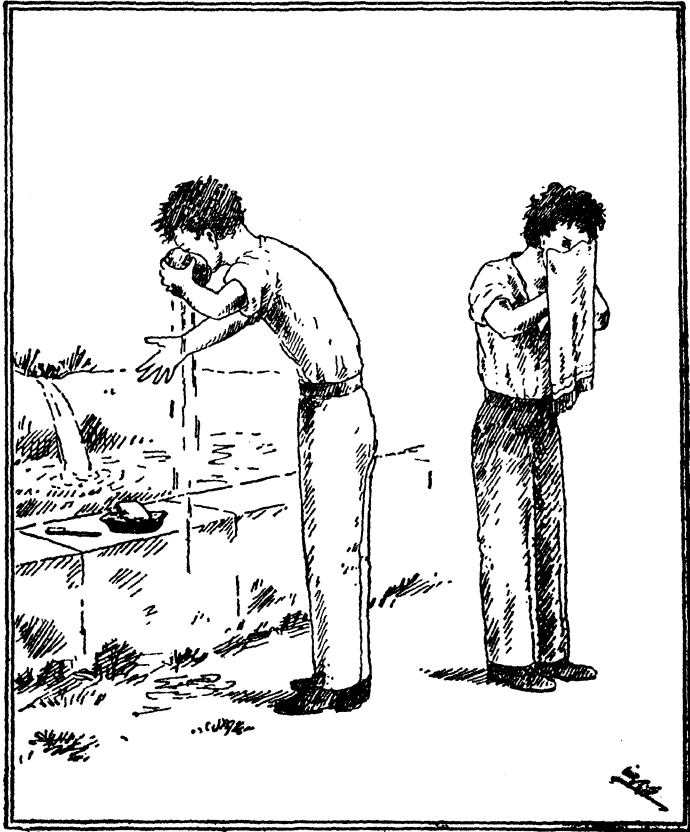
جوانی



خانلی از قدر جوانی که چیت مانوشی پیر زندانی که چیت

عذرتو

پاکیزگی



بدن و جامهٔ انسان باید همیشه پاکیزه و نطفی باشد
کثافت موجب پیدایش ناخوشیهای گوناگون است و مردم از شخص کثیف
همواره گریزانند

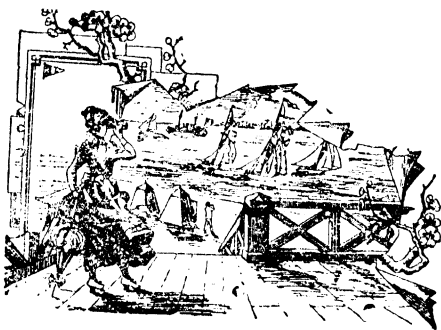
انسان نباید فقط در پاکیزه داشتن لباس بدن خود بکوشد بلکه باید اطاق و منزل
و جای درس و کلیه لوازم و اسباب زندگانی خود را نیز پاکیزه نگاه دارد
بعض اطفال چنان میپندارند که لباس کهنه و کم بهایه شرمساری میسراهند گویی است
و نمیدانند که آنچه انسان را در نظر مردم خوار و بمقدار میدارد کثافت جامه است

یکهنگی آن

برای پاکیزه نگاه داشتن بدن باید هر چند روز یکمرتبه بجام زرقه شست و شو کرد
زیرا چنانکه خوانده اید انسان از مسامات پوست بدن نیز تنفس میکند و هرگاه
بدن مدتی حرکت نکند این مسامات مسدود میشود و انسان نمیتواند از آنها تنفس

کند و زنده ز قه بر خور و نیا توان میگردود

اطفالِ خوب باید بامداد که از خواب بیدار میشوند دست در روی و دندان خود را
با آبِ پاک بشویند موهای خود را شانه بزنند ناخنهای خود را پاک کنند و گرد
جامه و کلاه و کفش خود را بگسینند



بزرگ و کتمان

کتمان رشته یا ایلف ساقِ بزرگ است
بزرگ گیاهی است که در بعض نقاط کاشته میشود

از تخم بزرگ روغن میگیرند

روغن بزرگ در نقاشی بکار میرود

ایلف یا رشته های ساقِ بزرگ را از هم جدا میکنند و از آن کتمان میافند

در اروپا پارچه کتانی بسیار خوب درست میکنند

در مازندران نیز کتمان میافند کتانهای مازندران بسیار لطیف است

پارچه کتمان چون سفید و خشک است در تابستان مطلوب میباشد

میگویند کتمان در ماه تاب میپوسد

حکایت



دو برادر بودند یکی خدمتِ سلطان کردی و دیگری سبجی بازوانِ نانِ خوردی باری
برادرِ تو آنکس^{۱۱} درویش را گفت چرا خدمتِ سلطان کنی تا از شقتِ کار کردن برهی
گفت تو چرا کار کنی تا از لذتِ خدمتِ رهایی یابی که خردمندان گفتند
شعر

هر که نان از عملِ خویش خورد منت از حاتمِ طائی نبسد
نانِ خود خوردن و نشستن به که کمرِ زرین بستن و بخدمتِ ایستادن

از باب اول مکتبانه صدی

۱- دقت ۲- پنج ۳- خوری ۴- نام شخصی است که در عرب بجاوت معروف بوده است



حکایت

دست و پا بریده هزار پائی بکشت

صاحب دلی بر او بگذشت گفت سبحان الله با هزار پائی که داشت چون اچلش

فرار سید از بیدست و پائی نتوانست گریخت

از باب سوم گلستان سعدی

حکایت

دزدی بخانه درویشی رفت چندانکه بشیر جست کمتر یافت درویش بیدار بود

او از برداشت که من روز روشن در اینجا هیچ نیام تو در شب تار یک چه خواهی

از پریشان قاضی

بافت

۱ - املی دوران - ۲ - مرقع مؤمن

نند و امثال

فردوسی

ریخ مرد در آتیره دارد دروغ

نظامی

راستی از تو ظفر از کردگار

بهمن د از سدیکان

چون امنذیار در جنگِ بارستم کشته شد پس او بهمین در نزدِ رستم بانند و رستم او را بر تبت
کرد

کتاب در پایانِ عمر پادشاهی را به بهمین و گذار کرد و خود از سلطنت کناره گرفت

چو بهمین تختِ نیا بر نشست مگر بر میان بست و بگشاد دست

سپه را درم داد و دینار داد همان کشور و خیز بسیار داد

بهمین را اردشیر در از دست نیر میخوانند

گویند دست او باندازه در از بود که بر او می رسید

بهمین پادشاهی داد گشته بود در زمان این پادشاه برادرِ رستم که شغاد نام داشت

رستم را بگر و حیلۀ هلاک نمود

کلیت



یکی روستائی سقط شد خورش
علم کرد بر تالابستان برش
جان دیده پیری بر او برگدشت
همی گفت خندان بنا طور دشت
پسندار جان پدر کاین حجاز^۶
کند دفع چشم بد از کِشترار
که این دفع چوب از سر و گوشش
نیارست تا نماند توان مرد و ریش^۷
کنون دفع چشم بد از کِشترار
چگونه کند آن توقع مدار
از بوستان سعدی

۱- دهقان ۲- برافراشت و نصب کرد ۳- در ۴- مو ۵- باغ ۶- دشتبان ۷- خسته

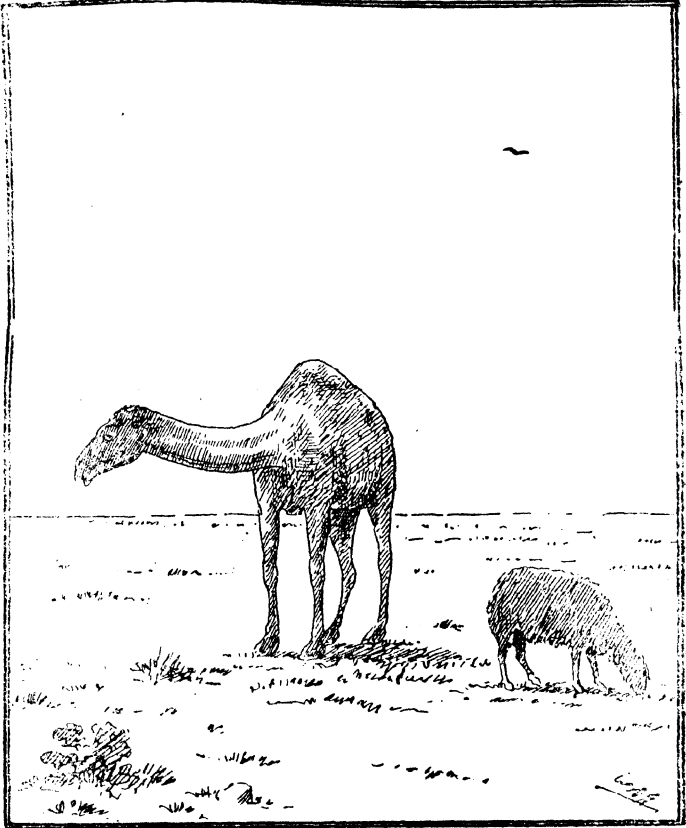
۷- نتوانست ۸- مسجد

پند و امثال

صفای هر چمن از روی باغبان پیدا است

صاحب هنر هیچ مکانی غریب نیست

پشم و کرک



بدن گوسفند و شتر و بعضی حیوانات دیگر از پشم پوشیده است

پشم شتر و گوسفند را می‌ریزند و از آن پارچه می‌بافند

پشم گوسفند فارس و خراسان و کرمان نجوبی معروف است

بعضی از گوسفندان پشم بسیار نرم و براق دارند

پشم شتر از دیگر پشمها برای لباس زمستانی بهتر است

پشم در ایران بیشتر بصره قالی بافی می‌رسد

کرک مویهای نازک و لطیفی است که در بطن پشمهای حیوانات می‌روید و از آن

شال کرمانی و سگری و بزرگ و بجای تابستانی و زمستانی می‌بافند

کمی از اتمه پشم ایران که برای فروش نجارچ می‌سوزند پشم است

حکایت

بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد پسر را گفت نباید این سخن را با کسی در میان

ارسی

گفت ای پدر فرمان تراست لیکن خواهم که بر فایده آن مرطفع گردانی
که مصلحت در نهان داشتن آن چیست گفت تا مصیبت دوشود یکی نقصان پای
و دیگر شامت همسایه

مگو اند و خویش با همکنان که لاجول گویند شادی کنان
از حاجت چاره گفتان عدی

۱- زبان دگر ۲- آگود ۳- اندوه بد ۴- زرش ۵- اندوه بجم ۶- بکاران

پند و امثال

شکر بنده بگو تا شکر خد اگفت باشی

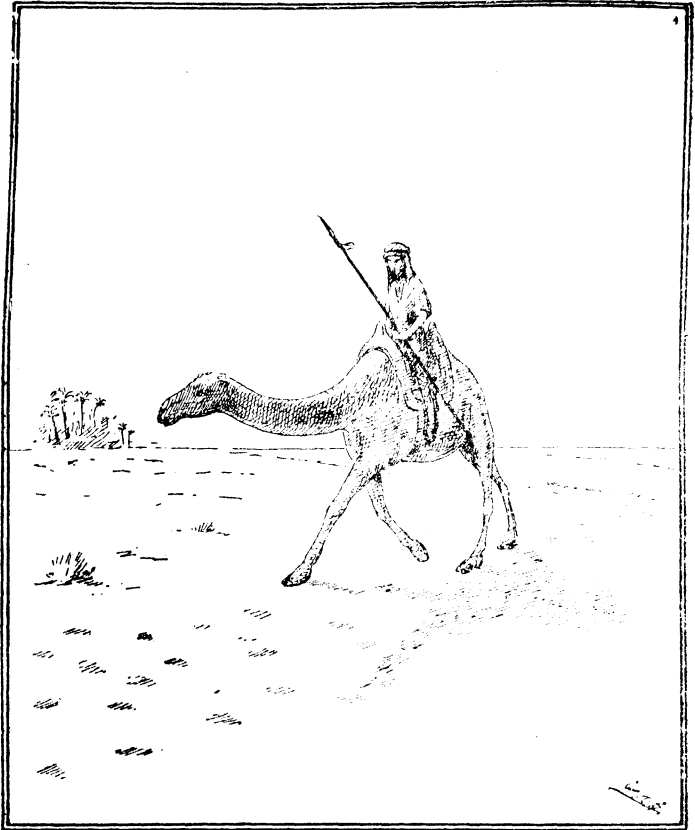
سگ نمک شناس به از آدمی حق شناس

سزای گران فروشش نخریدن است

اصطلاحات جغرافیا

زمینِ بوار و وسیع را دشت یا نامون میگویند
در دشت غالباً آبادیهاست که در آن کشت و زرع میشود
در بعضی سرزمینها بواسطه نبودن آب یا بدی خاک کشت و زرع نمیشود ^(۱) ایگوزن را
بیابان مینامند و اگر شوره زار باشد آنرا کویر میگویند
اگر در وسط کویر آبادی پیدا شود که در آن کشت و زرع کنند آنرا دایر مینامند
در بیابانها و صحرائی بی آب و علف با حیوانی بز شتر تمیوان سفر کرده زیرا تنها شتر
میتواند چنبرین و از آب نخورد و راه برود

صحرا و کویر



حکایت

در زمان قدیم مردی غلامی داشت روزی بدو گفت امروز از بهترین چیزها غذائی آماده کن غلام طعامی لذیذ از زبان گوسفند پخت و نزد خواجه آورد

خواجه پرسید این غذا را از چه درست کرده غلام جواب داد از زبان گوسفند

زیرا شما فرمودید از بهترین چیزها طعامی بسازم در دنیا از زبان تهر چسبیت

روزی دیگر خواجه برای آزمایش غلام را گفت امروز چنان خواهم که از بدترین

چیزها خوراکنی تهیت کنی

غلام این بار نیز از زبان گوسفند طعامی همیاساخت خواجه چون آن طعام بدید پرسید

این خوراک را از چه ساخته

غلام جواب داد از زبان گوسفند زیرا شما گفتید از بدترین چیزها غذائی تهیت کنم

در دنیا از زبان بدتر چسبیت

خواجه در عجب شد و پرسید چگونه ممکن است زبان هم تهرین و هم بدترین چیزها باشد

غلام گفت نیک و بد دنیا همه از زبان است اگر خوب گوید بهتر از آن حیثیت
و اگر بد گوید بدتر از آن نیست

تعالی کم فروش

شیندم که دزدی در آمد ز دشت^(۱) بدر و از هیتستان برگدشت
ز بتال آن کوئی چیزی خرید از آن چنیر بچاره خیسری نیڈ
بزدوید تعالی از و نیم دانگ^(۲) بر آورد و دزد سیه کار بانگ^(۳)
خدایا تو شبز و باتش مسوز که ره میسند سیتانی بروز
شب مہم از فضل خود خوفاک^(۴) بروز این ندارد ز کس ترس و باک^(۵)
از پرستان سدی

بیان ۲ - نام دایمی است از خراسان ۳ - محد ۴ - شش یک چیز ۵ - فریاد ۶ - دزد شب -

شیشه

سنگ چخماق و قیلا را خمیر کرده از آن شیشه میسازند
قیلا را از خاکستر چوب و خار مخصوصاً خار شتر بدست میآورند
شیشه گبر برای ساختن هر طرفی مفت داری خمیر شیشه از کوره بیرون میآورند و در
آن میدمند تا از هم باز شود آنگاه آنرا بکل طرفی که میخواهد در میآورند
برای اینکار شیشه گرانها فوگلمای دراز دارند

شیشه را بطرز تمبر و آسان تری نیز میتوان ساخت که بعد خواهد دانست
شیشه شکننده است طرف شیشه اگر سرد باشد و در آن آب جوش بریزند تیر که

آینه

شیشه آب شده و صاف کرده را در قالب میریزند و آنگاه بیرون آورده روی
آنرا میسازند تا صیقلی شود پس از آن که صیقلی شد پشت آنرا جیوه میکشند تا آینه
شود و صورت در آن نمایان گردد

تندرستی و ایمنی^(۱)

ایمنی را و تندرستی را آدمی شکر کرد و نتواند
در جهان این دو نعمتی است بزرگ دانند آنکس که نیک بداند

راستی و نیکوکاری

راستی کن همه که در دو جهان بجز از راستیت نرماند
نیک رو بد مروت که نیک و بد است که ز ما یادگار میماند

نیکو محضری

آن کن در عمل که در عزلت^(۲) خوار و مذموم و متهم باشی
در همه حال نیک^(۳) محضر باشی تا همه وقت محترم باشی

ز گلستان سعدی

۱- صفت ۲- در آن بودن ۳- یعنی نتواند شکر کردن ۴- گوشه گیری بزرگوار بودن از کار ۵- نکو بیده ۶- خوش معاشرت

دارا آخرین پادشاه کیان و نوادهٔ بهمن است

در زمان سلطنت دارا اسکندر پادشاه مقدونیه با ایران زمین لشکر کشید با دارا سه جنگ کرد و او را شکست داد

دارا کشته شد و تخت و تاج او بدست اسکندر افتاد

دو شاه دو کشور کشیدند صف	همه نینزه و گرز و خنجر بکف
بر آمد چنان از دو لشکر خروش	که چرخ فلک را بدید گوش
ز بس ناله بوق و بهندی در آید	همه مرد را دل بر آمد ز جای
زا و از اسبان بانگِ سران ^(۱)	جرنگیدن گرزهای گران
تو گفتی جهان کوه جنگلی شده است	ز گرد آسمان روی زنگی شده است
بیک هفته گردان پر خاشجوی	بر روی اندر آورده بودند روی
بشتم بر آمد یکی تیره کرد	بد انسان که خورشید شد لاجورد ^(۲)

ندیدند جز خاک ناوردگاه ^(۱۳)	بپوشید ویدار ایران پناه ^(۱۲)
همان نامور لشکر جنگجوی	جاندار دارا به چید زوی ^(۱۴)
چو یاری ندادش همی هورماه ^(۱۵)	پراز در و برگشت از اوردگاه ^(۱۵)
جاندار شد تخت و افسر گرفت ^(۱۷)	همه پادشاهی سکندر گرفت

اشعار از شاهنامه فردوسی

-
- ۱- نام نبرد سنی است نزدیک یونان ۲- رنگ بزرگ ۳- دل از جای بر آمدن کنایه از مضطرب شدن به جان آمدن است
 - ۴- منبر یاد ۵- بزرگان لشکر ۶- صدادادن ۷- مانند روی زنگی سیاه شده است ۸- با هم در بو
 - و شغل نبرد ۹- روز هشتم ۱۰- چنانکه خورشید بزرگ لا جورد گردید . لا جورد سنگی است کبود رنگ
 - که آنرا میسایند و در نقاشی بکار میبرند ۱۱- چشم ۱۲- پناه ایران ۱۳- میدان جنگ نبرد ۱۴- روی چید
 - برگشتن و فرار است ۱۵- جای نبرد ۱۶- خورشید ۱۷- تیغ

عزتِ نفس

یکی را تَب آمد ز صاحبِ دلان کسی گفت سَلَر بخواه از فلان



کیفَت ای پسر تلخی مردم به از جو در رویِ ترش بُردم

از بهستان سدی

نقره

نقره فلزی است سفید رنگ و قیمتی که از آن سکه و اسباب زینت میسازند
نقره مانند طلا نرم است و از این دو صنعتگران مقدار کمی مس داخل آن میکنند تا
قدری سخت و بادوام گردد
نقره در معدن بطور خالص کمتر یافت میشود و غالباً با فلزات دیگر مخصوصاً مس
مخلوط است

مسرب را از معدن بیرون آورده آب میکنند تا نقره از آن جدا شود
مهمترین معدن نقره دنیا در امریکا است
در ایران نیشه معدن نقره بسیار یافت میشود
نقره سازی شیراز و اصفهان بروجرد و تبریز معروف است
در هر یک از این شهرها اسباب و ظروف نقره را بطرزی خاص میسازند
در شیراز ظروف اسباب نقره را ظلم میزنند و در آن نقشها و تصویری برتخته بیرون میآورند

حکایت

یکجی پسر انرا پندهی داد که جانان پدرشرا آموزید که ملک و دولت دینا اعتماد را
نشاید و جاه از در و از به زرد و دو سیم و زرد در محل خطر است یا زرد بیکار مبر
و یا خواجه بخاریق بخورد اما نه رشمه زاینده است و دولت پاینده اگر نه رهند
از دولت بقیه غم نباشد که نه در نفس خود دولت است نه رهند هر جا که رود
قدربینند و در صدر نشینند و بهر هر جا که رود تقیه چنید و سختی بینند
میراث پدرخواهی علم پدر آموز کاین مال پدر خرج توان کرد بیکروز

از باب پنجم هفتاد و هفتم

۱- کلم ۲ - بادام ۳ - ۴ - ۵ - تقویدین کنایه از گدائی کردن است

پند و امثال

صد هزاران گل ز خاری سرزند

شاخ گل هر جا که میسر وید گل است

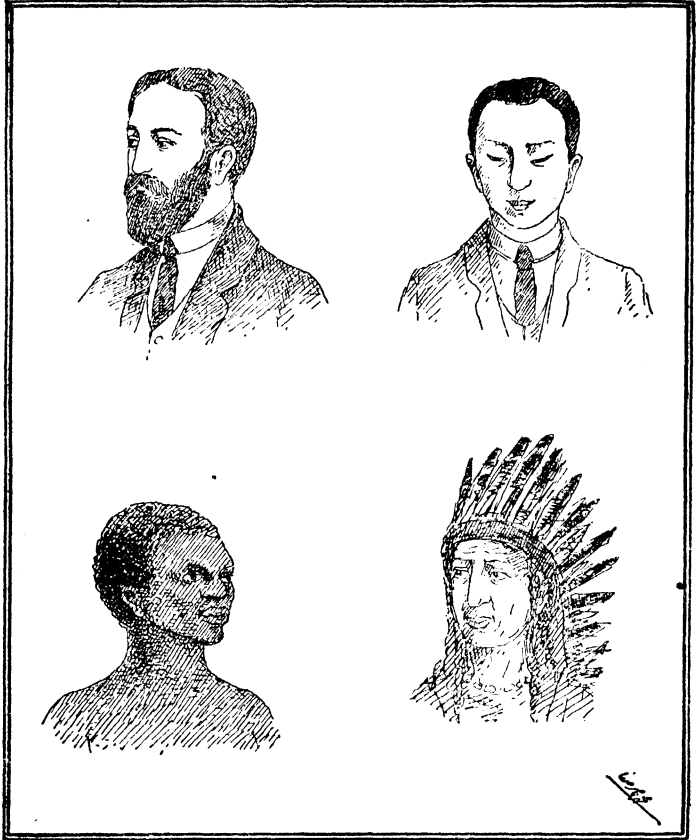
علم

همز عقل و یار جان علم است	در دو کستی حصا ز جان علم است
میرود بادل تو، سراه است	می نشینی ز جانت آگاه است
کس نهانش بجاک نتواند	تذبادش هلاک نتواند
و از چرخ فلک بدان دوری	همه از علم یافت مشهوری
این همه کار و صرفت و پیشه	نه هم از دانش است و اندیشه
علم کشتی کند بر آب روان	و آنکه کشتی کند بعلم توان
چون تو با علم آشنا گشتی	بگذری ز آب نیز بی کشتی
دل چو کرد و بعلم بیننده	راه جوید با فریبنده

از جام جمادعی

۱- نیستی ۲- پناه دهنده ۳- سه آسمان ۴- پیشه و کار ۵- شکر ۶- کستی می سازد ۷- کستی می سازد ۸- بعلم بیستواند

۱۶۷۰ ;



خداوند عالم مردم روی زمین بزرگها و صورت‌های گوناگون آفریده است
 مردم را از روی رنگ و شکلی که دارند بچند گروه تقسیم کرده اند و هر گروهی را
 یک نژاد میخوانند

نژادهای اصلی چهار است

نژاد سفید

مردم ایران و اروپا از این نژادند و عموماً سفید پوست و خوش اندام هستند

نژاد سیاه

مردم این نژاد بینی پهن و لب درشت برگشته و پوست سیاه دارند سکن آنها

افریقاست

نژاد زرد

مردم این نژاد کوتاه قد و زرد پوست میباشند و چشمهای تنگ و کج دارند

اولی تراپون و چین از این نژادند

نژاد سرخ

مردم این نژاد سابقاً در امریکا بوده اند و امروز کمی از آنها باقی مانده است

پوست بدن آنها برنگ مس می باشد



اسکندر

اسکندر پادشاهی جنگجو و جهانگیر بود ایران و ترکستان و افغانستان را فتح کرد
اسکندر بر پیش از دو ازرده سال جهان داری نکرده و در سی و سه سالگی بمرد
پس از مرگ اسکندر سردارانش ممالک او را بین خود تقسیم کردند
یکی از آنها که سلوکوس نام داشت پادشاه ایران شد
جانشینان سلوکوس هشتاد سال در ایران سلطنت کردند و آنها را سلوکید می‌نامند
صرا انجام بساط فرمانروائی آنها بدست اشکانیان برچیده شد



نصیحت

بدگفت داننده ^(۲۲) سرفراز	زبان کردشخصی بنسبت دراز
مرا بدگمان در حق خود مکن	که یادگان پیش من بد مکن
نخواهد بجایه تواند رفتند	گر نعم ز تمکین او کم نمود

از بوستان سده

وقت را غنیمت دان

که نرسد او جوانی نیاید ز پیر	جوانان را طاعت امروز گیر
چو میدان بدست است گویی بزین ^(۲۳)	فراغ دولت هست و نیز وی تن ^(۲۴)

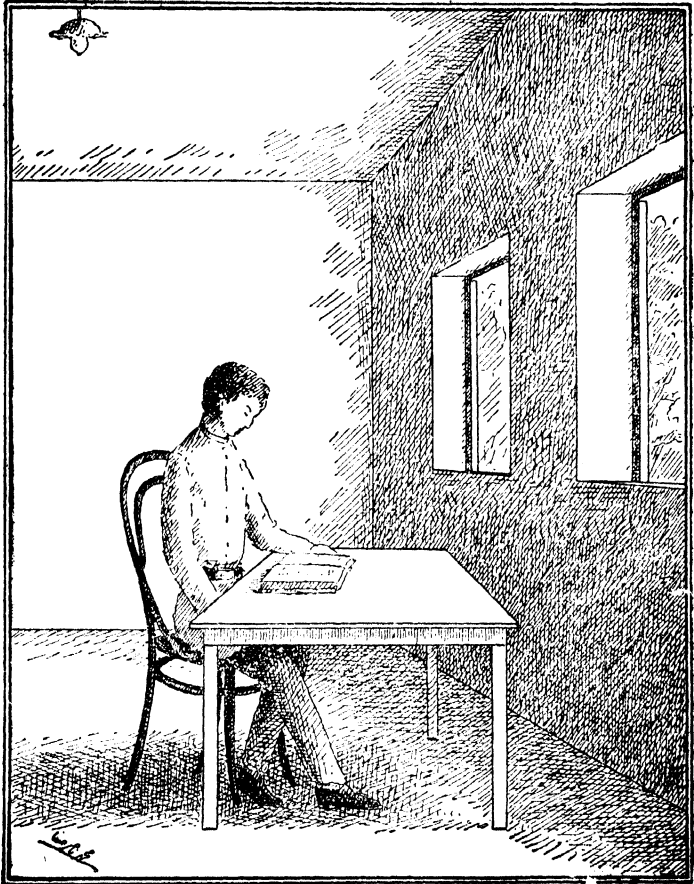
از بوستان سده

۱- عالم ۲- محرم و بلند تر به ۳- جاود غزت ۴- آسایش ۵- قوت و زور و توانایی

۶- بدست بودن کنایه از آرزو و دست داشتن است

ہوا اور روشنائی

علاؤ الحق



چنانکه گیاه بدون نور و هوا سبز نمیشود و درشمنی نماید انسان نیز بی هوا نمیتواند زندگی کند

انسان باید همیشه هوای پاک و آزاد تنفس کند و از استنشاق هوای کثیف و فاسد
بهریزد

اطاقی که در آن مسکن داریم باید دارای خجره باشد تا هوا و نور آفتاب داخل
اطاق گردد

باید خجره اطاق را روزی چند نوبت باز گذارد تا هوای فاسد خارج و هوای
پاک داخل شود

بهترین اطاقها برای سکنی اطاقی است که رو با آفتاب باشد و روزی چند ساعت
نور خورشید در آن بتابد

دانشمندان گفته اند آنجا که نور خورشید نتابد طبیب بیاید

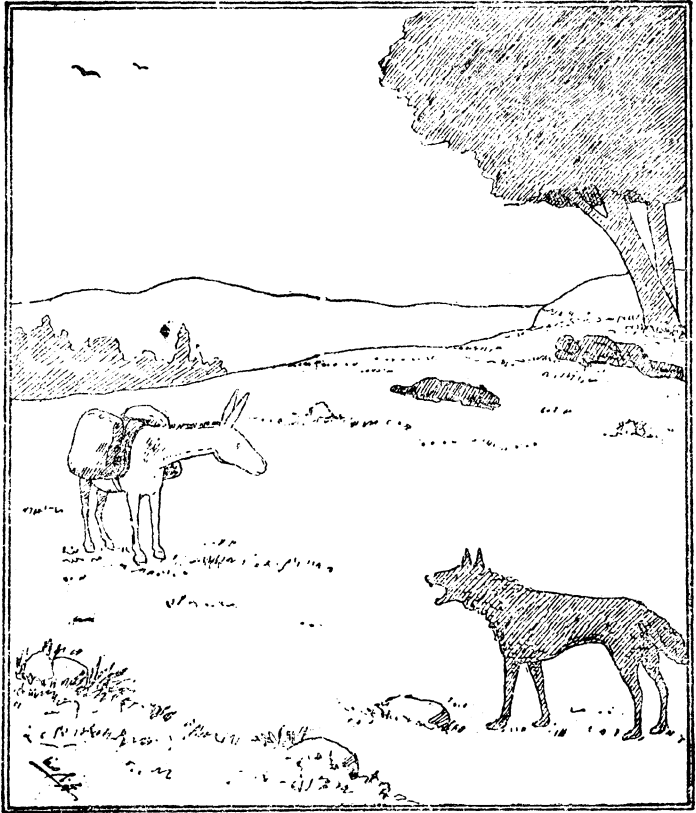
دِهقان و پسر



کای نور چشم من بخوار گشته نذر بی
ماند

دِهقان ساخنورده چ خوش گفبت پسر

حکایت



مردی دهقان خربارش و سگِ هوشیاری داشت روزی بار و سفره خویش
بر پشتِ خر نمانده بصر گرفت و سگ را نیز همراه بُرد

چون کلبت زارِ خود رسید زیرِ درختی نشست تا زمانی بیاساید خواب او را در بود
خبر چو مشغول شد و سگ در گوشه خوابید ویری گذشت مرد و دهقان بیدار نشد
سگ از گرسنگی بی تاب گشته نزد سگِ خرفرت و گفت ای یار مهربان اندکی دود دست
خود را خم کن تا من تو را نم لقمه نمان از سفره بگیرم که بسیار گرسنه ام خرفرت اندکی صبر کن
تا خواججه بیدار شود سگ چیزی نگفت و بجای خود باز گشت تا گمان گرگی از دود
پدیدار شد چشم خربار گران افتاد و سخت تبرید سگ چون این حال بدید آهسته آهسته
شد خرفرت ای یار مهربان چه هنگام رفتن است مگر گرگ را نمی بینی باز آئی مرا
در یاب سگ جواب داد اندکی صبر کن تا خواججه بیدار شود

صادرات و واردات

در هر مملکت اشخاصی هستند که کار آنها خرید و فروش است^۱ است این اشخاص را
تاجریا بازرگان میگویند

تجار محصولات مملکت را برای فروش بنجارج میبرند و در عوض چیزهای دیگر خرید
به مملکت وارد میکنند

اجناسی که از مملکت بنجارج میبرند صادرات و اجناسی که از خارج به مملکت
میآورند واردات است

مال التجاره عمده که از ایران برای فروش بنجارج برده میشود پنبه و پشم پودست
و تریاک و برنج گندم میوه و حبشبار و خا و خرما کثیرا و انغوزه و ماهی و قالی و
فیروزه است

۱- اجناس تجاری ۲- شیره گیاهی است ۳- شیره گیاهی است آرزایان گویند

سلسلہ ساسانیان

اردشیر بابکان

خستین پادشاہ ساسانی اردشیر بابکان است

پدر اردشیر بابک بود و جد او ساسان نام داشت بدین جہت اور اردشیر بابکان

و سلسلہ اور اساسانیان مینامند

اردشیر پادشاہی رعیت نواز و دانش پرور بود در زمان جہاندارمی او مردم

در آسایش بودند و علم و ہنر رواج داشت

چنین گفت بر تخت پیروز و شاد

چو تاج بزرگی بسر بر نهاد

جہان نازہ از دسترنج من است

کہ اندر جہان داد گنج من است

ز بدخواہ و وز مردم نیکخواہ

گشادہ است بر ہر کس این بارگاہ

چو دیدی بدرگاہ مردی دبیر

ستائیدہ بد شہریار اردشیر

بہ بیدان شان کار نگذاشتی

بدیونش کار گمان داشتی

چون بعد از یکمان دین زردشت ضعیف شده بود اردشیر بابکان در ترویج آن گیش
همت گماشت و آئینکده های ایران را که رو خرابی گذاشته بودند ابر کرد

دشمنان را بشمارند و می

۱- تجید و تحسین کننده ۲- مدافعان و نقل رسیده گی کار ۳- مردان کاروان ۴- وگذاز کردی

نیکنخواه باشید

پادشاهی را پرسیدند که در گیتی که را از همه دوست تر داری و که را دشمن تر در جاب
گفت انگس را از همه دوست تر دارم که چون منخی با من در میان آرد و سود خود را نمیند

و مرا و مردمان را در آن سخن سود بسیار باشد

و انگس را از همه مردمان دشمن تر شمارم که چون زبان سخن گشاید در سود خود بکوشد و

چشم از نیکنخواهی مردمان بپوشد

کلم خوردن

خردمند مردم هسنر پرورند
نذارند تن پروران گسلی
خورد خواب تنها طریق دواست^(۳۳)
باندازه خورزاد اگر مردمی
چنین پر شکم آدمی یا خنی
تویشکم دبدبم تا فتن^(۳۴)
که شکم پر خواره بار شکم
که تن پروران از هسنر لاغرند^(۳۱)
که پر معده باشد ز حکمت تھی
بر این بودن آیین ما بحر دواست^(۳۲)
مصیبت بود روز نایامتن
وگر در نیابد کشد بار غم
ازستان سدی

۱- از هسنری بهره بستند ۲- نانی ۳- خوردن ۴- رویه ۵- حیران دنده ۶- مردم بی شمس

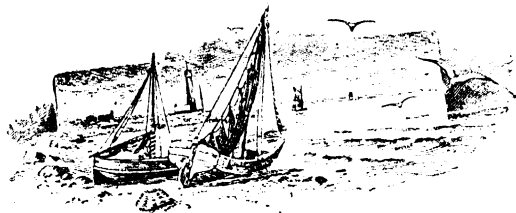
۷- توشه روزی ۸- افزون کردن ۹- پر خواره ۱۰- پیدا کنند

زغال سنگ



زغال سنگ جسی است سیاه و سنگین و براق که از معدن استخراج میشود
برای بیرون آوردن زغال سنگ از معدن زمین امی کنند و قطعات بزرگ و کوچک
زغال را بیرون میآورند

زغال سنگ در موقع سوختن بیش از زغال چوب گرمی میدهد
در کارخانه با زغال سنگ را برای راه انداختن ماشین بکار میبرند
در زمستان برای گرم کردن اطاقها زغال سنگ را در بخاری میسوزانند
معدن زغال سنگ در ایران یافت میشود



طمع

طمع را سر بسجده کرد مردِ مردی	طمع آرد بگردان زنگ زردی
اگر آسان گیریش آسان شود زود	هر آن سختی که با تو روی بنسود
کجا باشد چو بازارِ قناعت	خنک باری بود بارِ قناعت
چو بریدی طمع سلطانِ خویشی	طمع داری سگِ هر تیره ^(۱) کیشی

از سادات شاهان، مصر خرد

۱ - باین

عقل معاش

چون رنده ز کار خویش بی بهره باش	چون تیشه مباش و جمله ز می خود تراش
چیزی سومی خود میکش و چیزی میاش	تعلیم زاره گیر در عقل معاش ^(۳)

احمد جامی

سجده



دو برادر در جنگی اسیر شدند آنها را بشهر برده بخدمت نگاهداشتند برادر
 بزرگ هنرمند بود کار میکرد و مزد میگرفت از مزد خود نقدینه فرابهم آورده آنرا
 نزد حاکم شصت بردگفت این زر را بگیر و برادرم را آزاد کن
 حاکم از او پرسید چرا آزادی خود را نمیخواهی جواب داد من چند هنرمند ام
 میتوانم با ساسانی تحصیل زر کنم لیکن برادرم هنری ندارد و اگر من او را با زخم
 همیشه در بندگی خواهد ماند

حاکم از جوای فردی او خوشود شد زر را پذیرفت و هر دو برادر را آزاد کرد
 هنرمند سرمایه ایست که نه دزد است نه میسر دونه گم میشد و هنگام تنگدستی و سختی بکار میآید
 وقتی اتفاق افتاد در شام هر کس از گوشه فرارفتند
 روستا زادگان نشاند بوزیری پادشاه رفتند
 پسران وزیر ناقص عقل بگدائی بروستا رفتند

شماره صد و سی

مملکت ایران

همانطور که هر کس باید حد و دخانه خود را بداند و همسایگان خویش را بشناسد از حد و د

مملکت و وطن خود نیز باید آگاه باشد و بداند که با کد ام قوم و ملت همسایه است

مملکت ایران محدود است از شمال به قفقاز و دریای خزر و ترکستان روس و از مشرق

بافغانستان و بلوچستان انگلیس و از جنوب بخلیج فارس و بحر عمان و از مغرب ببحر

عرب و خاک ترکیه

خاک ایران را بچندین قطعه بزرگ و کوچک تقسیم کرده و بعضی را ایالت و برخی را

ولایت مینامند

ایالت‌های ایران چهار است

اول ایالت آذربایجان در شمال غربی

دوم ایالت خراسان و سیستان در شمال شرقی

سوم ایالت کرمان و بلوچستان در جنوب شرقی

نقشه ایران

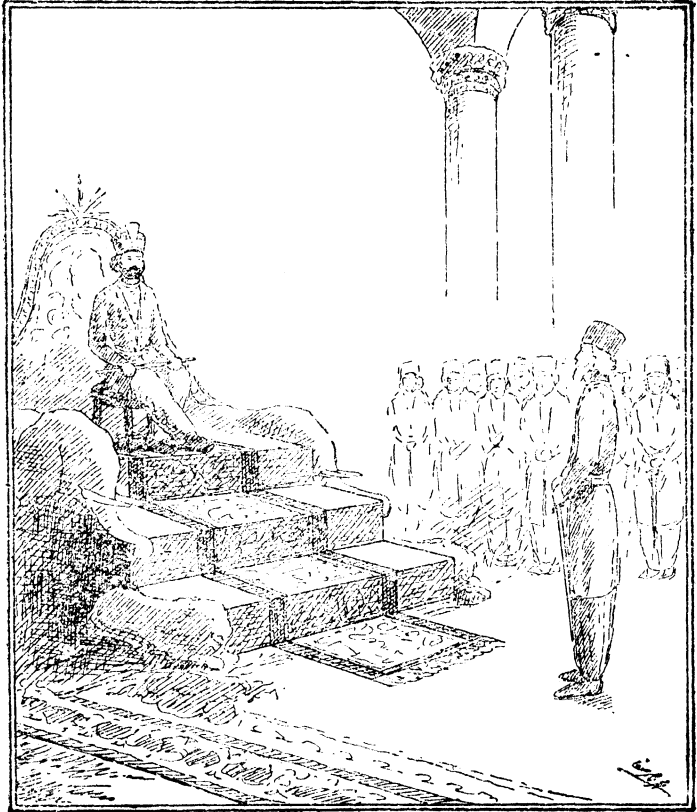


چهارم ایالت فارس و بنادر در جنوب
ولایات عمده ایران گیلان و مازندران و اترا آباد است در شمال و کردستان
و کرمانشاهان و لرستان و خوزستان است در مغرب و ولایات عراق عجم است
در مرکز

ولایات مهم عراق عجم عبارتند از طهران اصفهان همدان قزوین عراق
کاشان قم یزد و ولایات خمسة و ولایات ثلاث



انوشیروان عادل
از ساسانیان



خسرو و نوشیروان که او را کسری نیز گویند در همان داری در عیت نوازی سه آمد
پادشاهان ایران است

گنج و به شکر توانگر بند	ز شاهان که با تخت و افسر بند
که جاوید باد آردانش جوان	نبه ^(۱) دادگرتر ز نوشیروان
بخت و به دسیم و فرز آنگی ^(۲)	نه زود پر سسرتر ز مردانگی
بسر بر نهاد آن دل افروز تاج	چو کسری نشست از بر تخت حاج ^(۳)
ز داد و ز خوبی و از خواسته ^(۴)	جهان چون بستی شد آراسته
بستند گفنی و دوست بدی	جهان نوشد از فرزه ایرودی ^(۵)
و گردست سوی بدی آفتن ^(۶)	ندانست کس فارت و تا سخن
زگرگی ^(۷) و تازی ^(۸) براه آمدند	جهانی بفرمان شاه آمدند

نوشیروان بار و میان^(۹) و بیاطله جنگ کرد و آنها را مغلوب ساخت

از پادشاهان روم خراج گرفت و ملکِ مین را تصرف در آورد
وزیر این پادشاه بزرگمهر بود که بدانش و خرد معروف است
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان سلطنت انوشیروان بدین آمده است
شاه از شاهنواز فرود می

-
- ۱ - نبود ۲ - یعنی با شش همیشه جوان بود ۳ - تاج ۴ - عص ۵ - دندان فیض ۶ - مال مستاع ۷ - شکوه
۸ - دست آهن کنایه از دست دراز کردن است ۹ - کجی ۱۰ - تیسگی ۱۱ - قومی ترک بودند در ترکستان

۱۲ - بزرگمهر، به سببی وزیر مهربانانده



بر آنکس که دندان بدندان به



یکی طفلش دندان برآورده بود
پدر سه بکرت^(۳۳) فرود برده بود
که من نان و بزرگ از کجا آرمش
مروت نباشد که بگذارمش^(۳۴)
چو سیاره گفت این سخن نزد بخت^(۳۵)
مگر تازین او چه مردانه گفت
مخور^(۳۶) هوای ابلیس تا جان دهد
هر آنکس که دندان دهد نان^(۳۷)

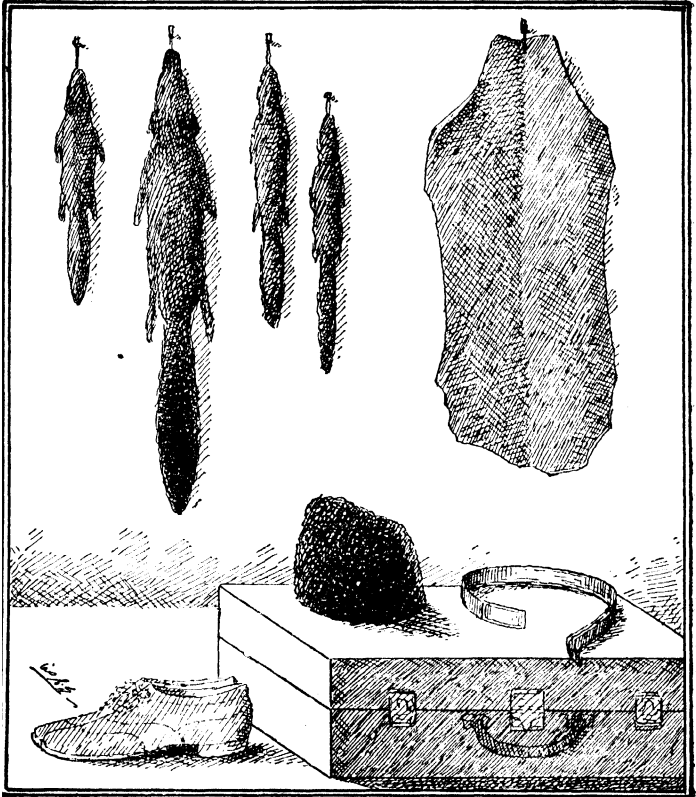
درستان سدی

۱- مخور خیال ۲- لازم زندگانی ۳- گذاردن یعنی ترک کردن و رها کردن ۴- بر سر ۵- بسین ۶- یعنی فریب

شیطانرا مخور تا جانش در رود



پوست حیوانات



پوست حیوانات را دباغی کرده از آن چرم میسازند
از چرم کفش و جامه دان و کمر بند و چیزهای دیگر درست میکنند
پوست حیوانات را برای آن دباغی میکنند که دوام پیدا کند
پوست را با زاج و مازو دباغی میکنند و گاه بجای مازو پوست درخت بلوط^{را}
بکار میبرند

پوست خردسنباب و روباه و سمور و قاقم قتی است و آن را استرلباس
زمنتمانی میکنند

از پوست بره کلاه میدورند

پوست مال التجاره قهقی است و تجار هر سال مقداری پوست از ایران بخارج
میبرند و بمصرف فروش میبرسانند

دل بدانش فرشته یا بد کرد

علم بالست مرغِ جانست را	بر سپهر او برد در و آنت را
علم دل را بجای جان باشد	سیر بی علم بد گمان ^(۱) باشد
دل بی علم چشم بی نور است	مرد نادان ز مردمی دور است
نیست آب حیات جز دانش	نیست باب نجات جز دانش
علم نور است و جهل ^(۲) تاریکی	علم راهت برد بباریکی
در پی کشف ^(۳) این دآن رفتن	جز بدانش کجا توان رفتن
تن بدانش سرشته ^(۴) باید کرد	دل بدانش فرشته ^(۵) باید کرد
شود از جهل مرد کابل و سست	دانش او را دیر سازد و پست ^(۶)
جوهر علم، سپهر زر باشد	که چو شد کهنه تازه تر باشد

از جام حمادی

۱- روح و جان ۲- کج اندیش ۳- آب زندگانی ۴- نادانی ۵- پدید کردن ۶- آغشته و آسخته

بهرام گور - در حال شکار



بهرام گور

از سند ساسانیان

چو تخت نشست بهرام گور
پرتش گرفت آفریننده را
خداوند پیروز می و برتری
از آن پس چنین گفت کاین تاج تخت
نشتم بر این تخت فرخ پدر
بداد ازینا کان فرونی کنم
بدین سان بسی بود صفت و سیال
بهرام گور از پادشاهان بزرگ ساسانی است و او را از آن جهت بهرام گور میخوانند
که بیشتر اوقات بنگار گور میرفت

در زمان بهرام گور پادشاه ترکستان بخاک ایران لشکر کشید بهرام او را شکست سختی داد
مرگ بهرام را بدینگونه گفته اند که روزی هنگام شکار ناگهان مبردابی رسید و در آن فرو رفته ناپدید شد

۱- در بهمنی ۲- مانند ۳- گرجیانی است بسیار چشمتند و کاز گور فرزند گوند
۴- اشعار شاهنامه فردوسی

کشتن تهن بر گور اردوهارا

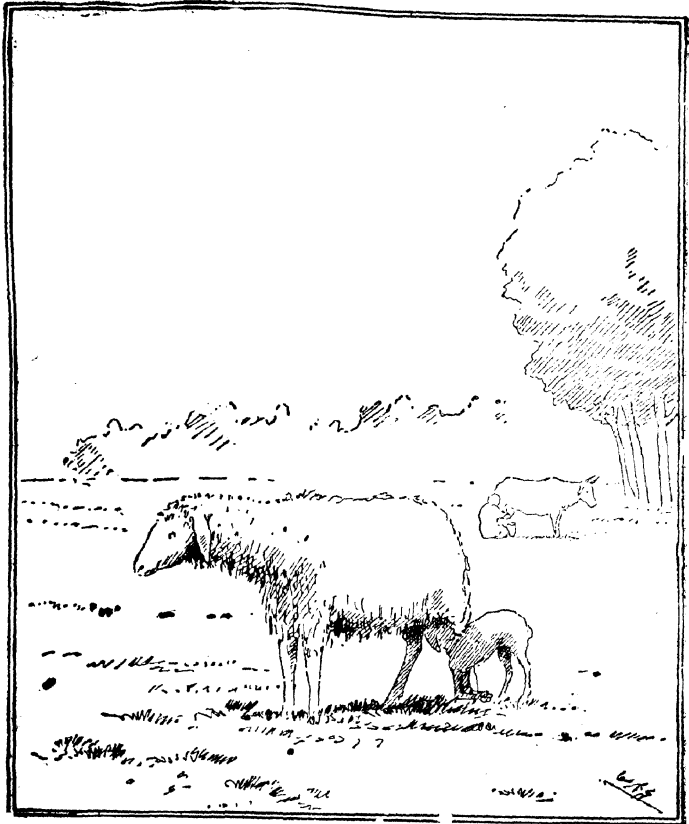


بهار آمد و شد جهان چون بهشت	بخاک سیه بر فلک لاله گشت ^(۱)
همه مرزها پر ز نجبیر گشت	بجوی آبا چون می دیر گشت
بجفتند با شاه به اسم گور	که شد دیر به سنگام نجبیر گور
چنین داد پانچ که مردی هزار	گزین کرد باید ز لشکر سوار
بیاورد باید همه یوز و باز ^(۲)	همان چرخ و شاهین کردن فرزند
بنجبیر شد شهریار دیسه	یکی از دها دید چون زره شیر
کمان را برزه کرد تیسری خدنگ ^(۳)	بزد بر بر آرد دها بی درنگ
دگر تیسر زد بر میان مرش	فرورخت خواب ز هزار برش
خود آمد و نجبری بر کشید	برد سینه آرد دها بر درید

از شاهنامه دومی

۱- کاشت ۲- رشتا و زمینها ۳- شکار ۴- آفتاب کرده - جانوری است بشیر بزرگ که آزار برای شکار تربیت میکند -

شیر و ماست پونیر



حیوانات پستاندار بچه‌های خود را شیر می‌دهند
شیر گاود و گوسفند برای انسان مفید و غذای بسیار لذیذی است
از شیر ماست و سرشیر و پنیر و کره به‌عمل می‌آید
شیر جو شده را که بگذارند بماند روی آن سرشیر می‌بندد سرشیر اگر با شیرینی بپزند
غذای بسیار خوبی است
شیر اگر در ظرفی بریزند و آنرا ساعتی تکان بدهند کره از آن جدا می‌شود
کره را روی آتش آب می‌کنند کف آنرا می‌گیرند روغن می‌شود
پنیر و ماست شیرینی است که با آن مایه زده باشند
شیر و ماست و پنیر هم غذای خوش مزه است و هم برای سلامت فراع بسیار مفید^{شد}
خوراک مردم دره نشین غالباً شیر و ماست است و از این دو شیر آنها تدرست^{شد} می‌آید
اطباء میگویند خوردن ماست بسبب طول عمر است

عزت نفس

کی راز مردانِ روشن ضمیر ^(۱)	ایسرِ خن داد طاقه حسیر ^(۲)
پوشید و بوسید آنجا زمین	که بر شاه عالم هنر آفرین
چه خوبت تشریف شاه خن ^(۳)	وز آن خوبتر زنده خوشتن ^(۴)

از بوستان سدی

سرلوشی

تو سرِ دلِ خویش نمایی زود ^(۵)	که هر گه که خواهی توانی نمود ^(۶)
دلیکن چو پیداشود راز مرد	بگوشش نشاید نھان باز کرد

سدی

بدگونی

بد اندر حق مردم نیک و بد	نگوای جوانمرد صاحب خرد
که بد مرد را خصم خود میکنی ^(۷)	و گرنیکم داست بد میکنی

سدی

۱ - روشن دل ۲ - شویت در کستان ۳ - پارچه پریشین ۴ - نعت ۵ - لباس پاره و کهنه

۶ - راز ۷ - آشکار کن ۸ - ظاهر کرد ۹ - مرد بد

حکایت

اسکندر رومی را پرسیدند که دینا در شرق و مغرب را با چه گرفتگی که ملوک پشیمان و اخزانند و

عمر و ملک و لشکرش از تو بود و ایشان چنین فتحی میسر نشد^{۳۲}

گفت هر چقدری که گرفتیم رعیتش را نیاز زدیم و در سووم خیرات گذشتگان را باطل نکردیم و نامم

پادشاهان را از خبر بنگونی نبردیم

بزرگش سخنانند اصل خرد که نامم بزرگان بربستی برد

از باب دوم عثمانی

۱- سرزمین ۲- پادشاهان ۳- مکن ۴- ازین دوزخ نگریم ۵- رحمت و ناصیه ۶- کارای نیک

قطعه

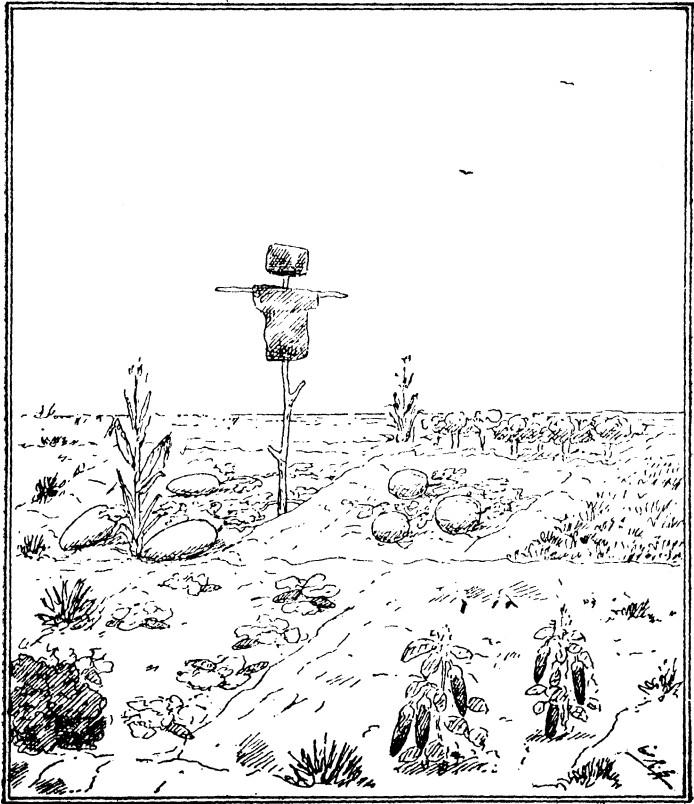
تخت و بخت و امر و نهی گیر و دار

اینهمه بیخ است چون می بگذرد

تا بماند نام نیکت برقرار

نام نیک ز فغان ضایع مکن

بزهیای خوردنی



برای سبزی کاشتن ابتدا زمین را با سِل کنده زیرور میکنند و با شن کس سنگ
در یک آنرا بیرون میآورند و بچندین کُرد تقسیم میکنند و آب میدهند و در هر کُردی
نوعی از سبزی میکارند

برای اینکه سبزی خوب شود و حاصل فراوان دهد زمین را کود میدهند

سبزی را برای برگ یا ثمر یا بیخ یا ساق یا گل آن میکارند

سبزیهایی که برگ آنها خوردنی است کاهو و نعناع و ریحان و جعفری و تره و اسفنج
و امثال آنها میباشد

سبزیهایی که ثمر آنها خورده میشود با دنجان و کدو و خیار و بنبند و انه و خربزه و ما
انهاست

سبزیهایی که بیخ و ریشه آنها میخورند چند راست و زردک و سلغم و ترب و غیره

سبزیهایی که گل یا ساق آن خورده میشود کلم گل و کنگر و امثال آنهاست

۱- کوه قله زینبی است که اطراف آنرا بندگانند و در آن نوعی سبزی میکارند

نصیاح

نکو خواهی بکس راحت سانی است ^(۳)	بهین کاری که اندر زندگانی است
نکو خواه و بکس راحت سان باش	تو که توفیق داری هم بر آن باش
بهر دل سوخته دلوز میباش	بکار افتاده کار آموز میباش ^(۴)
که هر کس کو جراح ^(۸) ت کرد بر کرد ^(۹)	علاج در دست ^(۷) آن کن بهر درد

از سائزانه ناصر خسرو

۱- بهترین ۲- خیر اندیشی ۳- آسایش ۴- تائید خدائی ۵- مردم عاجز ۶- یاد دهند

۷- صاحبان درد ۸- که او ۹- جراح کردن یعنی زخم رسانیدن و در اینجا کنایه از آزار رسانیدن است



محصولات ایران

ایران مملکتی است زراعتی و در اغلب نقاط آن انواع غله و میوه به بل میآید
محصولات مهم ایران گندم و جو و برنج و پنبه و ذرت و ارزن و سیب زمینی و قوتون و
تباکو و تریاک و چای و خنا و پسته و بادام و خرما و اقسام میوه است
گندم وجود تمام نقاط ایران کاشته میشود و در خاک آذربایجان و خراسان به ستر و
بشیر از نقاط دیگر حاصل مییابد

برنج را در استرآباد و مازندران و گیلان و اصفهان و خوزستان میکارند
پنبه در نقاط گرمسیر و معتدل ایران به بل میآید
پنبه ایران را بنجارج میسازند و کمی از آن در داخل مملکت بمصرف میسرند
قوتون در گیلان و آذربایجان و کردستان تباکو در فارس و اصفهان و کاشان
و خراسان کاشته میشود
تباکو می شیر از بنجوبی معروف است

تریاک را از شیر خشک میگیرند

خشکش در فارس و اصفهان و یزد و کرمان و خراسان و بروجرد زراعت میشود

زراعت چای تبا زنگی در ایران معمول شده و محل کشت آن گیلان و لاهیجان است

چای لاهیجان بسیار معطر و دارای طعمی لذیذ و گوارا میباشد

خزارد در بجم و خیمین که از ولایات کرمان است میکارند

خرما از محصولات گرمسیری است

درخت خرما در جنوب ایران بسیار کاشته میشود

پسته دامغان و کرمان بجزبی معروف است و هر سال مقداری از آن بخارج

محل میگرد

عدل

چنانکه در اصول دین آموختید عدل یکی از صفات پروردگار عالم است
هر که در این دنیا از صفت عدالت بیشتر بهره مند باشد بحدای تعالی و تبارک
نزدیکتر و خداوند از جنین بنده خشنود است

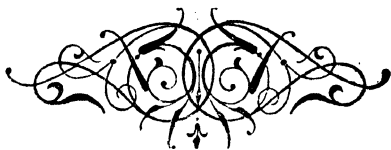
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که برگزیده خدا و خاتم پیغمبران است بمباهات میگرد که

در زمان پادشاهی عادل مانند نوشیروان بدنیاء آمده است

زنده است نام فرخ نوشیروان العدل
گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماید

شعرا صدی

۱- بند ترجمه ۲- پاک دهنه ۳- انتخاب شد ۴- آخسین ۵- فر



فروتنی و ملبر

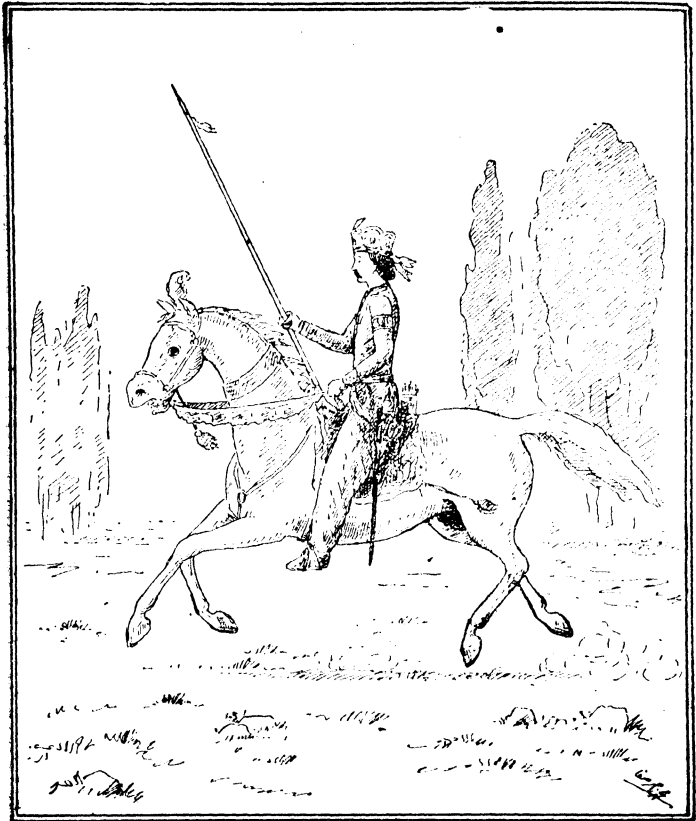
فروتنی و تواضع ضعیفی است پسندیده

معدی منبر ماید

پس ای بنده افتادگی کن چو خاک	ز خاک آفریدت خداوند پاک
ز خاک آفریدت چو آتش مباحش	خویش جهان سوز و سرکش مباحش
نخل شد چو پهنای دریا بید	یکی قطره باران ز ابری چکید
گراوهست خاک که من نیستم	که جانیکه دریاست من کیستم
صدف در کنارشبحان پرور ^(۳)	چو خود را بچشم حقاقت ^(۳) بید
که شد نامور لؤلؤ ^(۴) شاه هوار	سپهرش بجای رسائید کار
در نیستی کوفت تا هست شد	بلندی از آن یافت کویست شد

۱- تواضع ۲- آرزو ۳- کویلی ۴- بجان پروردون نمی خوب پرورش اوان ۵- مرادیه ۶- شاهان
 و گرانها

خسرو پرویز
از سلسله ساسانیان



خسر و پرویز کی از پادشاهانِ ساسانی است که بجاه و جلال و ثروت مال
معروف است

چو خسر و اندر زمانه نبود زوینار و کنجش کرانه نبود
ز توران از هند و از چین و روم ز بهر کشوری کان بد آباد بوم
همی باج بردند نزدیک شاه بر خشنه روز و شبان سیاه
بهرام چو مین که یکی از سردارانِ سمرقند و خسر و طغیان کرده و چندین بار با
او جنگید عاقبت خسر و بهدستی پادشاهِ روم بر او غلبه یافت و او را شکست داد
پس از چندی میانِ خسر و قیصرِ روم دشمنی افتاد و کار آنها جنگ کیشد خسر در
جنگ بار و میان فاتح شد ولی در پایان کار شکست یافت
بعد از آن شکست ایرانیانِ خسر و از پادشاهی عزل کردند و بکشتند و پسر او شیر و یا
پادشاهی دادند

پیشینه و کار

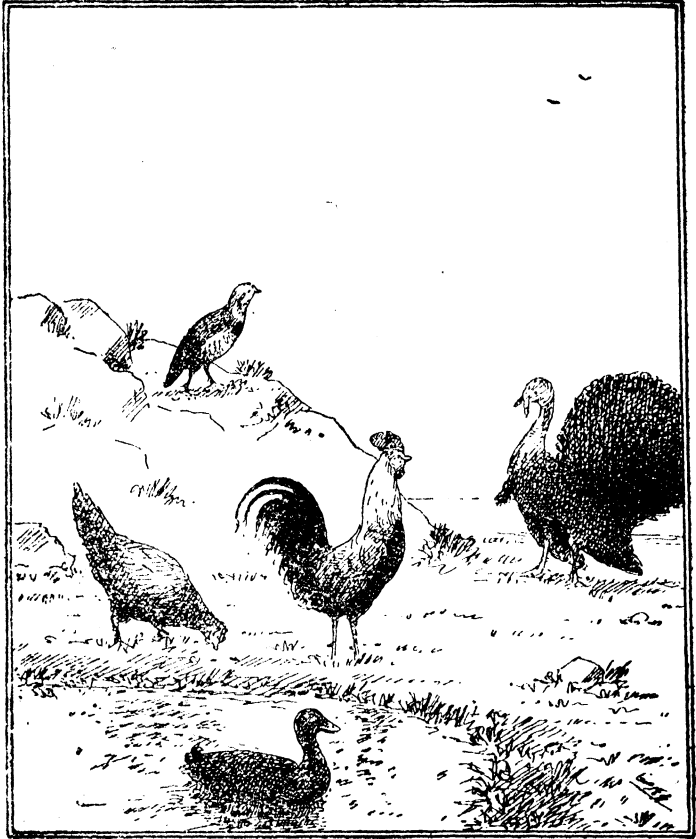
بگم و بیش از این جهان خرسند	مخت آن پیشه کار حاجتمند
دست در کار کرده سس در پیش	گشته قانع برزق و روزی خویش
خورده سیلی ز او ستاد و پدر	چند سال از برای کار و هنر
دست او باشد از خیانت دو	دل او دارد از امانت نور
سرگرداند از خضوع و نیاز	بگذارد بوقت پنج نماز
هر چه حق داد در میانه نهد	شب شود سر بسوی خانه نهد
سگر ز راق و رو خود سازد	چون ز خورد و خویش بر دازد
برساند هم از نصیبه خویش	خروده مان بجا جزو در دیش
رستکار این چنین کسی باشد	گرچه اهل هنر بسی باشد
هر نظامی که هست در هنر است	چونکه نظم جهان ز پیشه و راست

از جام جم اصدی

معادن ایران

در ایران معادن فلزات و اجار مفیده بسیار وجود دارد
مهمترین معادن ایران معدن نطف و زغال سنگ و مس و نمک و سرب و آهن
و طلا و نقره و فیروزه است
معدن نطف در بیشتر نقاط ایران مخصوصاً خوزستان و سمنان یافت میشود
از معادن نطف خوزستان هر سال مقدار بسیاری نطف استخراج میکنند
معدن زغال سنگ در اغلب ولایات ایران وجود دارد و از بعضی آنها
زغال سنگ بسیار بیرون میآورند و بمصرف می‌رسانند
معدن مس کرمان و خراسان و معدن آهن بازنذران و گیلان و استرآباد معروفست
طلا در کوههای طهران و اصفهان و دامغان و نقره در کوههای آذربایجان و زنجان
موجود میباشد
معدن فیروزه ایران در نزدیکی نیشابور واقع و فیروزه آن نجو شرگی در تمام دنیا معروفست

پرندگان



بدن پرندگان از پر پوشیده شده است

هر پرنده دو بال و دو پنجه و یک منقار دارد^(۱)

پرندگان دندان ندارند ولی بیشتر آنها دارای سنگ دانی میباشند که

دانه در آن خرد میشود

پرندگان تخم میگذارند و تخم آنها دارای زرده و سفیده و پوست است

از تخم مرغ غذای گوناگون مانند خاکسینه و کوکو و نیمرو میسازند

گوشت بعضی طیور مانند مرغ و خروس و بوقلمون و بک و مرغابی حلال است

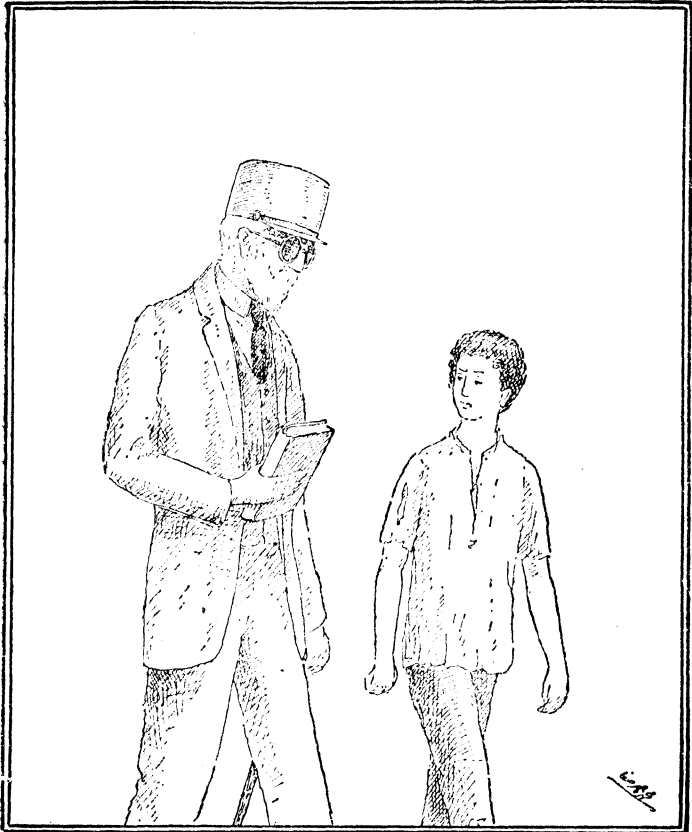
و از آن خوراکهای خوب میسازند

از پر طیور بالش درست میکنند و نرمترین بالشها آن است که از پر قو پر شده باشد

پر طاوس بسیار زیبا و خوشترنگ میباشد ولی پای او زشت است

طاوس را نقش و نگاری که هست خلیق
تحسین کنند و او نخل از پای زده خویش

تیم نوازی

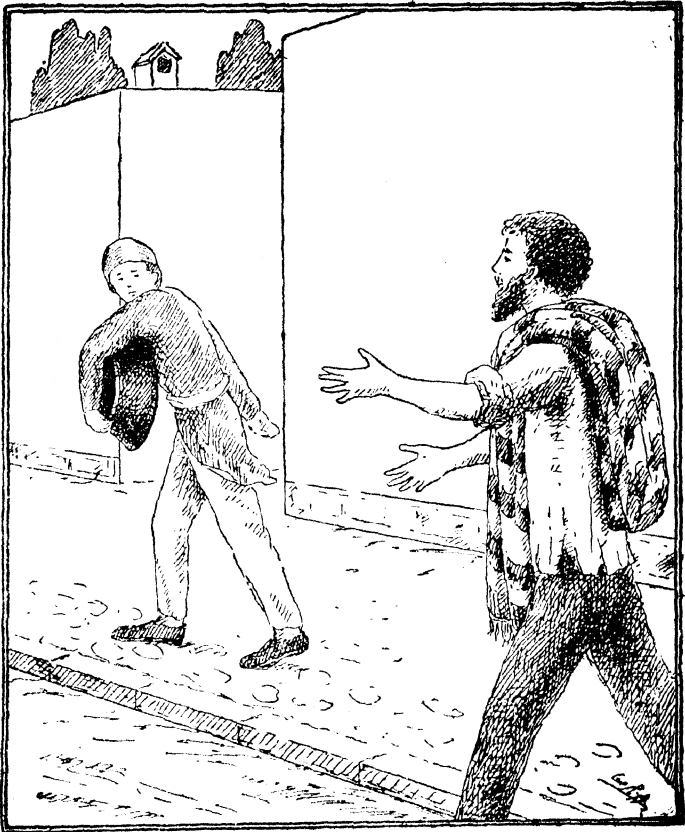


پدر مرده را سایه بر سر فلک
چو نبی ستمی سمرانکند ه پیش
خُبارش نشیان^(۲۲) و خارش بکن
الانا نگرید که عرشِ عظیم
ده بوسه بر روی فرزند خویش
برزد و بسی چون بگرید تیسیم
برحمت بکن آتش از دیده پاک
بشفت^(۲۳) بنفشانش از سپهر خاک
بمکن
بخواب اندرش دید صد رنجند^(۲۴)
همی ز پای ستمی بکنند
کز آن خار بر من چه گلها دمید^(۲۵)
همی گفت و در روضه نامی چید^(۲۶)

از بوستان سعدی

۱- گرو ۲- پاک کن ۳- بان آگاه باش ۴- محسه بانی ۵- صد یعنی سینده در پیش قوم است در اینجا مقصود
دشمنی از اهل نجد است ۶- نام یکی از شهرهای ترکستان است ۷- باغها ۸- میخوامیسه

کایت



دزدی بگلجه بیستوانی درآمد نزدیکی و پاره گلیمی که فقیر بر خود چسبیده بود هیچ نیافت لاجرم
دیگر را برداشت و بیرون شد فقیر بر جاست و مشایعت می کرد و در راه
دید که دنبالش میاید گفت ای فقیر چه اراده داری گفت اراده کوچ کردن از
این خانه تو دیک برواشی و من گلیم دزد بخنجد و دیک را بزین گذاشت
از پیرشان قاتنی

۱- خانه کوچک شماره ۲ - فقیر ۳ - ناپا ۴ - از پی رفتن ۵ - رفتن و سفر کردن



پند و اندرز

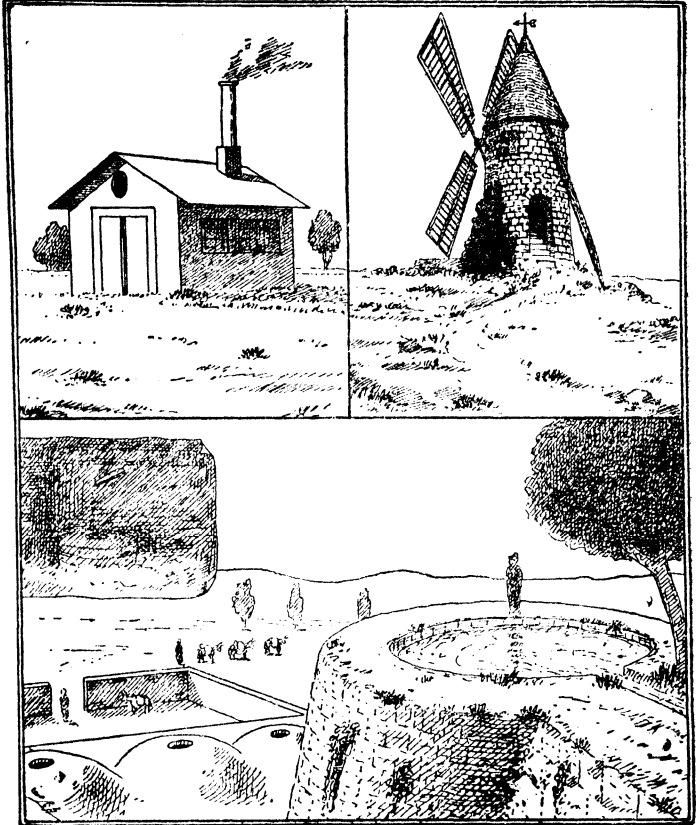
باد و ستان مروّت بادشمان ^(۳)	اسایشِ دگِستی تفسیر این دو حرفت
جو انانِ سعادت مند پندِ پیر و انارا	فصاحتِ کوشِ کج جانا که از جانِ دُستِ راز
که رآئی پیر از نجاتِ جوان به	جو اناسر متاب ^(۴) از پندِ سپهر ان
و گرنه هر که تو بینی ستلمی داند	و فائمی عهد نکو باشد از بیا موزی
مزد اگر میطلبی طاعتِ اتاد بر	سعی ناکرده در این راه سبحانی برمی
ز هم صحبتِ بد جدائی جدائی	بیا موزتِ کیمیای سعادت

مانظ

۱ - مشح ۲ - جو از مردی ۳ - طاییت ۴ - پیچ ۵ - اندیشه و فکر ۶ - بجای آوردن حمد و پیمان

۷ - ظلم ۸ - فریبده داری ۹ - بهنشین

اسیا



گندم و جو را به آسیا برده آرد میکنند

آسیا چند قسم است آسیای آبی آسیای بادی آسیای بخاری

ساده ترین آسیاها آسیای آبی است که در بیشتر دهکده های ایران وجود دارد

آسیا دارایی دو سنگ است که یکی در زیر قرار گرفته و دیگری در روی آن

سنگ زیرین حرکت ندارد ولی سنگ رو بواسطه فشار آب یا باد که بر پره های

آسیا وارد می آید میچرخد

سنگ آسیا صاف و هموار است این برای آنست که گندم میان دو سنگ خرد

و آرد آن نرم شود

برای آنکه گندم را آرد کنند مقداری از آنرا در ظرف بزرگی که بالای سنگ

آسیاست و آنرا ناله گویند میریزند گندم از سوراخ کوچکی که در تیره طرف است

کلم روی سنگ زیرین میریزد بعد سنگ زیرین حرکت آمده دانه های گندم را آرد میکنند

قناعت تو انگر کند مرد را

خدا را ندانست و طاعت نکرد	که بر بخت ^(۶) و روزی قناعت نکرد
قناعت تو انگر کند مرد را	خبر کن حریص ^(۷) بجهانگرد را
سکونی بدست او رای بی ثبات ^(۸)	که بر سنگ ^(۹) گردان زوید نبات
مرو در پی هر چه دل خواهدت	که تمکین ^(۱۰) تن نور جان کا هدت

از بوستان سدی

۱- دو تهنه دلی نیاز ۲- شناخت ۳- فرمانبرداری ۴- اقبال ۵- آرام ۶- تیرا و کسکه

۷- یک جای در یک حال ثابت نماند ۸- یعنی بر سنگی که پیوسته از جانی بجای میغلطد گیاه و سبزه نپروید -

۹- قوی ساختن ۱۰- کاستن یا کاهدن یعنی کم کردن است

دشمن پروری

یکی بچه گرگ می پرورید^(۱)
چو بر پهلوی جان سپردن بخت^(۲)
چو پرورده شد خواجه را بر دید^(۳)
زبان آوری بر سرش رفت و^(۴)
ندانی که ناچار ز خمش خوری^(۵)
چو دشمن چنین نازنین پروری

از بوستان سدی

۱- پروردن یعنی تربیت کردن - ۲- بزرگ و رئیس خانه - ۳- یعنی چون مگس فرارید - ۴- صیغه دند زبان

- زخم خوردن در اینجا کنایه از آسیب و زنج دیدن است -



دندان

دندان برای جویدن و نرم کردن غذاست

اطفال تا شش سالگی بست دندان کوچک در میآوردند و آنها را دندان شیر میگویند
این دندانها رفته رفته میریزد و بجای آنها دندانهای دیگر که سخت تر و باریشتر است

بیرون میآید

چون طفل بستن بست رسید شماره دندانهای او برسی و دو میرسد که آخرین آنها را

دندان عقل میگویند

دندانهای پیشین برای بریدن و آنها که در دو طرف دهن است برای نرم

کردن غذاست

دندانهای که برای نرم کردن غذاست دندان کرسی یا آسیانامیده میشود
هر کس باید دندانهای خود را پاکیزه نگاه دارد و هر صبح آنها را با آب پاک

بشوید

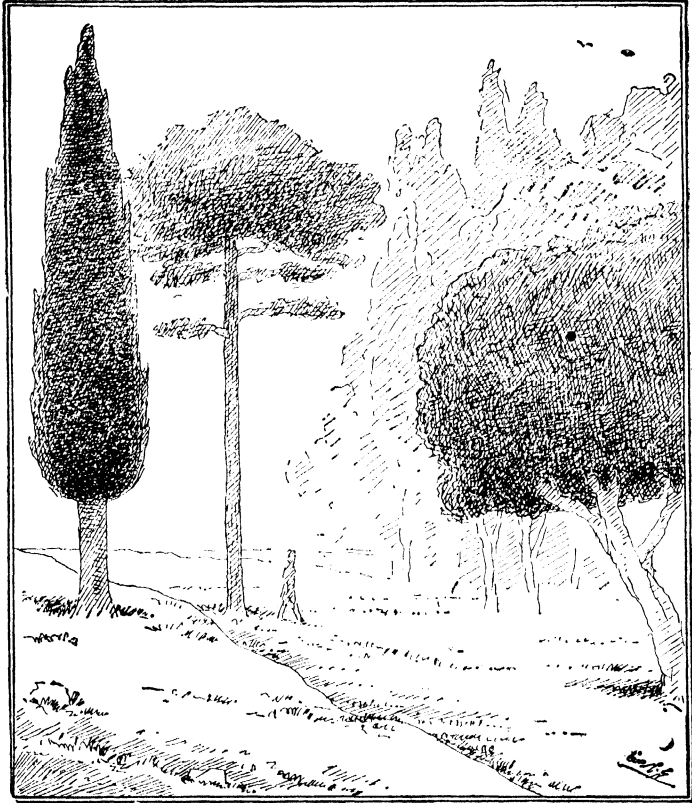
مہمان نوازی

مہمان را عنبریز باید داشت
از روِ مردی و جو انردے
گر بزرگست ولایت^(۲۱) خدمت
حق اور ارجبای آوردی
و ر بود نفلہ کس نخواہد گفت^(۲۲)
کیہ چہ اباوی این کرم کردی
نقل از نعتی محسنی



چو مہمان آیت و شاہ میباش
ز بسہ بند غمی آزاد میباش
منہ منت چو بر خوان^(۲۳) تو باشد
کہ آن شکرانہ بر جان تو باشد
از روشنائی ناز نامضروہ

درخت



هر درختی دارای ریشه و ساق و برگ است
ریشه بزین فرو میرود و بسبب استحکام درخت میشود
درخت بواسطه ریشه آب و غذای خود را از زمین میگیرد
ساق و تنه درخت از زمین بیرون آمده بطرف بالا نمو میکند و از آن شاخ و برگ
میرود

ساق و شاخه از پوست پوشیده شده است
بعضی از درختان خار دارند مانند درخت خرماد و نارنج
برگ بیشتر درختان در بهار میروید و در پاییز میریزد
سرو و کاج و شمشاد همیشه سبز هستند و برگ آنها در زمستان نمیریزد
همه درختان یکسان عمر نمیکنند عمر خیار پنجدهین صد سال میرسد
درختها را در بهار و پاییز تراش میکنند تا سال بعد بهتر رشد کند

۱- بزرگ شود.

راستی و رزورسگاری^(۱) من

در جهان راستان قومی دشمنند	راستی کن که راستان رشتند ^(۳)
هر چه خوابی نمود جمله هب ^(۲) است	قول و فعل ^(۴) تو تا نگردد در راست
راست باش و ز میر و شاه ترس	کور و کرگزن ^(۵) ز چاه ترس
کفش از خنجر استکاران سر	تا تو باشی ز راستی مگذر
یار شو خنلق را و یاری من	راستی و رزورسگاری من

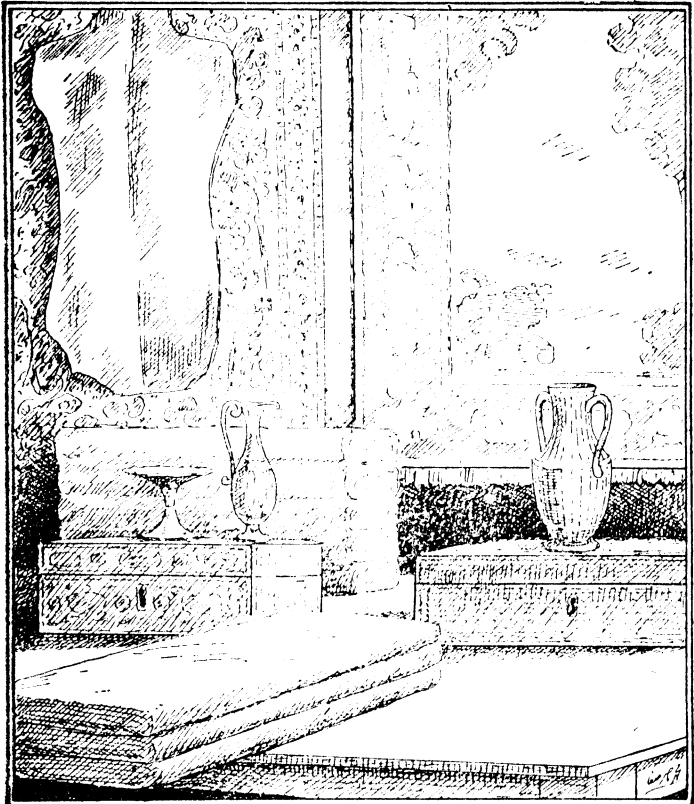
از جام جم ادهی

۱ - در زبده نیمی عمارت همیشه بجا آوردن ۲ - رای دلسیر دزی ۳ - نجات بانسند ۴ - گفت

۵ - کردار ۶ - ناپیروز بیناید ۷ - گزنیستی ۸ - ایسه



صنایع ایران



هر شهری از شهرهای ایران بصنعتی معروف است
در اصفهان ظرفهای نقره و برنج و پارچه های قلمکاری سازند
در شیراز قلمزنی نقره و خاتم کاری معمول است
در کرمان پارچه های خوب و شالهای پشی میبافند
میله سازی زنجان و گلده و زری رشت شهرتی بسزا دارد
در کاشان گلاب و عطر گل میگیرند مخل و زری کاشان از قدیم معروف بوده است
و از آبی مشهد و برک خراسان تمنازی میباشند
در آباءه منبت کاری و در شهرضا نجاری خوب میکنند
کتانهای مازندران و پارچه های ابریشمی بزرگنجوبی مشهور است
مرکز چرم سازی و دباغی ایران همدان است

۱- خاتم کاری این است که ششوز نقره و دریزه استخوان صدف را در روی چوب نصب کنند و از آن اشکال گوناگون در بیادند

۲- ساختهن ایشا را ز منتهای آن نقره ۳- نوعی از پارچه ۴- نقش ظاهر چوب

وفای بجهد

پادشاهی از حکمی پرسید که مرد را که ام صفت غیر نیکو داند گفت بوعده وفا
کردن

از عهده عهت اگر برون آید مرد از هر چه گمان بری فرون آید مرد

مهربانی و بُردباری

از فریودن پادشاهِ کیان پرسیدند که مردمان را با چه چیز نگاه توان داشت
گفت بملاطفت و مهربانی گفتند مشکما را با چه چیز آسان توان کرد گفت بملا

و بُردباری . نقل معنی از افغان محسنی

۱ - بیان ۲ - نرمی داری

نید و امثال

سالی که نکوست از بهارش پیداست

قاعت هر که کرد آفرغنی شد

قطعه

فرد کوفت پیری پسر را . بچوب
توان بر تو از جور مردم گریست^(۳)
بگفت ای پدر بی گنا هم مکوب
ولی چون تو جورم کنی چاره چیست

از بوستان سعدی

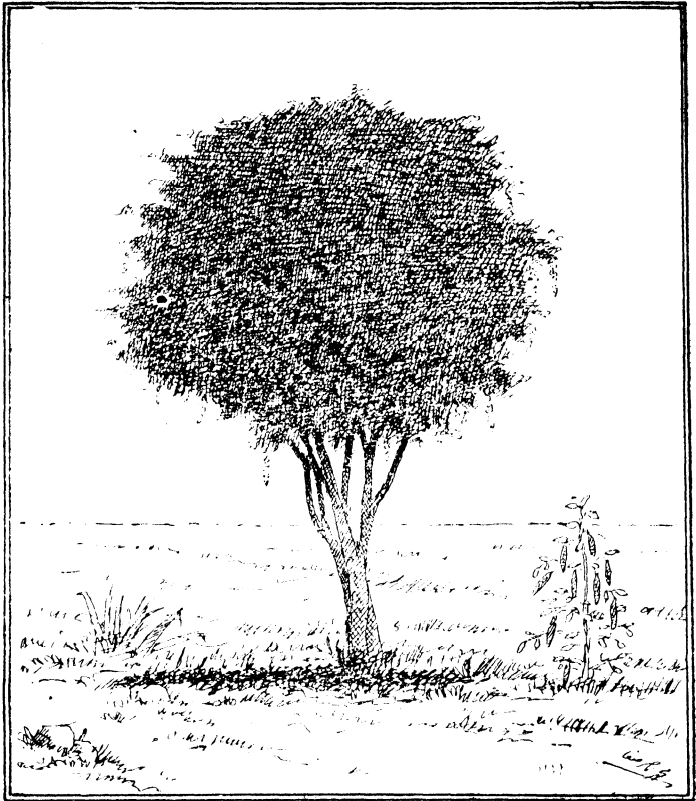
حکایت

شندم که حبشید فرخ سهرشت^(۴)
بر این چشمه چون بابسی دم زدند
برفتند چون چشم برهسم زدند
ولیکن نبردند با خود بگور
گرفتند عالم برودی و زور

از بوستان سعدی

۱. فرد کوفت یعنی زود کوفت یعنی زود
۲. ستم و آزار
۳. گریستن یعنی گریه کردن
۴. طینت و باطن
۵. گذر کردن

نفل و خردل



فلفل سیوه درختی است که در هند و استمان و اقیانوسیه میروید
درخت فلفل بسیار کوچک و دارای شاخهای بلند و نازک میباشد و هنگام مردادن
خوشه های فلفل مانند خوشه انگور سیاه از آن نمایان میگردد
هر خوشه دارای مقدار زیادی دانه های فلفل است
فلفل طعمی تند دارد آنرا کوبیده روی غذا میپاشند و میخورند
خوردن فلفل زیاد مضر و کمی از آن بهضم غذا را آسان میکند
فلفل قرمز که آنرا فلفل فرنگی میگویند سیوه گیاهی است کوچک
فلفل فرنگی اول سبز است و بعد قرمز شود و طعمی بسیار تند دارد از سبزیان ترشی میسازند
و قرمز آن را در غذا با بکار میبرند
اگر کسی فلفل قرمز را بدین مایل خود بزند دمان و لبس سخت میسوزد و هرگاه با آب بهای
خورد آبشوید بدتر میشود پس سچ نباید بدان دست بزنند

خردل مانند فلفل دارای طعم بسیار تندی است آنرا نیز با غذا میخورند
خردل در معالجاتِ طبعی هم استعمال میشود و با آن شمع درست میکنند
شمع خردل را برای رفع بعضی مرضها در آب نیم گرم فرو میبرند و روی بدن میچسبانند

۱ - زرد - ۲ - زبان آرد

جوان خردمند

جوانی خردمند از فنون فضائل حلی و افرو داشت و طبعی نافذ چند آنکه در محافل و نشیند
نشستی زبان از سخن بستنی باری پدرش گفت ای پسر تو نیز از آنچه دانی چراغی
گفت ای پدر تو رسم که پسرند از آنچه ندانم و شرمساری برم

از باب چهارم گفتار

۱ - افروز - ۲ - کلمات - ۳ - نصیب و بره - ۴ - بسیار - ۵ - طبیعت و خوی - ۶ - رسد

۷ - مجلس - ۸ - سخات

چه باشد دیو بودن آدمی باش

میکن دوستی با او ز آغاز ^{۳۱}	چو خواهی کرد با کس دشمنی ساز ^{۳۲}
کلید بابِ جنت ^{۳۳} بُرد با ریست ^{۳۴}	در کجِ معیشت ^{۳۵} سازِ گاریست
میفرامی از جنفایش در و بر درو	چو نتوانی علاج ^{۳۶} در و کس کرد
چو مرهم می نساز می نش کم زن	سنانِ جور بر دلریش کم زن
چه باشد دیو بودن آدمی باش	ز مردم زاده با مردمی باش

از سادات نرناضی سرود

۱- شیطان و مردم بد اندیش ۲- ساز کردن یعنی اسباب فراهم آوردن ۳- آدل ۴- زندگانی ۵- در ۶- پشت

۷- تحمل و علم ۸- چاره ۹- نرسیده ۱۰- دخته ۱۱- انسانیت

انوشیروان باغبان



آورده اند که روزی انوشیروان تماشای صحرا بیرون رفت باغبانی بر او
پرسید «ساخته آن درخت کردگان می‌نشانند
گفت ای پسر درختی که تو امروز نشانی میوه آن کجا توانی خورد
پرسید دیگران نشانند ما خوردیم ما می‌نشانیم دیگران بخورند

۱- پرده زنت ۲- گرو



حکایت

زیر نعلین خویش منجی چند

آن تشنیدم که صوفی میکوفت



که بیان نعل برستورم بند

استینش گرفت مسرتگی

سعدی

۱- درویش شپسند پوش ۲- ابر

تقسیم ساعات

انسان باید در بیت و چهار ساعت شبانروز هشت ساعت کار کند و هشت ساعت
نخوابد و هشت ساعت را بدیگر کارهای زندگانی از قبیل عبادت پروردگار و ورزش
و گردش و غذا خوردن و امثال آن بپسردارد

بمانظور که انسان برای تنبیه و سائل زندگانی ناچار است کار کند و رحمت بکشد برای
حفظ ندرستی و صحت مزاج و محتاج باسایش است

کسانی که در شبانروز پیش از هشت ساعت کار میکنند یا کمتر از هشت ساعت میخوابند
بمزاج و بدن خود آسیب میرسانند

انسان باید هم در کار بکوشد و هم بجد او نه توکل داشته باشد تا در هر کار موفق و کامیاب
گردد

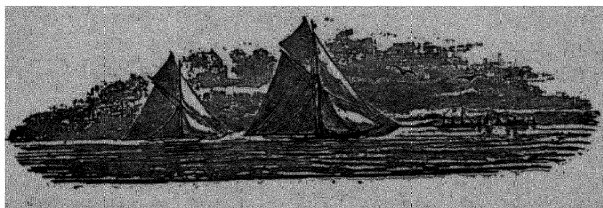
کسانی که از یاد خدا غافلند و در اطاعت او امر و احکام او قصور میورزند پیوسته بر دل
و پریشان خاطرند

اوقاتِ عبادت و کار و غذا خوردن و خواب باید منظم و مرتب باشد و هر کاری

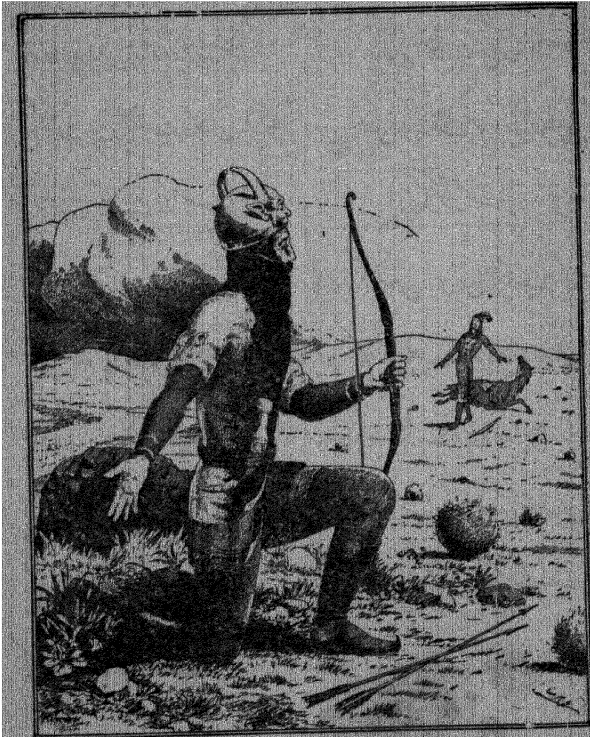
در وقتِ خود انجام یابد

ما از کودکی باید خود را به منظم داشتن ساعات زندگی عادت دهیم تا زندگی ما

در بزرگی دچار اختلال و بی نظمی نگردد



جنگ رستم و اسلبوست



دیبری که بدنام او اشکبوس
بیاید که جویدز ایران نبند
زگردان ایران هم آوردخواست
بدگفت رستم که تیره و نکان
ترا بخت برگشته بنیم هسی
کشتانی بدگفت بی بارگی^(۱۳۲)
تتمن چنین داد پانچ بدوی^(۱۳۳)
پیاده به از چون تو سیصد سوا
پیاده مرا از آن فرستاده طوس^(۱۳۴)
چون ازش با سب گرانمایه دید
کی تیر زو بر بر اسب او^(۱۳۵)

همی بزخروشید برسان کوشن
سر برسم تبرد اندر آرد^(۱۳۶) بگرد
ز جولان او در جهان گرد خاست^(۱۳۷)
بین تا کنونت سر آید زمان^(۱۳۸)
بدین ز زگه گشته بینم همی^(۱۳۹)
بکشتن دهی تن بیکبارگی
که امی بجهده مرد پر خاستجوی^(۱۴۰)
بر این دشت اینروز و این کارزار^(۱۴۱)
که تا اسب بتانم از اشکبوس
کمان را برزه کرد و اندر کشید
که اسب اندر آمد ز بالا برو

بغریه مانندِ غرآن پلنگ	کمان را با بایدرستم بچنگ
خروش از خمِ حرخ چاچی بخت ^(۲۳)	ستون کرد چپ را و خم کرد راست
سپهرا از زمان دست او داد بوس	بزدتیر بر سینه اشکبوس
گذر کرد از مهره ^(۲۷) پشت او	چو بسید پیکان ^(۲۵) شد انگشت او ^(۲۶)

از شاهنامه دومی

-
- ۱- یکی از پهلوانان تورانی است که با ایرانیان جنگ کرد ۲- بره ۳- مانند ۴- نقاره بزرگ ۵- جنگ
 - ۶- حریف جنگجو ۷- کنایه از بجا کردن و بجا نماندن است ۸- هم نبود ۹- تاخت و تاراج ۱۰- بلند شد
 - ۱۱- کنایه از فرارسیدن هنگام مرگ است ۱۲- میدان جنگ ۱۳- نام ولایتی است که اشکبوس از آنجا بود است و
 - بیعت او را کشائی گفته اند ۱۴- اسب ۱۵- نیی سپهسالار و دلاوری از آفتاب برسم است ۱۶- باب ۱۷- پانز
 - ۱۸- جنگجوی ۱۹- جنگ ۲۰- نام سپهسالار ایرانیان است در جنگ با توران ۲۱- پهل ۲۲- پای چپ
 - راست نگاه داشته و پای راست را خم کرد ۲۳- کمان ۲۴- چرخ نام شهریت از ترکمن کرد و آنجا کمان خوب

میافتند ۲۵- نوک تیر ۲۶- تصور در ترم است ۲۷- تصور اشکبوس است

آدمیت

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدر داور در ورگای دیگر عضوهار انسا اند قراز

تو که محنتِ دیگران بینی - نشاید که نامت نهند آدمی
سعدی

۱- مشرّفان آدم - ۲- هفت - ۳- فصل - ۴- بخوانده - ۵- شایسته و نژادزیت

کتابه زرین - خط

شرعیات

اصول دین و مذہب

اصول دین و مذہب پنج است توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد

توحید و نبوت و معاد اصول دین همه مسلمانان است عدل امامت از اصول مذہب است

توحید

توحید این است که خدا را یگانه و بی‌شائبه بدانیم و بجز او چیزی را پرستیم زیرا اوست که

جهان را بقدرت خود آفریده ما و دیگر مخلوقات را از نیستی به وجود آورده است

دلیل کیمیائی خداوند نظام عالم است که همیشه برقرار میباشد چه اگر عالم را دو خدا یا بیشتر

مسیب و نظام آن برهم میخورد

عدل

عدل آنست که خدا را عادل بدانیم و معتقد باشیم که او هیچگاه به بنده گان خود ظلم

نمیکند بلکه پاداش خوب را خوب و جزای بد را بد میدهد

(۱۱)
دلیل عدل خداوند آنست که خداوند تمام صفات خوب را دارا و از هر بدی منزّه است
و چون ظلم بدترین کار با عدل بهترین صفتهاست پس خداوند عادل است و ظالم نیست

نبوت

نبوت این است که پروردگار برای راهنمایی بندگانش پیرانی فرستاده که اول آنها
آدم و آخر آنها پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله میباشند
کتابی که پیغمبر ما از جانب خدا آورده قرآن کریم است که آخرین کتابهای آسمانی است
اگر خداوند پیغمبران نمیفرستاد مردم را از بد نشأته در گمراهی میماندند

امامت

امامت این است که پیغمبر با پس از خود دوازده تن را برای راهنمایی امت خویش
میعن فرموده است

اول علی بن ابی طالب علیه السلام

دوم	امام حسن	علیه السلام
سوم	امام حسین	علیه السلام
چهارم	امام زین العابدین	علیه السلام
پنجم	امام محمد باقر	علیه السلام
ششم	امام جعفر صادق	علیه السلام
هفتم	امام موسی کاظم	علیه السلام
هشتم	امام رضا	علیه السلام
نهم	امام محمد تقی	علیه السلام
دهم	امام علی نقی	علیه السلام
یازدهم	امام حسن عسکری	علیه السلام
دوازدهم	حضرت صاحب الزمان علیه السلام که غایب است و روزی که ظاهر شود دنیا را پر از عدل خواهد کرد	

معاذ

معاذ است که خداوند مردگان را در روز قیامت زنده ساخته نیکوکاران را بهشت میبرد
و بدکاران را بدوزخ میفرستد

اگر معاذ نباشد مردمان بیادش اعمال نیک بد خویش نمیربند و این خود از
عدل الهی دور است

عبادات

عبادات کارهایی است که مسلمانان باید بجا آورند تا خداوند از آنها خوشد باشد
عبادات از فروع دین و شماره آنها هشت است نماز و روزه و زکوة و خمس
و حج و جهاد و امر معروف و نهی از منکر

نماز

بر هر کس واجبست در هر شب از پنج مرتبه نماز بگذارد
اوقات نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا است

نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت و باقی نمازها چهار رکعت است
یکی از شرط نماز چهار رکعت است
و وضو از جمله چهار رکعت است

وضو

ترتیب وضو این است که با آب پاک و صاف که غصبی نباشد دستها را بشویند
انگاره در اول قصد وضو کرده اول صورت را بشویند و بعد دست راست پس دست
چپ از آرنج تا سر انگشتان و پیش از آنکه آب وضو خشک شود کف دست راست را
بر پیش سره بالای پیشانی بکشند و بلافاصله پای راست را با دست راست و پای
چپ را با دست چپ مسح کنند

نماز

پس از وضو ساختن نماز میخوانند

بدن و جامه انسان در نماز باید پاک باشد
و سجده کردن یعنی دست کشیدن

بهاست نماز گذار و جانی که در آن نماز نیک گذار و باید غصبی نباشد و گرنه نماز درست نیست
نماز چهار رکعتی را بنظر دقیق بخوانند که در وقت شب استاده نیت میکنند آنگاه دو دست را برابر
گوشها بلند ساخته میگویند **اللَّهُ أَكْبَرُ** بعد سوره الحمد و قل بواسته بخوانند و رکوع میروند و سوره
میگویند **سُبْحَانَ اللَّهِ** آنگاه استاده و بعد سجده میسوزند و دوسر از سجده برداشته
پس از نخط نشستن دوباره سجده میروند و در هر سجده سه مرتبه **سُبْحَانَ اللَّهِ** میگویند پس از
سجده دوم برخاسته رکعت دوم را شروع میکنند

در رکعت دوم پس از خواندن حمد و سوره دو کف دست را برابر صورت نگاه داشته
این دعا را میخوانند **رَبَّنَا إِنِّي أُلْتُ الذُّنُوبَ حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ** آنگاه تکرار رکعت
اول رکوع و سجود بجا میآورند و بعد از سجده دوم نشسته تشهد میخوانند

تشهد این است **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ**

أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

پس از تشهد برخاسته رکعت سوم را شروع میکنند

۱- ایست که در وقت نماز است کرده باشد

در رکعت سوم بجای حمد و سوره سه بار میگویند **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ** انگاه رکوع و سجود بجا آورده برینخیزند و رکعت چهارم را مانند رکعت سوم انجام میدهند

در این رکعت که رکعت آخر است بعد از سجده دوم نشسته تشهد میخوانند و انگاه سلام داده از نماز فراغت حاصل میکنند

سلام این است **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ**
 در نماز مغرب که سه رکعت است تشهد دوم و سلام را بعد از رکعت سوم باید بجا آورد
 و در نماز صبح که دو رکعت است پس از تشهد اول سلام میدهند

روزه

بر هر عاقل مکلفی واجبست که در ماه رمضان روزه بدارد یعنی هجر روز از طلوع فجر^(۱)

تا شامگاه چیزی نخورد و نیاشامد و از آنچه در حال روزه جایز نیست پرهیزد

روزه بر بیمار و مسافر و زنان شیرده و کسانی که روزه سبب رنجورجی آنها میشود
 مکلف کسیست که کفایت همی بر او واجب باشد در روزانه سالی وزن در سالی تکلیف میرسد ۲ - سینه و مسح

حرام است و برپیران واجب نیست

حج

هر کس که عاقل و مکلف باشد باید در عمر خود یکبار بگذرد و خانه خدا را با آدابی که پیغمبر با
صلی الله علیه و آله فرموده است زیارت کند بشرط آنکه استطاعت داشته باشد

خمس

بر هر عاقل مکلف واجبست پنج یک از مال خود را بدستوریکه در آئین اسلام معین است

با نام و بسادات بدهد

خمس از کبج و غنیمت جنگ و منفعت تجارت و چند چیز دیگر میدهند

زکوة

زکوة این است که مقداری از مال خود را بدستور آئین اسلام مستحان بدهند

زکوة دو قسم است زکوة مال و زکوة بدن

زکوة مال از نه چیز داده میشود گندم و جو و میوز و خرما و شتر و گاو و گوسفند
و ... و غیره است که در احکام مذکور است

و طلا و نقره

زکوة بدن این است که برکس برای خود و برای بریک از افراد خانواده خود در روز
عید فطریک من تبریز از خوراک غالب خویش یا قیمت آنرا فقرا بدهد

جهاد

بر هر مسلمانی واجب است که در وقت حمله دشمن اسباب جنگ ساز کند و دشمن را
از خاک خود براند

اَمْرٌ مَعْرُوفٌ وَ نَهْيٌ مُنْكَرٌ

برکس باید مردمان را بکارهای خوب که خدا پوینمبر فرموده اند وادارد و از اعمال
کفری کرده اند بازدارد بشرط اینکه خوب و بد را بداند و بخشش مشرف داشته باشد
و از گفتن آن ضرری شخص او یا بسلامان دیگر نرسد

۱ - روز اول ماه شوال ۲ - نرکان غالب نوابی است که شخص مدت سال پیش از نوابی برگزیده میکند ۳ - تپه کهنه

۴ - فرمودن و داشتن ۵ - کار نیک ۶ - باز داشتن و منع کردن ۷ - کار زشت

(اخطار باقیان معلمین)

چون بعضی از آقایان معلمین چنین تصور کرده اند که کتب وزارت معارف بواسطه اینکه منحصرآ باید تدریس شود برای تمام ساعات دروس در ایام سال گانگی نیست بنابراین ازوماً خاطر نشان می‌نمایید که هر گاه معلم همّت بر آن گمازد که شاگرد هر درسی را بخوبی بفهمد و بمعانی لغات و مفهوم عبارات بی برد و املاء کلمات را بخاطر بسپرد هر يك از این کتب برای تمام سال گانگی خواهد بود و معلم باید مطابق ابلاغ اکید وزارت معارف در مدت سال در هر کلاس کتابی را که از طرف وزارت معارف برای آن کلاس تالیف و طبع شده است تدریس نماید و برای تدریس آن مکلف است نکات ذیل را کاملاً مراعات کند .

۱ - نتیجه اخلاقی هر حکایت را شفاهاً و مکرر با بیان بسیار ساده بشاگردان بگوید تا اصول مسائل اخلاقی ملکه و ذهنی آنها گردد.

۲ - شاگردان را وادار نماید که رتوس مطالب تاریخ و مسائل حفظ‌المطبخه و دروس‌الاشیاء و شریعات را پس از فهمیدن کاملاً بخاطر بسیارند و نیز قسمتی از اشعار منتخبه را که شماره آن در هر صورت از سیصد بیت کمتر نباشد با توجه کامل بمعانی آنها حفظ کنند .

۳ - در آموختن امثال مورد استعمال هر مثل را بشاگرد بفهماند .

۴ - چون تدریس حساب در سال سوم ابتدائی در حدود پرگرام شفاهی است معلم باید بس از بیان هر قاعده مسائل متعدد طرح و شاگردان را بحل آنها وادار نماید .



۲-۵
اسٹوری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آٹھ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

سورکار

